

زمازندران شهر مایاداد...

فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران
آداب و رسوم، باورها و موسیقی بومی مازندرانی

مصطفی انصاری



تبرستان
www.tabarestan.info

به نام خداوند جان و خرد

تبرستان

www.tabarestan.info

زمازندران شهر ما یاد باد ...

تبرستان
www.tabrizstan.info
فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران
آداب و رسوم، باورها و موسیقی بومی مازندرانی

ز مازندران شهر ما یاد باد ...
فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران
مصطفی انصاری

تبرستان
www.tabarestan.info

- ❖ انتشارات شلفین
- ❖ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
- ❖ نوبت و سال چاپ: نخست - ۱۳۹۳
- ❖ ویراستار: بهزاد انصاری
- ❖ طرح جلد: هدیه بهرام‌پرور
- ❖ قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

سرشناسه:	انصاری، مصطفی / ۱۳۳۵.
عنوان و نام پدیدآور:	ز مازندران شهر ما یاد باد: فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران
	آداب و رسوم، باورها و موسیقی بومی مازندرانی / مصطفی انصاری.
مشخصات نشر:	ساری، شلفین، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری:	۱۸۶ ص.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۱۰۰-۱۸۶-۶
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
کتابنامه:	کتابنامه ۲۰۷
موضوع:	فرهنگ عامه -- ایران -- مازندران موسیقی محلی ایرانی -- مازندران
رده‌بندی کنگره:	۱۳۹۰ الف ۲ م / ۲۹۱ GR
رده‌بندی دیویی:	۲۰۹۵۵۲۲/۳۹۸
شماره کتابشناسی ملی:	۲۴۸۱۹۳۶

- ❖ مازندران - ساری تلفن: ۳۳۳۲۱۴۲۷ - ۰۱۱
- ❖ همراه مؤلف: ۰۹۳۵۵۱۷۴۱۶۷ تلفن: ۳۳۳۹۱۲۴۱ - ۰۱۱

ز مازندران شهر ما یاد باد ...

تبرستان

www.tabarestan.info

فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

آداب و رسوم، باورها و موسیقی بومی مازندرانی

مصطفی انصاری

انتشارات سلفین

تبرستان

www.tabarestan.info

تقدیم به :

مردم خوب و طمیمی مازندران

www.tabarestan

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست مطالب

مقدمه ۱۵

اشاره ۲۱

مازندران ۲۱

نگاهی به جغرافیای طبیعی استان مازندران ۲۲

پیش‌گفتار ۲۳

واژه‌های مازندران و دیدگاه‌های متفاوت؟! ۲۳

سابقه تاریخی سکونت در استان مازندران ۲۵

گویش مازندرانی ۲۶

گویش‌های کجور ۲۶

فصل اول

نگاهی به پیشینه نژادی مردم مازندران ۳۱

کاس‌ها (کاسپی‌ها و کاسی‌ها) ۳۳

ریشه و نژاد بومیان مازندران ۳۷

شباهت زندگی این انسان‌ها با مردم جنوب فرانسه ۴۰

فصل دوم

- فرهنگ و ادبیات شفاهی (فولکلور) ۴۳
- ادبیات شفاهی ۴۵
- ارزش و اهمیت ادبیات شفاهی ۴۶
- ضرورت گردآوری ادبیات شفاهی ۴۷
- نیم‌نگاهی به موضوع و ساختار افسانه‌های مازندرانی ۴۹
- چیستان‌های مازندرانی ۵۳
- تعدادی از چیستان‌های مازندرانی ۵۴
- پاسخ چیستان‌ها ۵۸

فصل سوم

- آداب و رسوم مردم مازندران ۶۳
- نگاهی به عید نوروز در سوادکوه ۶۳
- چهارشنبه‌سوری ۶۴
- آش آخرین چهارشنبه ۶۴
- خوردنی‌های عید ۶۵
- حاجی فیروز ۶۷
- نوروزخوانی ۶۷
- پلوی شب عید و سکه‌های ۵۰ دیناری ۷۱
- سفره هفت‌سین ۷۲
- مارمه (مادرمه) ۷۲
- شلیک گلوله هنگام تحویل سال ۷۳

- ۷۳..... «سوشو»ی شب عید
- ۷۴..... عید دیدنی
- ۷۴..... مرغنه جنگی (جنگ تخم مرغ‌ها)
- ۷۵..... سیزده بدر و انتخاب همسر آینده
- ۷۶..... پاره‌ای از اعتقادات مردم در مورد عید نوروز
- ۷۷..... گاه‌شماری تبری
- ۷۷..... تیرماه سیزه (TIREMA SIZZE)
- ۷۷..... جشن تیرگان
- ۸۲..... جشن بیست و شش عیدماه در بابل
- ۸۴..... مراسم باران بس
- ۸۵..... آیین‌ها و مراسم آلاشت سوادکوه
- ۸۷..... سوگندها و دعاها
- ۸۷..... سوگندها
- ۹۰..... طب عوام
- ۹۳..... بازی‌های مردم مازندران
- ۹۹..... سرگرمی‌های دیگر مردم مازندران

فصل چهارم

- ۱۰۳..... باورهای مردم مازندران
- ۱۱۸..... باورهای مردم ساری
- ۱۲۸..... باورهای هواشناسی مردم آمل
- ۱۳۲..... باورهای مردم آلاشت

- ۱۳۷..... باورهای مردم کندلوس
- ۱۴۰..... باورهای مردم ایزده (ایزدشهر)
- ۱۴۴..... باورهای مردم اسرم
- ۱۴۶..... باورهای مردم کتی یا (دیار بریادمانده)
- ۱۴۶..... باورهای عامیانه مردم کلاردشت

۱۵۱..... فصل پنجم

- ۱۵۳..... موسیقی بومی مردم مازندران (شعر و ترانه‌های مازندرانی)
- ۱۵۵..... موسیقی مازندران
- ۱۵۵..... الف: موسیقی آوازی
- ۱۵۵..... ب: تصنیف‌ها
- ۱۵۵..... ج: موسیقی آیینی
- ۱۵۶..... د: موسیقی سازی
- ۱۵۶..... آهنگ‌های ویژه سرنا
- ۱۵۷..... هـ: موسیقی گوداری (GŪDĀRI)
- ۱۵۷..... سازهای مازندران
- ۱۵۷..... سازهای آیینی
- ۱۵۷..... موسیقی آوازی مازندران
- ۱۵۷..... کتولی (KATŪLI)
- ۱۵۹..... کله‌حال
- ۱۶۰..... آواز امیری «طوری / تبری» (TAVARI / TABARI)
- ۱۶۱..... نجما (NAJMĀ)

- ۱۶۲..... صنم (SANEM)
- ۱۶۳..... چاروداری (ČĀRVEDĀRI)
- ۱۶۳..... تصنیف‌های مازندرانی
- ۱۶۵..... آق‌ننه (ĀQNANE)
- ۱۶۶..... طالب یا طالبا
- ۱۶۷..... موسیقی آیینی
- ۱۶۷..... نوروزخونی (نوروزخوانی)
- ۱۶۷..... چاووش‌خونی (چاووش‌خوانی)
- ۱۶۸..... نواجش (نوازش، موری)
- ۱۶۹..... موسیقی سازی
- ۱۶۹..... غریبی (QARIBI)
- ۱۷۰..... میشی‌حال (MIŠI HĀL)
- ۱۷۰..... دنباله میشی‌حال
- ۱۷۱..... کیجا کرچال یا گرچال (KIJĀ KARČĀL)
- ۱۷۲..... جلوداری (JELODĀRI)
- ۱۷۲..... عباس‌خونی (عباس‌خوانی)
- ۱۷۳..... سماع‌حال (SEMĀĒ HĀL)
- ۱۷۳..... زاری (ZĀRI)
- ۱۷۵..... کمرسری (KAMERSARI)
- ۱۷۶..... دخترعموجان (گله را بردند)
- ۱۸۱..... فهرست منابع

تبرستان

www.tabarestan.info

سراینده‌ای این غزل ساز کرد
دف و چنگ و نی را هم آواز کرد
ز مازندران شهر ما یاد باد
همیشه بسر و بومش آباد باد
«فردوسی»

مقدمه

اصالت و ارزش والای فرهنگ مردم این مرزوبوم از یک سو و عدم وجود آثار مکتوب قابل توجه و کافی در مورد فولکلور یا ادبیات شفاهی از سوی دیگر، انگیزه‌ای بود تا پس از نوشتن کتاب «فرهنگ ضرب‌المثل‌های مازندرانی» به تألیف این کتاب با عنوان «ز مازندران شهر ما یاد باد...» پردازم.

با توجه به این نکته بسیار مهم و ضروری که فرهنگ هر جامعه‌ای، بیانگر هویت و ارزش‌های خاص آن جامعه و عامل انتقال این ارزش‌ها به نسل‌های بعدی است، پژوهش و تحقیق پیرامون فرهنگ اصیل مردم مازندران که در تار و پود اعتقادات، آداب و رسوم، باورها، افسانه‌ها، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها و ... یافت می‌شود، ضرورتی است انکارناپذیر که درک آن، دوستداران و شیفتگان حفظ این میراث اصیل و ارزشمند فرهنگی را بر آن می‌دارد تا هر یک به سهم خویش، متناسب با توش و توان خود، گامی در جهت مکتوب‌نمودن و حفظ این آثار ارزشمند به‌جامانده بردارند.

در غیر این صورت، بدیهی است که با توجه به تحولات پرشتاب اجتماعی و فرهنگی، به خصوص در زمینه ارتباطات سهل و ساده فرهنگ‌های گوناگون، ادبیات شفاهی و عامه ما که طی قرون و اعصار، به طور شفاهی و سینه به سینه، از فردی به فرد دیگر و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و به ما رسیده است، به تدریج کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شده و معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد.

اما در ارتباط با این مرز و بوم همیشه سرسبز، چیزی که بیش از موارد دیگر، توجه هر مازندرانی را به خود جلب می‌کند، یکی آگاهی از وجه تسمیه مازندران و دیگری کسب اطلاع از پیشینه نژادی مردم مازندران است که در مورد آن‌ها باید گفت، با توجه به دیدگاه‌های متفاوتی که در این باره وجود دارد، بهترین راه حل را بیان تمام اظهار نظرهای موجودی که تا کنون درباره واژه مازندران و نژاد مردم مازندران یافته‌ام، تشخیص داده‌ام؛ هر چند شاید دیدگاه‌های دیگری نیز در منابعی دیگر وجود دارد که من از آن‌ها اطلاعی ندارم.

نکته دیگر اینکه علاوه بر مطالب موجود در این کتاب و کتاب‌های متعدد دیگر، گنجینه‌های غیرقابل تصویری از مباحث مربوط به فرهنگ عامه وجود دارد که نه تنها تا کنون جمع‌آوری نشده است؛ بلکه با درگذشت هر یک از افراد کهنسال این سرزمین، برای همیشه فراموش می‌شود.

دستیابی به گنجینه‌های ارزشمندی که به صورت بالقوه در اذهان مردم پاک و باصفای مردم مازندران وجود دارد، به نگرش و انگیزه‌ای متفاوت نیاز دارد تا بر اساس آن بتوان با طرحی گسترده و

فراگیر و از طریق گفت‌وگوهای رو در رو، به این ذخایر گرانبهای فرهنگی دست یافت...

مطالب موجود در این کتاب پس از اشاره کوتاهی به ویژگی‌های گوناگون مازندران و به خصوص ریشه واژه مازندران و سابقه سکونت در این استان، در پنج فصل آمده است که سرفصل‌های آن به ترتیب عبارتند از: «نگاهی به پیشینه نژادی مردم مازندران»، فرهنگ و ادبیات شفاهی یا فولکلور، «آداب و رسوم مردم مازندران» و «باورهای مردم مازندران» و «موسیقی سنتی مردم مازندران».

در فصل اول، پیشینه نژادی مردم مازندران مورد بحث قرار گرفته و در این ارتباط، دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است که بسیار قابل توجه می‌باشد.

مباحث فصل دوم، تحت عناوینی مانند «ادبیات شفاهی»، «ارزش و اهمیت ادبیات شفاهی»، «ضرورت گردآوری ادبیات شفاهی»، «نیم‌نگاهی به موضوع و ساختار افسانه‌های مازندرانی» و... ارائه شده است.

آداب و رسوم مردم مازندران، فصل سوم را به خود اختصاص داده است. در این فصل، علاوه بر بیان ویژگی‌های خاص هر یک از آداب و رسوم، سوگندها، دعاها، طب عوام، بازی‌ها و سرگرمی‌های گوناگون مردم مازندران نیز آمده است.

فصل چهارم، در مورد باورهاست؛ چیزی که نقش بسیار تعیین‌کننده در پندار، گفتار و رفتار انسان دارد. با توجه به اینکه بعضی از باورها عمومیت دارد، ابتدا باورهای مردم مازندران و پس از

آن به ترتیب، باورهای مردم ساری، باورهای هواشناسی مردم آمل، باورهای مردم آلاشت، کندلوس، ایزده، اسرم وکتی یا ذکر شده است. آخرین فصل این کتاب در مورد موسیقی سنتی مردم مازندران است که در آن به وضوح می‌توان ویژگی‌های طبیعی و اقلیمی مازندران را به‌خصوص در اشعار ترانه و تصنیف‌های مازندرانی مشاهده کرد.

«شعر و ترانه مازندرانی»، «موسیقی مازندران»، «موسیقی آوازی مازندران»، «تصنیف‌های مازندرانی»، «موسیقی آیینی» و «موسیقی سازی» از جمله عناوینی است که مطالب این فصل از کتاب را پیش روی شما خوانندگان عزیز قرار می‌دهند.

در پایان از دانش پژوهان و شیفتگان هویت و فرهنگ اصیل جوامع بشری تقاضا دارم تا با رهنمودهای خویش، زمینه را برای کاهش کاستی‌ها و معایب این مجموعه فراهم کنند.

مصطفی انصاری

پژوهشگر، مؤلف و مشاور در زمینه بهبود زندگی و طب کل نگر و مکمل

حروف آوا نکار (فونٹیک)

ژ	ž	آ	A
ث - س - ص	S	ا	E
ش	š	أ	O
ع	e	آ	ā
غ - ق	Q	او	ū
ف	F	ای	i
ک	K	ب	b
گ	G	ب	p
ل	L	ن - ط	t
م	M	ج	j
ن	N	چ	č
و	V	ح - ه	h
ی	Y	خ	x
آو	ow	د	d
ای	ey	ر	r
آی	ay	ذ - ز - ض - ظ	z

تبرستان

www.tabarestan.info

اشاره

مازندران

سرزمین سرسبز مازندران با وسعت ۲۳۸۲۱ کیلومترمربع، که ۱/۴ درصد مساحت کل کشور را تشکیل می‌دهد و جمعیتی بالغ بر ۲۹۳۸۹۱۴ نفر (بر اساس سرشماری سال ۱۳۸۵)، از شمال به دریای خزر، از شرق به استان گلستان، از جنوب به استان‌های سمنان، تهران و البرز و از غرب به استان گیلان محدود است.

استان مازندران با توجه به تنوع زیست‌محیطی و مطالعات باستان‌شناسی، از یکصد هزار سال پیش مورد توجه انسان‌های اولیه قرار گرفت. زندگی در غارها و استقرار اولیه در روستاها از دوران جدیدتر زندگی نیاکان، در این پهنه جغرافیایی است. این استان در هزاره سوم پیش از میلاد (۵ هزار سال پیش)، وارد دوران شهرنشینی شد و حیات اجتماعی، همچنان در این دیار با تمام ظرفیت‌های غنی فرهنگی ادامه دارد.

جاذبه‌های فرهنگی، مانند غارهای باستانی، قلعه‌ها و ... به همراه جاذبه‌های طبیعی، همچون تالاب‌ها، چشمه‌های معدنی، آبشارهای زیبا، جنگل، کوه و دشت و دریا با این دیار دیرپا، پیوندی جاودانه دارد. سلسله جبال البرز از یک سو و دریای خزر از سوی دیگر، زیباترین مناظر طبیعی را به وجود آورده است.

نگاهی به جغرافیای طبیعی استان مازندران

ناهمواری‌های استان مازندران را با توجه به شکل طبیعی آن می‌توان به سه ناحیه تقسیم کرد: ناحیه کوهستانی، ناحیه کوهپایه‌ای و ناحیه جلگه‌ای.

ناحیه کوهستانی: رشته‌کوه‌های البرز که بر اثر حرکات کوه‌زایی آلی در دوره ترشیاری با جهت غربی-شرقی تشکیل شده، جلگه‌های ساحلی و کوهپایه‌ای مازندران را از قسمت داخلی ایران جدا کرده است.

ناحیه کوهپایه‌ای: ناحیه کوهپایه‌ای بین رشته‌کوه‌های البرز و جلگه‌های پست ساحلی مازندران واقع شده است. این ناحیه، از تپه‌های رسوبی و ناهمواری‌های کم‌ارتفاعی تشکیل شده که در اغلب نقاط به موازات ساحل و پوشیده از جنگل و مرتع است.

ناحیه جلگه‌ای: سرزمین‌های واقعی بین ساحل دریای مازندران و کوهپایه‌های شمالی البرز، از نوار جلگه‌ای وسیعی تشکیل شده است که پهنای آن در تمام نقاط یکسان نیست.

پیش‌گفتار

واژه‌های مازندران و دیدگاه‌های متفاوت!!

در فرهنگ لغت فارسی، ماز به معنای پیچ و خم است و شاید مازندران را به خاطر داشتن نقاط کوهستانی صعب‌العبور زیاد به این نام خوانده‌اند. برخی نام مازندران را به خاطر دیواری به نام ماز می‌دانند که به دستور مازیار از جاجرم تا جیلان ساخته شد و این سرزمین را محدود می‌کرد. عده‌ای نیز آن را مازوداران دانسته‌اند که به واسطه فراوانی درخت مازو(بلوط)، این نام را به خود گرفته و سپس به مازندران تغییر کرده است.

علاوه بر این، عده‌ای از مورخان و نویسندگان، ریشه‌ی واژه مازندران را از کلمه «ماز» به معنی «دژ» می‌دانند. در تاریخ آمده است که مردم مازندران به فرمان «مازیار بن قارن»، سردار معروف تبرستان، برای جلوگیری از نفوذ اعراب، در نقاط حساس این منطقه به احداث «دژ» پرداختند و مازنداران را به صورت «ماز + اندر آن»، به معنی «دژ در آن» می‌شناختند. به گزارش «ابن اسفندیار»، مازندران در اصل «موز اندرون»، یعنی «ولایت درون کوه موز» بوده است. حجازی کتاری می‌نویسد، بعید نیست که مازندران، (محل سکونت آریایی‌های مهاجر)، نام خود را از خدای خود، «اینسدر» گرفته باشد. در این

صورت، مازندران از دو جزء «ماز» و «ایندر» تشکیل می‌شود. «ماز» به صورت‌های مز، مها، مهی و مزی به معنی بزرگ و «ایندر» نیز به صورت «اندر = andra»، نام خدای آسان بود. مجموع دو جزء «خدای بزرگ» و در تلفظ مازاندران یا مازندران، «سرزمین خدایان» یا «سرزمین خدا» را افاده می‌کند.

بنا به گزارش استاد پورداوود در کتاب «مزدیستان»، در کتیبه شوش، نام قدیم مازندران، «پستخوارگر» ذکر شده است؛ اما در ارتباط با واژه مازندران باید گفت که به عقیده «دارمستر» (زنه اوستا، جلد ۲، صفحه ۳۷۳)، صورت اصلی اصطلاح مازندران، «مزن‌تر» بوده که بعدها مازندران شده است و آن به معنی به سوی و جانب «مازن» است، مانند شوشتر به معنی، به سوی شوش.

همچنین گفته‌اند، مازندران اصلاً به «موزندرون» معروف بوده است؛ زیرا موز (Muz) نام کوهی است در حدود گیلان که تا تالار قصران امتداد داشته و چون این سرزمین در درون کوه موز واقع بوده، به این نام شهرت یافته است.

مازندران که در گذشته تبرستان نام داشت، قسمتی از ایالت قدیم «قرشوادگر» به شمار می‌رفت که این ایالت شامل آذربایجان، آهار، تبرستان، گیلان، دیلم، روی، قومس، دامغان و گرگان بوده است. نام تبرستان هنگام حمله مغول و حکومت سلجوقیان به تدریج متروک گشته و نام مازندران معمول گردید.

سابقه تاریخی سکونت در استان مازندران

در بررسی‌های به عمل آمده از غار «کمربند» و «هوتو» (در بهشهر)، مشخص می‌شود که شرایط زندگی انسان‌های دوره پارینه سنگی میانه و جدید در این استان نظیر دیگر مناطق فلات ایران بوده است. در این دوره‌ها انسان‌های اولیه در کوه‌پایه‌ها و دامنه‌های شمالی البرز و هر جا که آب و هوا مساعدتر بوده، به شکار و گردآوری خوراک می‌پرداختند و برای داشتن امنیت و آرامش بیشتر، در غارها (از جمله غاری که در سال ۱۳۶۹ در کنار جاده نکا - بهشهر در جنوب غربی روستای «خانه‌سر» کشف شد) به سر می‌بردند.

وجود آثار دوران نوسنگی (عصر حجر (سنگ)، مربوط به دوره‌ای است که پایان آن‌ها ۸۰۰۰ سال قبل بوده است)، در شرق مازندران، از تحولات زندگی مردم در این استان حکایت دارد. مردم این سرزمین که همانند بعضی از مردم ساکن فلات ایران، توانسته بودند چارپایان را رام و اهلی کنند، به تدریج به سوی دره‌ها و جلگه‌ها و خاک‌های آبرفتی حاصلخیز کشیده شدند و با آغاز کشاورزی، در زندگی خود تحولی ایجاد کردند. با بهتر شدن شرایط زندگی، اعم از غذا، مسکن و شرایط مساعد آب و هوا، به تعداد جمعیت آن‌ها نیز افزوده شد.

در ارتباط با ساکنین اصلی سرزمین مازندران باید گفت که مازندران در آغاز جایگاه دیوان مزنی یا بومیان اصلی بوده است و در ظاهر، خود مازندرانی‌های آریایی و مهاجر در آنجا بیگانه به شمار

می‌رفته‌اند. نام و نشان کهن فرمانروایان مازندران را از دوره اردشیر بابکان باید جست‌وجو کرد.

«هفت‌خوان رستم و دیو سفید» که شاهکار شاعر توانای ایران، فردوسی است، بر اثر ملاقات فردوسی با یکی از معروف‌ترین حکمرانان آل باوند، اسپهبد شهریار مایه گرفته است و ملاقات این دو را نظامی عروضی به تفضیل نوشته است.

گویش مازندرانی

پژوهشگران، گویش مازندران را به چهار لهجه اصلی به صورت زیر طبقه‌بندی کرده‌اند.

- ۱- لهجه شهرهای رامسر، تنکابن، کلاردشت، چالوس و نوشهر
- ۲- لهجه شهرهای آمل، نور و محمودآباد
- ۳- لهجه شهرهای بابل، قائم شهر، سوادکوه و ساری
- ۴- لهجه شهرهای نکا و بهشهر

لهجه‌های مناطق ۲ و ۳ و ۴ را به یکدیگر نزدیک‌تر دانسته و گفته‌اند که لهجه منطقه یک بیشتر به گیلکی ارمنستان گیلان نزدیک است.

گویش‌های کجور

در منطقه کجور، دو گویش اصلی و ریشه‌دار منسوب به دو قومیت ایل و گیل از هم متمایز می‌شوند. گویش گیلکی که گویش مردم بومی منطقه است، به قدمت تاریخ مازندران و کجور سابقه دارد.

زمازندران شهر ما یاد باد... ❖ ۲۷

گوش کلی که در این منطقه به طور عمده به خواجهوندی شهرت دارد، گوش طوایف مختلف خواجهوند است و آغاز آن در این منطقه، به زمان مهاجرت این طوایف به کجور برمی گردد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info



نگاهی به پیشه نژادی مردم مازندران

فصل اول

تبرستان

www.tabarestan.info

نگاهی به پیشینه نژادی مردم مازندران

دیار ما، یعنی مازندران، از نظر تنوع نژادی در قالب یک فرهنگ، آن هم فرهنگ متأثر از زبان و ادبیات فارسی، بسیار جالب توجه است. بسیاری خواسته‌اند برای کلمه مازندران، مفهوم نژادی، آن هم به معنای قوم مازنی بیابند؛ اما باید گفت سرزمین مازندران از دیرباز به دو ناحیه کوهستانی و دشت و جلگه تفکیک شده است و اساساً نژاد مردم کوه و دشت با هم تفاوت بسیاری دارد و اطلاق کلمه مازن و مازنی به کل جمعیت مازندران درست نیست. هر چند هنوز در مواردی به کار می‌رود.

بسیاری از مورخان و محققان کشور، با دردست داشتن پاره‌ای اطلاعات باستانی و تاریخ سرزمین‌ها و اقوام قدیمی موجود، متأسفانه مردم فعلی ساکن در آن را به نسل و ریشه همان اقوام باستانی پیوند می‌دهند. با توجه به کشفیات و شواهدی که امروزه در مورد اقوام و قبایل، نزد دانشمندان قوم‌شناس و انسان‌شناس بزرگ دنیا موجود است، نظر و اجماع آن‌ها بر آزمایش‌های ژنتیکی، ساختارشناسی، اشکال اسکلت و جمجمه انسان است.

امروزه دانشمندان بر این عقیده‌اند که در زمان باستان، نژادها و اقوام از نظر ژنتیکی بیشتر خالص بوده و هر نژاد و تیره، ساختار اسکلت، جمجمه، چهره، اندام و نقشه ژنتیکی مخصوص به خود

داشته است. آسیا، خاصه مناطق خاورمیانه و سرزمین‌های مجاور آن، شرایط متفاوت جغرافیایی و اقلیمی داشتند. در مناطق حاصلخیز و آبرفتی، جامعه نیمه‌تمدن روستایی و شهری ابتدایی آن عصر، به وجود آمد.

در استپ‌ها و صحراهای مجاور آن نیز به دلایل جغرافیایی و اقلیمی، نوعی زندگی کوچ‌نشینی با سیستم زندگی قبیله‌ای و اشتراکی به وجود آمد که از نظر غنای تمدن، پایین‌تر از مناطق روستایی و شهری آن زمان بوده است. این سیستم، با شرایط محدودی که بهره‌وری اقتصادی پایین حاصل آن بود، به حملات و تجاوزات قبایل بدوی و استپ‌نشین به مناطق جغرافیایی و اقلیمی حاصلخیز شهری و روستایی انجامید.

به همین دلیل، انواع جمعیت‌های بشری و نژادهای مختلف، تحت شرایط سیاسی، اقتصادی و ... خاص آن زمان، به‌خصوص در آسیای مرکزی و خاورمیانه، با هم امتزاج و اختلاط نژادی پیدا کرده‌اند. این مسأله متأثر از شرایط جغرافیایی خاص و متفاوت این مناطق، باعث به‌وجود آمدن سیستم‌های متفاوت زندگی در جمعیت‌های مختلف این سرزمین‌ها شده است که امروزه دیگر نژاد خاصی به معنای واقعی کلمه وجود ندارد تا بخواهیم مردمی را که برای مثال، همانند کردها، لرها یا آذری‌ها و ... به دلیل اینکه در خاک قوم ماد به سر می‌برند، از نسل مستقیم قوم ماد بدانیم.

دانشمندانی همچون «خانیکف» روسی با بررسی‌های دقیق، کردهای واقعی را بخشی از اقوام چادرنشین کردستان دانسته و بنا بر

آزمایش‌ها و تحقیقات انجام‌شده، ریشه آن‌ها را با اقوام «پشتون» افغانستان یکی می‌دانند. برای مثال، تیره «گوران»، امروزه جزئی از اقوام کرد به حساب می‌آیند؛ ولی چادرنشین‌ها یا قبایل کرد، آن‌ها را کرد واقعی نمی‌دانند ...

یافته‌های باستان‌شناسی به دست‌آمده از گورهای مردم قدیم خطه مازندران، ساختارهای مجمله و اسکلتی را نشان می‌دهد که در هیچ‌کدام از جمعیت‌های فعلی ساکن در مازندران دیده نمی‌شود. یافته‌ها این نکته را می‌رساند که مهاجرت، امتزاج اقوام و جمعیت‌های گوناگون، بنابر دلایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ... وجود داشته و صرف نام تپور یا مازنی، مؤید ریشه قومی همه مردم مازندران نیست. گو اینکه وقتی چهره و ساختار جمعیت‌های شرق، مرکز و غرب مازندران را با هم مقایسه می‌کنیم، تفاوت فاحشی را می‌بینیم که خود نشان‌دهنده پراکنش و امتزاج نژادها و قبایل گوناگون، از گذشته تا به امروز است که نشان می‌دهد این جمعیت‌ها از بازماندگان مهاجران و کوچندگان به این نواحی هستند و نسل قدیمی‌تر که شاید بومی بوده باشد، در اثر امتزاج با اقوام جدید، در جمعیت آن‌ها مستحیل شده‌اند.

کاس‌ها (کاسپی‌ها و کاسی‌ها)

کاس‌ها اقوام اولیه مازندران فعلی و از گروه غیرآریایی بودند. این قوم به دو گروه کاس‌پی و کاس‌سی تقسیم می‌شد. لغت کاسپین که به دریای مازندران داده می‌شود، برگرفته از این قوم است. با ورود آریایی‌های گله‌دار و مهاجم، بنابر عللی، این قوم از این دیار کوچ

کرده است. ابتدا به غرب ایران رفته و سپس بعضی از آن‌ها به بین‌النهرین رسیدند. کاس سی در واقع کاس کوه‌نشین است (سی در مازندران به معنای کوه و ناهمواری است).

«کاسی‌ها که در آغاز، بخش مرکزی سلسله جبال زاگرس را در تصرف داشتند، از روزگاران باستان، در بخشی از خاورمیانه اقامت کرده بودند. آن‌ها بر خلاف همسایگان شمالی خود، یعنی «گوتیان» و «لولویی»‌ها طی هزاره سوم، نقش مهمی در سیاست خاورمیانه بازی نکردند. تاخت و تازهای ناگهانی آنان در اواسط سده هجدهم، ظاهراً بر اثر حملات جنگجویان هند و اروپایی روی داد که یک یا دو قرن پیش، از شرق آمده و هنر تریست اسب را به آنان آموخته و بر طوایف‌شان غلبه کرده بودند.

از آنجا که از زبان کاسی‌ها، بجز متون «اکدی»، حاوی کلمات و عبارات کاسی، چیزی در دست نداریم، آنچه درباره زبان کاسی‌ها می‌توانیم بگوییم، این است که به گروه آسیایی (Asianik) پیوستگی داشته و شاید در روزگاران کهن، ریشه در زبان عیلامی داشت.

در تاریخ قوم‌شناسی، به اقوامی چون تپورها و آماردها می‌رسیم. واژه تپورستان یا تبرستان، در واقع برگرفته از اقوام تپور است. تپورستان به معنی سرزمین قوم تپور یا تپوری است. اسم کنونی سرزمین لفور سوادکوه نیز برگرفته از این نام است. تپور(تی‌پور یا دی‌پور) به مرور زمان به لفور تبدیل شده است. این ریشه، نشان‌دهنده وابستگی فرهنگی منطقه به اقوام ماقبل این سرزمین است؛

اما به این معنی نیست که اقوام ساکن لفور، نسبت به تپورهای باستان می‌رسانند.

مسئله اقوام، مسئله بسیار پیچیده‌ای خواهد بود. اگر نخواهیم بپذیریم که به علت تهاجم، جنگ‌ها، قحطی‌ها، امراض و ... اقوام ساکن در یک منطقه، از آن مهاجرت کرده و مردمانی که در حال حاضر در همین مناطق زندگی می‌کنند، از نسل ایشان‌اند، برای مثال، چون نام این گستره مازندران است، همه مردم این سرزمین، از نظر نژادی به اصطلاح مازنی هستند.

این تعبیر نادرست است. شما قضاوت کنید در همین مازندران، وقتی از محلی به محل دیگر می‌رویم، برای مثال، از روستایی به روستای دیگر با ۱۰ کیلومتر فاصله؛ از نظر چهره‌شناسی، حتی در خود آن روستاها چهره‌های نژادی متفاوتی می‌بینیم. در مناطق کوهستانی و به‌خصوص در گستره دشت نیز چهره‌های متنوعی دیده می‌شود.

این‌ها هم نشان‌دهنده وجود اقوام مختلف، همچون کردها، لرها، بختیاری‌ها، ترکمن‌ها، آلان‌ها، هندی‌ها، عرب‌ها، گیل‌ها، آذری‌ها و ... و ورود آن‌ها در دوران تاریخی مختلف به این سرزمین است.

در زمان‌های گذشته بنا بر علل سیاسی، تهاجم‌ها، جنگ‌ها، امراض، ویرانی و ... اقوام مختلف مجبور به مهاجرت از سرزمین خود به سرزمین دیگر می‌شدند. برای مثال، بسیاری از اقوامی که در حاشیه کوه‌های البرز در مازندران وجود دارند، کردتبارند؛ مانند کردهایی که در کجور و سایر نقاط مازندران زندگی می‌کنند.

این درست نیست که چون جمعیتی از مردم، آن هم افرادی که از نظر فرم آناتومیکی و تیپ چهره با هم تفاوت فاحش دارند و در یک منطقه زندگی می‌کنند، به عنوان مثال، بندی یا سوادکوه که مورد بحث ماست، اجداد و ریشه‌های نژادی آن‌ها از ازل تا ابد سوادکوهی یا بندی‌ای یا کجوری و ... بدانیم.

در همین سوادکوه نزدیک به صد قبیله، با اسم و رسم زندگی می‌کنند که بیش از ۹۰ درصد آن‌ها مهاجر هستند و در زمان‌های مختلف، به‌خصوص در دوران صفوی و افشار به آن مناطق کوچیده‌اند. در بندی، لاریجان آمل، چهاردانگه، دودانگه و حتی در سواحل جلگه‌ای مازندران نیز وضع به همین منوال است.

البته در ابتدا باید دو مسأله را در نظر داشت: افرادی که پس از مهاجرت به سرزمین دیگر، در آنجا زندگی می‌کنند، نسل بعدی‌شان که در آن سرزمین به دنیا می‌آیند، از نظر خاک و زیستگاه اهل همان دیار هستند؛ اما نژاد آن‌ها همان نژاد پدران آن‌هاست. که از خاستگاه قومی دیگری به سرزمین جدید آمده‌اند. برای مثال، دسته‌ای از قبایل کردنژاد مثل «گوزین» که از حدود قفقاز به سوادکوه مازندران و عده‌ای به حوالی گرگان (در دوره صفویه) آمده‌اند، نسل بعدی آن‌ها، یعنی فرزندان‌شان اهل همان محل، یعنی سوادکوه یا گرگان هستند، ولی از نظر تبارشناسی و الگوهای نژادی کرد هستند.

در حال حاضر بعضی از متفکران خواسته‌اند برای مازندران نیز همانند دیگر استان‌ها، مانند لرستان، کردستان، سیستان و بلوچستان و... که نماینده اقوام خاص موجود در آن هستند، نژاد واحدی

بتراشند که نسبت دادن یک نژاد واحد، هم از نظر تاریخی و هم از نظر نژادشناسی به کلیه جمعیت مازندران، یعنی نام مازن یا مازنی درست نیست.

بعضی از مورخان گفته‌اند، گروهی به نام قوم «مازده» که از اقوام پارسی بوده‌اند، بنابر عللی به مازندران فعلی آمده و مازندران در اصل «مازاندان» بوده و بعد تبدیل به مازندران شده است؛ اما تاریخ نشان می‌دهد که اقوام اولیه این سرزمین گروهی به نام کاس‌ها بوده‌اند. بعدها آریایی‌ها به این گستره وارد شده و کاس‌ها را از منطقه راندند. بعد صحبت از تپوری‌ها و آماردها می‌شود و سپس اعراب به این مناطق می‌آیند.

خزرها نیز در این منطقه حضور داشته‌اند و بعدها اقوام ترک‌تبار آمدند. شاید قوم مارد در حدود ۲۰۰۰ سال پیش به این منطقه آمده باشد؛ اما مؤید و نماینده این نیست که نسل مردم فعلی مازندران به قوم مارد باستانی می‌رسد.

ریشه و نژاد بومیان مازندران

سواحل جنوبی دریای خزر از نظر جغرافیایی، ارتباطی با قاره آسیا و یا خاورمیانه ندارد؛ بلکه دنباله جنوبی منطقه اورازیاتیک شمالی، یعنی اروپای آسیایی است. این بخش که خود شامل گیلان و مازندران و گرگان است، بر خلاف فلات ایران که به ظاهر مکان زندگی انسان‌های دوره پالتوتیک علیا یا پارینه‌سنگی بوده، نیست؛ بلکه بر اساس اسنادی که به دست آمده، از نظر زمین‌شناسی و تکامل در

مناطق مشابه، مانند جنوب فرانسه، ایتالیا، شبه‌جزیره کریمه، کرانه‌های فلسطین و اسپانیا، بایستی مکان زیست انسان‌های نئاندرتال بوده باشد. به عبارت ساده‌تر، مردم مازندران از نژاد آریا یا از سایر نژادهایی که در فلات ایران می‌زیسته‌اند، نبوده و در ۵۰/۰۰۰ سال قبل از میلاد، زمانی که در فلات ایران زندگی انسان‌ها به صورت دیگر ادامه داشته است؛ در پاره‌ای از نقاط دنیا انسان‌هایی می‌زیسته‌اند که از نظر تکامل، برتری‌هایی بر مردم فلات ایران داشته‌اند و آن، ایزن‌سازی، غارنشینی و فکوربودن آنان است که به انسان‌های نئاندرتال (انسان‌های فکور) معروف شده‌اند.

در این‌جا لازم است به مثال‌های تاریخی زیر اشاره شود:

۱- در کتاب بَندهشن که از کتاب‌های معروف زبان پهلوی است و از دوره ساسانیان باقی مانده و درباره تاریخ آفرینش جهان و بشر نخستین نوشته شده، آمده است که مازندرانیان از پدران به وجود آمده‌اند که با نیاکان ایرانیان و تازیان، هیچ گونه پیوندی نداشته‌اند.

۲- در کتیبه‌ای که از داریوش به جای مانده است، وی کلیه مناطق تحت نفوذ خود را به تفصیل ذکر کرده است؛ ولی نامی از مازندران در آن دیده نمی‌شود.

۳- نظر به اینکه موجوداتی که در سواحل جنوبی خزر پیدا شدند، از نظر قدرت تفکر و سازندگی نسبت به انسان‌های فلات ایران برتری‌هایی داشته‌اند و کاملاً سفیدپوست نیز بوده‌اند، به آنان لقب دیو یا دیو سفید داده شده است. اگرچه این لقب به سبب قدرت و توان خاص این موجودات به آنان داده شده است؛ اما به مرور زمان به

صورت افسانه درآمد و از لقب دیو با اضافه کردن شاخ و دمی، هیولایی ساخته شد و اگر رستم برای دیدار یا مبارزه با این موجودات به مازندران رفت، پس از قرن‌ها فردوسی را بر آن داشت تا این افسانه را به صورتی هیبت‌انگیز به نام نبرد رستم و دیو سفید در شاهنامه بیاورد که این خود سندی دیگر از پیدایی این انسان‌هاست.

در کتاب بُندهشن، مازندران اصلاً مسکن دیوهای مزنی یا مزینی بوده است. مرزن‌آباد امروزی، مرکز مازندران قدیم است که خود مازندرانی‌ها در آنجا بیگانه به شمار می‌رفتند و با افراد بومی مازندران شباهت زیادی نداشتند. فردوسی در شاهنامه، چندین بار اشاره کرده است که ایرانیان خواندن و نوشتن را از دیوها آموختند و همیشه سرزمین مازندران را غیر از ایران می‌دانسته است.

فردوسی چند بار در کتاب خود از قول تاریخ‌دانان سیار عهد خود می‌گوید که ساکنان سرزمین‌های مازندران و «کشان» هر دو دیو بودند و این دو سرزمین دریند دیوان افسونگر است. آشکار است که منظور فردوسی ساکنان گیلان و مازندران بوده و اشکبوس را که کشان بوده، هم‌تراز دیو سپید و ارژنگ دیو و غیره می‌دانسته است. با اینکه امروز هزاران سال از دوره نوسنگی می‌گذرد، هنوز در بخش‌های کرانه دریای خزر به‌ویژه در گیلان و مازندران، بازمانده یک تمدن نوسنگی دیده می‌شود که رابطه نزدیکی با آغاز تمدن اروپا، مخصوصاً جنوب فرانسه دارد. تپه‌های بزرگ خاکی که امروزه در گوشه و کنار دشت مازندران دیده می‌شود، به ظاهر بازمانده‌ای آبادی‌ها و دیه‌های باستانی و شاید هم نوسنگی بوده است.

شباهت زندگی این انسان‌ها با مردم جنوب فرانسه

پرفسور «گریشمن» باستان‌شناس معروف فرانسوی که چهل سال (۱۳۰۰ - ۱۳۴۰ ش) به مطالعه و بررسی و کار در نقاط مختلف ایران به‌ویژه در نواحی شمال ایران مشغول بود، پدیده‌های جالب توجه و بی‌نظیری از دل خاک بیرون آورده است. او دربارهٔ عادات و روحیات مردم این سرزمین مطالعه کرده و نتیجهٔ مطالعاتش را در چند جلد آورده است.

او می‌گوید، ساکنان شمال ایران از نظر تکامل نوعی و ابزار کار شبیه مردم جنوب فرانسه هستند. برای مثال، ریسه کردن پیاز و سیر به شیوهٔ شمالی‌ها، استفاده از ظروف گلی مخصوص (نمه‌کار) برای ساییدن مغز گردو و چیزهای دیگر به جای ظروف سنگی و چوبی، همچنین وجود کوپا برای گردآوری خرمن از ویژگی‌هایی هستند که ساکنان شمالی ایران را شبیه بومیان فرانسه جلوه می‌دهد و احتمال می‌رود که ساکنان کنونی قسمت‌های جنوبی فرانسه از بازماندگان مهاجران شمال ایران به آن ناحیه باشند.

ضمناً جمع‌آوری اعتقادات، خرافات و ضرب‌المثل‌ها در کشورهای فرانسه، جنوب ایتالیا، جزایر کریمه و... به خوبی تشابه و نزدیکی و یک‌ریشه‌بودن آن‌ها را نشان می‌دهد. اندام و چهرهٔ ساکنان بومی مازندران (چشم آبی‌ها، بورها و سفیدپوست‌های واقعی با روحیه و طرز تفکر، استفاده از جنگل در تأمین معاش و نقش چوب در زندگی آنان و نوع ابزارهای سنتی کشاورزی) به خوبی نشانگر تشابه عمیق این انسان‌هاست.



فرسنگ و ادبیات شهابی

فصل دوم

تبرستان

www.tabarestan.info

فرهنگ و ادبیات شفاهی

(فولکلور)

آداب و رسوم اقوام و ملل جهان که به طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد، فولکلور یا فرهنگ عامه نامیده می‌شود. عناصر تشکیل‌دهنده این فرهنگ عبارتند از: اسطوره‌ها، افسانه‌ها، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها و تصنیف‌ها، هنرهای تجسمی و نمایشی و سایر آداب و سنتی که مردم هر سرزمین، بنا به ضرورت و تحت شرایط اجتماعی و فرهنگی و تاریخی خاصی، در جریان کار و عشق و زندگی آموخته‌اند. جوهر و جان‌مایه آثار همه نویسندگان و شاعران بزرگ جهان، از این سرچشمه زلال و فیاض و الهام‌بخش برگرفته شده است.

در حقیقت فولکلور و مردم‌نگاری، نشانگر بن‌مایه و میراث حیاتی بازمانده‌ای از اقوام، نژادها و فرآورده‌هایی از نیاکان باتجربه و سرد و گرم روزگار چشیده هر قوم و ملتی، در روند تاریخی پرنشیب و فراز آنان است که با پذیرش رنج‌ها و مبارزه با دشواری‌های سال‌های دیرنده، به دست آمده و سینه به سینه در درازنای تاریخ به طور رایگان به نسل‌های آینده انتقال یافته است. این سرمایه‌های گرانبها روشنگر هویت و شناسنامه فرهنگی، اجتماعی، تاریخی،

اقتصادی، سیاسی، هنری و... آنان است که بر اساس آن، عالی‌ترین وسایل ارتباطی کل مجامع بشری فراهم گردیده است. با تحولات و پیشرفت دانش، آهنگ سرعت این ارتباطات گروهی شتاب فراوانی به خود گرفت و عامل مبادله و بالندگی و پیوستگی ملل جهان گردید و از همین جااست که بحث تمدن‌ها و شناخت آنان مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین، بی‌توجهی به سنن، آداب، عادات و ... مردمی به منزله خاموشی و ایستایی جوامع مربوط به آنان است. با توجه به اینکه ادبیات شفاهی و فرهنگ مردمی انباشته از مطالب تاریخی، اجتماعی، فلسفی، هنری و انواع پند و اندرزها و درس‌های زندگی‌ساز و راهنمای همزیستی، بهروزی و همیاری است، لذا، بازسازی، بازآفرینی، فنی‌سازی و تکامل بخشی و احیای جنبه‌های مثبت این سنت‌های مردم، زمینه‌ساز همبستگی سازنده و دوام و بقای هویت فرهنگی آنان خواهد بود.

«هانری ماسه» می‌نویسد: «فولکلور عبارت است از علم بررسی سنن، مراسم، معتقدات، آداب و رسوم، افسانه‌ها، ترانه‌ها و ادبیات مردم یک سرزمین که به معنی گسترده‌تر آن می‌توان تمام افسانه‌ها، ترانه‌ها و آداب و سنن یک قوم یا یک سرزمین را در آن جای داد. با اینکه پیش از یک قرن است که اصطلاح فولکلور انتخاب و به جهانیان شناسانده شد؛ اما تا کنون تعریف دقیق و بسنده‌ای برای آن ارائه نشده است.

ادبیات شفاهی

ادبیات شفاهی به آثاری گفته می‌شود که در طول حیات بشر، سینه به سینه نقل شده‌اند و فرهنگ یک منطقه را تشکیل می‌دهد که در بیشتر منابع «فولکلور» نامیده می‌شود. فولکلور از دو بخش «فلک» (folk)، به معنای عامه، مردم و توده و «لُر» (lore)، به معنی دانش، فرهنگ و معارف ترکیب شده است.

بنا به نوشته صادق هدایت، نخستین بار، «آمبرواز مورتن» در سال ۱۸۸۵ میلادی، آثار باستان و ادبیات توده را فولکلور نامید، یعنی دانش عوام و به موجب تعریف «سن تیو»، فولکلور به مطالعه زندگی توده عوام در کشورهای متمدن می‌پردازد؛ زیرا در مقابل ادبیات توده، فرهنگ رسمی و استادانه وجود دارد.

ادبیات عامه، اصطلاحاً به آثار تخیلی و ذوقی توده مردم گفته می‌شود که به طور شفاهی و سینه به سینه از فردی به فرد دیگر و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است. ادبیات عامه را ادبیات شفاهی، هنر زبانی عامه یا هنر کلامی عامه نیز نامیده‌اند.

فرهنگ عامه در جوامع سنتی، به‌ویژه در روستاها و میان مردمی که به حفظ آداب و سنت‌های گذشتگان علاقه فراوان دارند، غنی‌تر و گسترده‌تر است. غنا و گستردگی ادبیات عامه در این جوامع، بیشتر به سبب نزدیک‌تر بودن زندگی مردم به طبیعت، یعنی طبیعی‌تر بودن شیوه زندگی آن‌ها و در نتیجه، قوی‌تر بودن ذوق و نیروی احساس و تخیل آن‌هاست.

هنر و ادبیات توده به منزله مصالح اولیه بهترین شاهکارهای بشر به شمار می‌آید. به خصوص ادبیات و هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان به طور مستقیم از این سرچشمه سیراب شده و هنوز هم می‌شوند.

ارزش و اهمیت ادبیات شفاهی

به طور کلی می‌توان فولکلور یا فرهنگ عامه را مجموعه معارف و دانسته‌های مشترک گروهی خاص از مردم دانست. از این رو، هر طبقه و قشری از مردم، فولکلور یا فرهنگ عامه مخصوص به خود را دارند.

فرهنگ هر منطقه، نمایانگر سند هویت آنان و سبب القاء ارزش‌ها و باورهای صحیح جامعه به نسل‌های آینده است. همچنین، بیان‌کننده آرمان‌ها، اندیشه‌ها و تجربه‌های ارزنده‌ای است که نسل دیروز را به امروز پیوند خواهد داد. پیوند این دو نسل مستلزم پویایی فرهنگ عامه آن منطقه می‌باشد.

فرهنگ توده مردم، گنجینه زوال‌ناپذیری است که پایه و اساس همه زیبایی‌ها و ارزش‌های معنوی است که کاخ باشکوه زندگی انسان بر روی آن‌ها بنا شده است. ترانه‌ها، آیین‌ها، باورها، آرزوها و افسانه‌ها، بیانگر روح هنری هر ملت است و فقط از مردمان گمنام و بی‌سواد به دست می‌آید.

این‌ها بازتاب گنجینه‌های درونی ملت‌هاست که سرچشمه فیاض همه الهامات بشر و مادر ادبیات و هنرهای زیبا شمرده می‌شود. به

همین جهت است که در سراسر جهان، ارزش خاصی برای شناخت فولکلور قائل می‌شوند و کودکان و جوانان‌شان را با آن آشنا می‌کنند. امروزه، هنگامی که جوانی برای ادامه تحصیل به خارج از کشور مهاجرت می‌کند، با زندگی اجتماعی مردم اروپا و آمریکا بیشتر آشناست تا زندگی هموطنان خود. در این حال، ابراز وطن‌پرستی کردن قدری دشوار است؛ مگر اینکه از رموز زبان، ترانه‌ها، قصه‌ها، عادت‌ها، اعتقادات، آندوه و شادی مردم سرزمین خود آگاه باشد و شاید چنین فردی نتواند با ملت خویش همدردی نماید یا دردهای آنان را چاره کند.

اگر دقت کنیم، کم‌کم در همه جا، تاریخ تمدن، جانشین تاریخ سیاسی و جنگ ملت‌ها می‌شود و بدین ترتیب هنر و ادبیات، جایگاه خویش را در تاریخ ملت‌ها به دست می‌آورند.

ضرورت گردآوری ادبیات شفاهی

عناصر فرهنگ عامه، زمانی که با انگاره‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه متناسب و سازگار باشد، پایدار و فعال خواهد بود. اگر فرهنگ عامه با آمال و آرزوها و زندگی حقیقی مردم مطابقت نداشته باشد، رفته‌رفته معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد.

تحولات پرشتاب اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی عصر حاضر و ارتباطات درون‌مرزی و برون‌مرزی فرهنگ‌ها، فرهنگ عامه را کم‌کم پالایش و کم‌رنگ کرده و بی‌معنا جلوه داده است. اگرچه شناخت و توجه بیشتر به فولکلور، موجب تقویت روح معنوی بشر و وحدت

ملی خواهد شد؛ اما تمدن امروز همچون ازدهایی گرسنه، ارزش‌های به‌جای‌ماندهٔ ما را به کام خویش می‌کشد.

دیگر مادران ایران‌زمین، آرزوها، دردها و رنج‌های خویش را در قالب لالایی‌ها به کودکان خویش نمی‌آموزند. دیگر دهقانان‌مان در خشک‌سالی، شعر طلب باران را نمی‌خوانند. قومی که واژه‌ای را چند هزارسال حفظ کرده، دیگر آن را در زندگی به «کاپری» نمی‌طلبد و ... فولکلور، بخش بزرگ و مهمی از فرهنگ مردم یک جامعه است. مهم‌ترین راه درک یک جامعه یا یک گروه اجتماعی، شناخت فرهنگ آن جامعه و گروه است؛ بنابراین، برای اینکه خود را بشناسیم، باید بدانیم که در چه فرهنگی رشد کرده‌ایم و با چه فرهنگی زندگی می‌کنیم. از طرف دیگر، چون فولکلور، فرهنگ شفاهی یک قوم است، انتقال آن به نسل بعدی از راه زبان، حرکت و تقلید صورت می‌گیرد و آسیب‌پذیری آن سنت‌ها نسبت به منابع مکتوب بیشتر می‌باشد.

اگر بسیاری از آثار قدیمی و زیرخاکی به فراموشی سپرده شوند، احتمال اینکه سرانجام روزی از خاک‌ها سر بر آرند، بسیار است؛ اما فولکلور یک منطقه، گنجینهٔ ارزشمندی است که فقط در سینه‌های مردم باقی‌مانده و احتمال نابودی و فراموشی آن زیاد است. برای مثال، با پایان زندگی یک نقال محلی، ذخیرهٔ ارزشمند محفوظات او را که شاید هیچ کس دیگری از آن‌ها اطلاع نداشته باشد، از دست می‌دهیم. بنابراین، با عدم ضبط و ثبت یک سنت شفاهی، به‌خصوص در ادبیات عامه، دیگر چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

صادق هدایت می‌نویسد: «گرچه سرزمین ایران در این زمینه (ادبیات عامه) از خیلی جاهای دیگر، بیشتر مایه دارد؛ ولی این گنجینه هنوز دست‌نخورده مانده است و اگر اقدام فوری و جدی در این زمینه انجام نشود، ممکن است قسمت عمده فولکلور آن از بین برود. چنانچه در اثر فقر و گرسنگی و تخت‌قاپوکردن ایلات و سهولت وسایل حمل و نقل و تغییرات و تحولاتی که به سرعت در جامعه انجام می‌شود، بسیاری از آداب و رسوم دهات و ایلات دوردست فراموش شده است و [به این صورت] گنجینه‌های ملی را از دست خواهیم داد».

نیم‌نگاهی به موضوع و ساختار افسانه‌های مازندرانی

افسانه‌های مازندرانی، رنگارنگ، شیرین و شنیدنی‌اند و موضوع آن‌ها بیشتر پندآمیز، شهسواری، عاشقانه، قهرمانی و سحر و جادوست. قهرمان افسانه‌های مازندرانی، بیشتر، انسان‌ها هستند و افسانه‌های تمثیلی که از زبان حیوانات بیان می‌شوند، در این گستره اندک‌اند. نبود این افسانه‌ها ریشه در واقعیت‌های زیر دارد:

نخست اینکه در مازندران، طبیعت و انسان آن‌چنان یگانه‌اند که نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد؛ بنابراین حیوان نیز در کنار انسان و همراه با او در متن قصه حرکت می‌کند، مانند افسانه «پسر دانا و کره‌اسب زیبا». دوم اینکه این دسته از افسانه‌های تمثیلی، بیشتر در ادبیات مکتوب و ادبیات فراداستان، مانند «مرزبان‌نامه» به زیست‌مندی خود ادامه داده و به افسانه‌های عامیانه کمتر راه پیدا کرده است.

۵۰ ❖ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

ضد قهرمانان در افسانه‌های مازندرانی، بیشتر، دیوها هستند. دیوها قدرتی فراانسانی دارند؛ اما گاه مانند آدم‌ها عاشق می‌شوند، مانند افسانه «چهل پهلوان و چهل دیو» و با آدم‌ها ازدواج می‌کنند (شیرمحمد)، در فرهنگ تاریخی - اجتماعی مازندران نیز دیوها موجودی انسانی؛ اما نیرومند توصیف شده‌اند و اصطلاح دیو تو را بزند «دیب ت ر بزنه» (dib te re bazene)، هنوز در میان مازندرانیان رایج است.

قصه‌هایی با موضوع تاریخی، کمتر در این منطقه دیده می‌شود و یکی دو قصه که دارای زمینه تاریخی است، به دوران شاه عباس مربوط می‌شود. شاه‌عباس در افسانه‌های مازندرانی، انسانی هوشمند و دانا؛ اما پیچیده توصیف شده است که در لباس درویشی به این سو و آن سو می‌رود تا از اسرار کشور و مردم آگاه شود و این نگاه ریشه در تاریخ اجتماعی مازندران دارد.

تا زمان حکمرانی شاه‌عباس، مازندران استقلال نسبی داشت و به حکومت مرکزی وابسته نبود. شاه‌عباس، مازندران را که در آتش جنگ‌های خانگی می‌سوخت، فتح کرد؛ حکومت‌های محلی را برانداخت و مازندران را تابع حکومت مرکزی نمود. از آنجا که مادر شاه‌عباس، مازندرانی بود، به این سرزمین دلبستگی پیدا کرد و در آبادانی آن کوشید و بعضی از شهرها و آبادی‌ها مثل اشرف‌البلابله‌شهر کنونی) و بندر فرح‌آباد(در نزدیکی ساری) که در آن زمان، روستای کوچک گمنامی بودند، آباد شده‌اند و هستند و به

همین دلیل، چهره خونریز و ستمگر این پادشاه در افسانه‌های مازندران، پنهان و ناپیداست.

درون‌مایه افسانه‌های مازندرانی، ستاش نیکی و بخشندگی، نبرد خیر و شر و چیرگی نیروهای اهورایی بر نیروهای اهریمنی است؛ اما مطلوبیتی که حاکم بر افسانه‌های ایرانی است، در افسانه‌های این منطقه کمتر دیده می‌شود. تقدیرگرایی نیز بخشی از درون‌مایه افسانه‌ها را تشکیل می‌دهد. در افسانه‌هایی با موضوع شهسواری، زنان نیز گاه لباس مردانه می‌پوشند و به کارهای قهرمانی دست می‌زنند (افسانه‌های بچه خراسانی و سیب‌گریان، انار خندان).

با اینکه افسانه‌ها در گذر زمان، راه خود را از اسطوره و حماسه جدا کرده‌اند، در بعضی از افسانه‌ها ردّ و نشان اسطوره دیده می‌شود، مانند افسانه «نقش ازدها در حسن پهلوان» و همچنین، خرق عادت که از عناصر حماسه است، در بعضی از افسانه‌ها حضوری عینی دارد.

زبان افسانه‌های مازندرانی، روایی است و بعضی از افسانه‌ها از شیوه روایت یا حادثه در حادثه بهره گرفته‌اند. بعضی از افسانه‌ها بسیار قدیمی هستند؛ اما افسانه «سیمار طلا» باید افسانه‌ای بسیار کهن و یادگاری از دوران ایران باستان باشد؛ اما در همین افسانه، سماور که از دوره قاجار به ایران راه پیدا کرده است، نقش کلیدی دارد؛ یا در افسانه‌ای قدیمی، غلیان که از دوره صفویه رواج پیدا کرده است، هسته اصلی حادثه را تشکیل می‌دهد.

در برآیند کلی، افسانه‌های مازندرانی، فقط سرگرم‌کننده نیستند و جلوه‌هایی از آرزوها و تخیل ناخودآگاه جمعی مردم‌اند؛ مردمی

۵۲ ❖ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

تهی دست و از یادرفته که برای گریز از زندگی دهشتناک روزانه، جهان آرمانی خویش را خلق می‌کردند.

اکنون نام بعضی از افسانه‌های مازندرانی را در اینجا ذکر می‌کنم که عبارتند از :

ابراهیم چوپان	آنکه بد کند، به خود کند
بی‌گناه دانا	برادر و خواهر و نامادری
پیشگوی خوش‌شانس	پسر چوپان و بازی تقدیر
رند باهوش	حاتم طایی و انگشتر سلیمانی
سینی طلا	سرگذشت سه برادر دانا
عاقبت مرد خسیس	عارف و دختر پادشاه
غلام سیاه و دختر پادشاه	علم و حلم
	هفت کور

یکی از نکات بسیار مهم در ارتباط با افسانه این است که افسانه‌ها بخشی از میراث فرهنگی ملل هستند که بُعدی جهانی داشته و گاه شباهت‌های فرهنگی عجیبی دارند که بیانگر پیوستگی فرهنگ شفاهی ملل مختلف است. در افسانه‌ها، گیاهان و جانوران به سخن درآمده و نقش آفرینی می‌کنند و غالباً از اعداد سه، هفت و هفتاد استفاده می‌شود. در افسانه‌ها دروغ با راستی و پلیدی با نیک‌سیرتی در ستیز است؛ اما سرانجام، قهرمانان راستی و درستی بر پلشتی و ناراستی پیروز می‌شوند.

چیستان‌های مازندرانی

تعریف چیستان

یکی از انواع ادبیات عامه که در زیرمجموعه ادبیات شفاهی غیرداستانی جای می‌گیرد، چیستان است.

الف) تعریف

چیستان، سخنی بسته و پوشیده در وصف و سنجش چیزی با چیزهای کاملاً متفاوت دیگر است. در چیستان، معمولاً ویژگی‌ها و نشانه‌هایی را از چیزی به استعاره و کنایه برای آزمودن هوش شنونده بیان می‌کنند و از او نام آن چیز را می‌خواهند. چون این نوع سخن در زبان فارسی به صورت استفهامی بیان می‌شود و غالباً با کلمه مرکب «چیست آن» می‌آید، آن را اصطلاحاً «چیستان» نامیده‌اند.

ب) ترکیب ساختاری

چیستان، جمله یا عبارتی وصفی است که عنصر وصفی، بخش اصلی ساختمان آن را شکل می‌دهد. عنصر وصفی مشتمل بر یک موضوع و یک شرح یا تفسیر است.

در هر چیستان دست‌کم موضوعی یا چیزی هست که آشکارا وصف می‌شود (موضوع) و خبری درباره آن می‌دهد (شرح یا تفسیر). برای مثال در چیستان طبری: «اتا پيله کا دِ رنگِ دو» (یک ظرف سفالی و دوغ دو رنگ، که پاسخ آن تخم مرغ است، «اتا پيله کا»، موضوع و «دِ رنگ دو» شرح و تفسیر آن است).

به این ترتیب، تعریف کلی از ترکیب ساختاری چیستان عبارت است از: چیستان نوعی بیان زبانی با یک یا چند عنصر وصفی است که پاسخ یا مرجع درست وصف‌ها را می‌خواهد. اجزای عناصر وصفی برخی چیستان‌ها، گاهی دو به دو با یکدیگر در تقابل هستند. همچنین چیستان‌ها را می‌توان به دو زیرمجموعه تقابلی و غیرتقابلی و هر یک از این دو را به چندگونه دیگر تقسیم کرد.

تعدادی از چیستان‌های مازندرانی

(۱) اَنا بِشَقابِ نَباتِه، تَمامِ دَنیَا بِپاتِه؟

(attā bešqāb nebāte, temāme denyā bepāte?)

برگردان: یک بشقاب نبات است و تمام دنیا پراکنده است؟

(۲) اَنا چَلَّۀ سر، پَنج تا شاخه داینه؟

(attā čelleye sar, panjtā šāxe dāyne?)

برگردان: روی یک شاخه کلفت، پنج شاخه دارد؟

(۳) اَنا دَست دارنه، هزار تا لینگ؟

(attā dast dārne, hezārtā ling?)

برگردان: یک دست دارد و هزار پا؟

(۴) اَنا رَمه گو، همه زَنا؟

(attā rame gū, hame zanā?)

برگردان: یک گله گاو، همه حمله‌کننده؟

۵) اَتا لینگ دارنه، انا چش؟

(attā ling darne, attā čēš?)

برگردان: یک پا دارد، یک چشم؟

۶) اَتا لینگ دارنه، هزار تا چش؟

(attā ling darne, hezārtā čēš?)

برگردان: یک پا دارد، هزار تا چشم؟

۷) اسپه هسه، ورف نیه؛ ریشه دارنه، دار نیه؟

(espē hasse, varf niye, rise dārne, dār niye?)

برگردان: سفید است؛ ولی برف نیست؛ ریشه دارد؛ ولی درخت

نیست؟

۸) اوی دله شونه، شیر نوونه؟

(ūye dele šūne, šir navūne?)

برگردان: داخل آب می‌رود؛ ولی خیس نمی‌شود؟

۹) بالا سنگ، پایین سنگ، میون انا گوشت نرم؟

(bālā sang, pāin sang, miyūn attā gūšte narm?)

برگردان: بالا سنگ، پایین سنگ، وسط یک گوشت نرم؟

۱۰) بالا شونه سنگین، پایین اینه سَوک؟

(bālā šūne, sangin; pāin ene, savek?)

برگردان: بالا می‌رود سنگین است؛ پایین می‌آید سبک است؟

۱۱) بی دَسا لینگ راه شونه؟

(bi dass-ā ling rāh šune?)

برگردان: بدون دست و پا راه می‌رود؟

۱۲) بی زون ، حرف زَنَه؟

(bi zevūn harf zanne?)

برگردان: بدون زبان سخن می گوید؟

۱۳) بی کاتی شونه بوم؟

(bi kāti šūne būm?)

برگردان: بدون نردبان به بام می رود؟

۱۴) تسکه زنا، بَلَنَه مکنَا؟

(taske zenā, belenne mekenā?)

برگردان: زن قد کوتاه و روسری بلند؟

۱۵) چارتا چرخ دارنه، اتا مسافر؟

(čartā čarx dārne, attā mesāfer?)

برگردان: چهار تا چرخ دارد و یک مسافر؟

۱۶) دِتا اشکم، اَتَا کمر؟

(detā eškem, attā kamer?)

برگردان: دو تا شکم، یک کمر؟

۱۷) دِتا برارنه، اَتَا کشه هیمه دارنه؟

(detā berārene, attā kaše hime dārenne?)

برگردان: دو برادرند، یک بغل هیزم دارند؟

۱۸) دتا سر دارنه، اَتَا گردن؟

(detā sar dārne, attā gerden?)

برگردان: دو سر دارد و یک گردن؟

۱۹) راشونه، پچیم کَنه؟

(rā šūne, pačim kenne?)

برگردان: راه می‌رود و پرچین می‌سازد؟

۲۰) راشونه، رد نلنه؟

(rā šūne, rad nelenne?)

برگردان: راه می‌رود؛ ولی ردی به جانمی گذارد؟

۲۱) سرخ گو، سیو گو ر لِسینه؟

(serxe gū, siū gū re lesene?)

برگردان: گاو سرخ‌رنگ، گاو سیاه‌رنگ را لیس می‌زند؟

۲۲) شونه شونه، پشت سر نَشینه؟

(šūne šūne, pešte sare nešene?)

برگردان: می‌رود و می‌رود، پشت سرش را نگاه نمی‌کند؟

۲۳) کِچیکِ خینه، مَشْتِ عاروس؟

(kečike xene, mašte ěārūs?)

برگردان: خانه کوچک، پر از عروس؟

۲۴) کِچیکِ لتکای دله، ورف وارنه؟

(kečike letkāye dele, varf vārne?)

برگردان: در باغچه (باغ کوچک) برف می‌بارد؟

۲۵) کِچیکِ لوه، سرخ پلا؟

(kečike lave, serxe pēlā ?)

برگردان: دیگ کوچک و پلوی سرخ؟

۲۶) لم لم په، سرخ دسته چو؟

(lam lame pe, serxe dassē čū?)

برگردان: کنار بوته‌های تمشک، چوب دستی سرخ رنگ؟

۲۷) وجه، مار ر شیر دنه؟

(vače mār re šir dene?)

برگردان: بچه مادرش را شیر می‌دهد؟

۲۸) هچی او دکنی، پر نوونه؟

(hačči ū dakeni, per navūne?)

برگردان: هر چقدر درون آن آب بریزی، پر نمی‌شود؟

۲۹) یک لینگِ یابو، بار ورنه تا کوه؟

(yek linge yābū, bār varne tā kūh?)

برگردان: یابوی یک‌پا، بار را تا کوه می‌برد؟

۳۰) یک وجه قد، د وجه ریش؟

(yek vege qad, de vege riš?)

برگردان: یک وجه قد، دو وجه ریش؟

پاسخ چیستان‌ها

- | | |
|------------|-------------------|
| ۱- خورشید | ۲- دست انسان |
| ۳- جارو | ۴- زنبورها |
| ۵- سوزن | ۶- گل آفتاب‌گردان |
| ۷- دندان | ۸- سایه |
| ۹- لاک‌پشت | ۱۰- قاشق، سطل آب |

- | | |
|--------------------|------------------------|
| ۱۱- مار | ۱۲- کتاب |
| ۱۳- دود | ۱۴- نخ و سوزن |
| ۱۵- تابوت | ۱۶- خورجین |
| ۱۷- نردبان | ۱۸- خورجین |
| ۱۹- سوزن | ۲۰- ابر |
| ۲۱- آتش و دیگ | ۲۲- رودخانه |
| ۲۳- کبریت | ۲۴- غربال |
| ۲۵- انار | ۲۶- پیت لوس (نوعی مار) |
| ۲۷- رودخانه و دریا | ۲۸- آبکش |
| ۲۹- نردبان سستی | ۳۰- ذرت |

تبرستان

www.tabarestan.info



آداب و رسوم مردم مازندران

فصل سوم

تبرستان

www.tabarestan.info

آداب و رسوم مردم مازندران نگاهی به عید نوروز در سوادکوه

مردم سوادکوه همانند همه ایرانیانی که در سراسر میهن و خارج از این مرز و بوم زندگی می‌کنند، از اوایل اسفند به استقبال رسیدن بهار می‌روند. در آستانه تحول طبیعت به تکاپو می‌افتند و غبار از خانه و کاشانه می‌زدایند و با مراسم خاص خود به استقبال عید نوروز می‌روند.

اولین کار مردم سوادکوه برای استقبال از عید نوروز، خانه‌تکانی است که با شستن فرش، پرده، ملحفه و پتو شروع می‌شود. در روزگاران گذشته، زنان شستنی‌ها را به کنار رود «تالار» می‌بردند و در آنجا همه‌چیز را می‌شستند و به خانه برمی‌گشتند. سپس رختخواب‌ها را در هوای آزاد در مقابل نور آفتاب می‌گذاشتند تا بوی رطوبت آن از بین برود. پس از آن نوبت گل‌اندود کردن خانه فرامی‌رسید.

ابتدا پشت‌بام را که در واقع انبار آذوقه و صندوق خانه محسوب می‌شد، با گل رُس و تپاله گاو، گل‌اندود کرده و سپس دیوار خانه را با گل مخصوص سفید می‌کردند و در ارتفاع یک متری دیوار با گل قرمز خطی به اندازه قطر طناب می‌کشیدند. همچنین هر جایی که لازم بود، می‌بایست قبل از فرارسیدن عید گل‌اندود شود، حتی طویله و مرغ‌دانی. بعد به جنگل می‌رفتند و برای درست کردن جاروی بلند،

شاخه‌های شمشاد را به خانه می‌آوردند و خانه و کوچه را با آن تمیز می‌کردند.

چهارشنبه‌سوری

شب آخرین چهارشنبه قبل از عید هر سال، مراسم پریدن از روی آتش از دیرباز در سوادکوه رایج بوده است. صورتی به معنای سرخ است و برپایی آتش در روزهای پایانی فصل زمستان، نوعی گرم کردن جهان و زدودن سرما و دور کردن کسالت و پژمردگی از بدن می‌باشد. مراسم، غروب سه‌شنبه قبل از تاریک شدن هوا شروع می‌شود و در هر خانه یا کوچه با همکاری همسایه‌ها کپه آتش می‌افروزند. بزرگ و کوچک از روی آتش‌ها می‌پرند و با صدای بلند می‌گویند، زردی من از تو، سرخی تو از من و معتقدند که پریدن از روی آن‌ها، درد و رنج و بیماری را از تن‌شان می‌زداید و به آن‌ها شادابی و سلامتی می‌دهد.

آش آخرین چهارشنبه

در آخرین چهارشنبه سال، زنان سوادکوهی تدارک آش ترشی را می‌بینند که در نوع خود بی‌نظیر است و جنبه تبرک و شفا بخشی دارد. در این آش از چهل گیاه استفاده می‌شود. از شکوفه‌های آلوچه گرفته تا بجا بجا (گل پامچال وحشی) و گل بنفشه و سبزی‌های گوناگون دیگر. یک پای ثابت این آش، گزنه است. احتمالاً ترش بودن آش، اظهار دلسردی از سال کهنه می‌باشد. از قدیم‌الایام این آش ترش را

در روز سوم مرده‌ها طبخ می‌کردند و به همه مهمانان، علاوه بر طعام، آش ترش هم می‌دادند که این هم نشانه تنفر از غم و ناراحتی بود. در هر صورت، مردم این منطقه، آش ترش آخرین چهارشنبه سال را به نیت مردگان خود خیرات می‌کنند. اگر کسی به خاطر اشتغال زیاد موفق به پختن این آش نشود، حتماً سهمی از آش همسایه‌ها و یا اقوام خود می‌برد.

خوردنی‌های عید

بعد از انجام مقدمات فوق، کدبانوی خانه به فکر آماده‌کردن خوردنی‌های ایام عید می‌افتاد. چند روز مانده به عید، مقدار زیادی برنج را می‌خیساندند و بعد از شستشوی کامل، آن را نیمه‌خشک می‌کردند و به همراه دیگر زنان به دنگ‌سر (آسیاب سنتی) می‌رفتند و آن‌ها را آرد می‌کردند. به این آرد برنج «دنکو» می‌گویند. پس از آن که سهم آسیابان را از دنکو می‌دادند، به خانه برمی‌گشتند و دنکو را با حرارت ملایم تفت می‌دادند و سپس با پودر قند و کره گاوی حلوا درست می‌کردند. علاوه بر این، با آرد دنکو کماج هم می‌پختند.

کماج نان گردی است که محتویات آن آرد برنج، شیر و تخم‌مرغ می‌باشد. معمولاً زنان بعد از پختن نان خانگی خمیر کماج را روی تنور می‌گذاشتند و روی آن را با صفح‌های فلزی که روی آن زغال‌های گداخته قرار داشت، می‌پوشاندند و کماج مانند کیک پف می‌کرد.

از خوردنی‌های دیگر نوروز، دخترانه است که آن هم با برنج پخته و خشک‌شده در آفتاب داغ تابستان درست می‌شود. برنج خشک‌شده را در روغن بسیار داغ می‌ریزند. حرارت زیاد روغن سبب پفکی‌شدن برنج‌ها می‌شود. سپس آن‌ها را در ظرفی می‌ریزند و روی آن عسل، شیره خرمالو یا شکر می‌ریزند. از خوردنی‌های دیگر نوروز، نان تنوری ریز است که از آرد گندم، تخم‌مرغ، شکر و روغن درست می‌شود. نان تنوری ریز توسط زنان پخته می‌شود و با فرارسیدن سال نو، در سفره نوروز قرار می‌گیرد.

رنگ کردن تخم‌مرغ، از کارهای دیگر زنان و دختران سوادکوه است. در قدیم برای رنگ‌کردن تخم‌مرغ، گزنه را در آب می‌جوشاندند و تخم‌مرغ‌ها را در آب آن قرار می‌دادند و می‌پختند تا تخم‌مرغ‌ها به رنگ سبز طبیعی درآیند. سپس با زغال شکل‌های مختلفی روی آن می‌کشیدند. تمام مراسم فوق هم اکنون در سوادکوه رایج است. جز اینکه شکل انجام آن‌ها تغییر کرده است. برای مثال، همه مردم برای آرد برنج به «دنگ‌سر» نمی‌روند؛ بلکه با آسیاب‌های کوچک برقی در منزل‌شان برنج را آماده می‌کنند. اگرچه در بعضی نقاط سوادکوه مانند «خواجه‌کلای» زیراب هنوز دنگ‌سر وجود دارد و مردم از هر محله‌ای به آنجا می‌روند و برنج‌شان را دنگو می‌کنند. «دنگوی» دنگ‌سر هنوز هم حرف اول را می‌زند. علاوه بر این، امروزه کماج را در فر می‌پزند و تخم‌مرغ‌ها را با آبرنگ، مدادشمعی یا ماژیک رنگ می‌کنند.

یکی از شیرینی‌های بسیار خوشمزه و تقریباً پرخرج ایام نوروز در سوادکوه «آب‌دندان» است که با آردبرنج بسیار نرم و پودر قند و کره درست می‌شود. آب‌دندان سابقه‌ای دیرینه دارد و در حال حاضر در فر پخته می‌شود.

حاجی فیروز

یکی از مراسمی که در روزهای نزدیک به عید نوروز موجب انبساط خاطر مردم می‌شود، حضور حاجی فیروز با آن لباس قرمز نواردوزی شده و کلاه مخصوص بود. در دست حاجی فیروز دایره زنگی کوچکی بود که با انگشتان خود بر آن می‌نواخت و خودش هم آواز می‌خواند و می‌رقصید. گاهی یکی دو نفر نیز حاجی فیروز را همراهی می‌کردند. حاجی فیروز به هر محله‌ای که وارد می‌شد، کودکان دنبالش راه می‌افتادند و شعر زیر را با آهنگ مخصوص می‌خواندند.

حاجی فیروزه، بشکن	سالی یک روزه، بشکن
همین امروزه، بشکن	من نمی‌شکنم، بشکن
این جا بشکنم، یار گله داره	اون جا بشکنم، یار نمی‌زاره
هرجا بشکنم یار گله داره	همون جایی که دلبر خونه داره

نوروز خوانی

نوروزخوانان، پیام‌آوران شادی و نشاط در آستانه حلول سال نو بودند. همان گونه که مردم منتظر رسیدن بهار و رویش جوانه‌ها

بودند، برای رسیدن نوروزخوانان هم لحظه شماری کرده و با شنیدن اشعار دلنشین نوروزخوانی، بهار را در وجودشان احساس می کردند. نوروزخوانان دو سه نفر بودند که در دست یکی از آنها چوبدست و شاخه‌ای سبز با شکوفه بود. اشعار نوروزخوانی به زبان فارسی و تبری خوانده می شد و آهنگ و وزن شعر در بعضی از ابیات تغییر می کرد.

تکخوان

همی خوانم امام اولین را
شه کشور امیرالمؤمنین را

گروه

محمد آی محمد آی محمد
محمد گل به گل قربان نامت
علی شیر خدا قنبر غلامت

تکخوان

علی ذلّل سوار آمد خوش آمد
علی با ذوالفقار آمد خوش آمد

گروه

همان دین محمد برقراره
علی در خدمت پروردگاره

گروه (با تغییر آهنگ)

نوروز سلطون آمد
باد بهارون آمد
عید بزرگون آمد

تکخوان

مشد عموی با خدا

mašd ēamūye bā xodā

برگردان: مشهدی عموی با خدا

بمومه ته دولت سرا

bemūme te dowlet serā

برگردان: به دولت سرای تو آمدم

ته نال بن زمبه پا

te nāle ben zambe pā

برگردان: زیر ایوان تو قدم می‌زنم

مه دوندی بیّه راه

me devandi bayye rāh

برگردان: کفش من پاره شد

برو هاده کفش تنخواه

berū hāde kafštanxāh

برگردان: بیا پول کفش مرا بپرداز

ته پسر ر کُمبه زوما
te peser re kombe zūmā
برگردان: پسرَت را داماد می‌کنم

دست دمبه شمع و حنا
dast dembe šamē o henā
برگردان: به دست او شمع و حنا می‌دهم

گُمبه من مبارک با
gombe men mobārekbā
برگردان: مبارک باد می‌گویم

مشد عمو برو بیرون
mašd ēamū berū birūn
برگردان: مشهدی عمو از اتاق بیرون بیا

دست بیل جیف میون
dast biyel jife miyūn
برگردان: دستت را در جیب بگذار

در بیار اَنا پنج قرون
dar biyār attā panj qarūn
برگردان: و یک سکه پنج‌ریالی بیرون بیاور

هاده دستِ نوروزخون

hāde daste nowrūzxūn

برگردان: به دست نوروزخوان بده

الله ته نوم نوه گوم

allāh te nūm navve gūm

برگردان: انشاءالله نامت گم نشود

من هسمه ته ممنون

men hasseme te mamnūn

برگردان: من از تو متشکرم

پلوی شب عید و سکه‌های ۵۰ دیناری

از زمان‌های دور، در شب عید، کدبانوی خانه حتماً باید برای شام یک مرغ، خروس، غاز یا اردک می‌کشت که معمولاً خروس بر دیگر طیور ترجیح داشت. غذای شب عید هم ته‌چین پلو بود. اخیراً سبزی پلو و ماهی جای ته‌چین پلوی خوشمزه قدیم را در بسیاری از سفره‌های مردم این منطقه گرفته؛ اما، آنان که به سنت «کشش» (košēš)، یعنی کشتن حیوان و ریختن خون در شب عید پای‌پند هستند، هم چنان ته‌چین پلو را بیشتر می‌پسندند. علاوه بر این، در قدیم رسم بر این بود که دو سکه ۵۰ دیناری (ده شاهی) را لای پلو می‌انداختند. هنگامی که غذا را می‌کشیدند. در بشقاب هر کس که می‌افتاد، نشانه خوش‌شانسی و خوشبختی او در آن سال بود.

سفره هفت سین

سفره هفت سین هم زینت بخش سفره مفصل عید نوروز در سوادکوه است. سمنو قدمت چندانی ندارد و عموماً توسط زنان سوادکوهی طبخ نمی‌شود؛ اما در کنار شیشه ماهی قرمز، آینه، قرآن، سبزه، سکه، سرکه، سنجد، سیر، سیب، سماق و یک کاسه آب به چشم می‌خورد. در آب پرتقالی قرار می‌دهند و معتقد هستند که درست لحظه تحویل سال پرتقال شروع به چرخیدن می‌کند و نشان دهنده‌ی چرخش زمین است!

مارمه (مادرمه)

اولین روز هر ماه تبری «مارمه» (mārme) محسوب می‌شود. صاحب‌خانه در این روز از یک نفر خوش‌قدم می‌خواهد اولین کسی باشد که وارد خانه او می‌شود و تا آمدن او دوست ندارد، کسی وارد خانه‌اش شود و مارمه او را بشکند. در قدیم، مادر بزرگ‌ها آن‌قدر به این سنت پای‌بند بودند که برای آگاهی مهمانان از مارمه، چوبی را به‌طور مایل بر چهارچوب در خانه قرار می‌دادند. بعد از شکستن مارمه توسط «مارمه‌لینگ» (mārmeling) یا «خُش‌په» (xoš pe) خیال‌شان راحت می‌شد و هر کس، از دوستان یا اقوام می‌توانست وارد خانه شود.

برای اولین روز عید، هر خانواده‌ای مارمه لینگِ خاص خود را از میان افراد خانواده، همسایه یا اقوام دارد. آن فرد اگر از اهل خانه باشد، دقایقی قبل از تحویل سال، با گل و سبزه و قرآن، در حالی که

او و سایر افراد خانواده لباس نو پوشیده‌اند، از خانه خارج می‌شود و بعد از تحویل سال با پای راست، قدم به داخل خانه می‌گذارد. با تبریک گفتن وارد تک‌تک اتاق‌ها می‌شود، سپس گل و قرآن و سبزه را روی سفره عید می‌گذارد و در صورتی که بزرگ خانواده نباشد، عیدی خود را از بزرگ خانواده می‌گیرد و همگی با خوردن شیرینی دعا می‌کنند که سال خوبی را در پیش داشته باشند.

شلیک گلوله هنگام تحویل سال

درست در لحظه تحویل سال از گوشه و کنار شهرها و روستاهای سوادکوه صدای شلیک گلوله برمی‌خیزد و آنان که رادیو و تلویزیون ندارند، با شنیدن این صدا می‌دانند که وارد سال جدید شده‌اند. فلسفه شلیک گلوله بر اساس این اعتقاد مردم است که سال نو در چنگال سال کهنه گرفتار شده است و سال کهنه با مقاومت خود نمی‌گذارد سال نو تحویل شود، بنابر همین اعتقاد با تفنگ‌های شان به کمک سال نو رفته و آن را از بند سال کهنه نجات می‌دهند.

«سوشو»ی شب عید

از قدیم‌الایام، مردم سوادکوه در شب عید نوروز با آغشته کردن پارچه به موم و روغن و پیچیدن آن به دور چوب، مشعلی می‌ساختند و پس از روشن کردن، آن را روی سردر خانه‌ها و ستون ایوان‌ها قرار می‌دادند. امروزه اکثر خانواده‌ها با روشن کردن شمع در کنار سفره عید این سنت را گرامی می‌دارند.

عید دیدنی

پس از تحویل سال نو، اول نوبت سرزدن به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها و آنان که به تازگی عزیزی را از دست داده‌اند، می‌باشد. عروس هر خانواده‌ای به اتفاق همسر و فرزندان، اول به دست‌بوسی پدرشوهر و مادرشوهر و سپس به دیدار پدر و مادر خود می‌روند. رفتن به منزل اقوام معمولاً به صورت دسته‌جمعی صورت می‌گیرد. در اولین دقایق تحویل سال، در منزل بزرگ‌ترین فرد فامیل گرد هم می‌آیند و از آنجا منزل تک‌تک افراد محله می‌روند و همین‌طور بر تعدادشان افزوده می‌شود. همان‌جا مشخص می‌کنند که ناهار نوبت منزل چه کسی است و کدبانو برای آماده‌کردن ناهار آماده می‌شود. آن‌ها به خانه تک‌تک افراد گروه می‌روند و به برداشتن چند عدد تخم‌مرغ رنگی و یا چند برش حلوا و آب دندان اکتفا می‌کنند. در پایان روز به تکیه محل یا بیرون شهر می‌روند و خوردنی‌های به‌دست‌آمده را تقسیم می‌کنند.

مورغه جنگی (جنگ تخم‌مرغ‌ها)

یکی از تفریحات و سرگرمی‌های عید نوروز، تخم‌مرغ‌جنگی است که کودکان، نوجوانان و حتی بعضی از پیرمردهای خوش‌ذوق را به خود مشغول می‌کند. بازی به این ترتیب است که یک نفر تخم‌مرغ پخته و رنگ‌شده را در مشت خود می‌گیرد، به طوری که فقط سر آن مشخص باشد، بعد نفر مقابل با سر تخم‌مرغ خود ضربه‌ای محکم به آن می‌زند. تخم‌مرغ هر کس که شکست، بازنده محسوب می‌شود و باید تخم‌مرغ

خود را به برنده بدهد. بعضی‌ها در این کار بسیار ماهرند و عصر روز بازدید دسته‌جمعی با یک سبد تخم‌مرغ رنگی به خانه خود برمی‌گردند.

سیزده‌بدر و انتخاب همسر آینده

در روز سیزدهم فروردین، اهالی هر شهر و روستا اعم از پیر و جوان و کودک با برداشتن ناهار، شیرینی، آجیل و سبزه سفیره هفت‌سین، پیاده یا با هر وسیله‌ای که در دسترس باشد، راهی بیرون‌شهر و روستا می‌شوند و در میان جنگل‌ها و کوه‌ها، جسم و روح خود را به دست طبیعت می‌سپارند تا آخرین روز از جشن نوروز خود را هم‌نشین بنفشه و بچایجا (بامچال وحشی) و گل‌های زرد وحشی باشند. آن‌ها، سبزه را یا در آب روان رها می‌کنند و یا بر بلندی تپه‌ها می‌اندازند. از جمله تفریحات این روز، بستن تاب است. تاب را با «میمنه» (شاخه تاک جنگلی) یا «باربند» (نوعی طناب بافته شده از پشم) می‌بستند. امروزه «میمنه» و «باربند» جای خود را به طناب‌های رنگارنگ جدید و پنبه‌ای داده است.

در قدیم، وقتی جوانی در حال تاب‌خوردن بود، یک نفر ترکه‌ای در دست می‌گرفت و به پاهای او می‌زد و می‌گفت: (nūme nūmze)؛ یعنی اسم نامزدت را بگو. منظور سؤال‌کننده این بود که جوان، نام دختری را - ترجیحاً از بین افراد فامیل - بگوید. آن‌قدر با ترکه به پای جوان می‌زدند که مقاومت ممکن نبود و طرف مجبور می‌شد که نام همسر آینده‌اش را بگوید. بسیاری از

ناسزیدی ها و ازدواج‌ها از همان تاب‌خوردن روز سیزده‌بدر سرچشمه می‌گرفت. امروزه این مراسم از رونق افتاده و آرزومندان فقط به گره‌زدن سبزه‌ها برای رسیدن به آرزوهای‌شان اکتفا می‌کنند.

پاره‌ای از اعتقادات مردم در مورد عید نوروز

- بسیاری از مردم معتقدند که در پنج‌روز اول عید (پنج‌روز پتک، petek) نباید لباس‌های نو را شست؛ زیرا شرایط آب و هوایی طوری است که لباس را زود از بین می‌برد و تار و پود آن فرسوده می‌شود.
- در شب تحویل سال نباید ناراحت و عصبانی بود؛ زیرا تمام سال را با ناراحتی سپری می‌کنند.
- کدبانوی خانه باید سعی کند که ظرفی را در شب عید نشکند؛ زیرا ممکن است در سال جدید دچار مشکل شوند.
- پوشیدن لباس کهنه و مندرس در شب عید و ایام نوروز سبب فقر و تنگدستی افراد در سال جدید می‌شود.
- قبل از تحویل سال باید داروها را دور ریخت و یا از خانه خارج کرد تا بیماری از آن خانه دور شود.
- آینه یا شیشه شکسته باید قبل از تحویل سال دور ریخته شود، زیرا موجب بدبختی می‌شود.
- هیچ‌کس نباید در شب عید بیرون از خانه به سر ببرد؛ بلکه باید در کنار خانواده‌اش باشد.

گاه‌شماری تبری

آغاز تاریخ تبری، سال ۳۱ هجری است. پس از درگذشت یزدگرد سوم در این سال، اسپهبد گیل زاماسبی، پادشاه طبرستان، برابر آیین نیاکان خود، پرچم استقلال برافراشت. هر سال تبری به چهار بخش بهار، تابستان، پاییز (گرم پاییز و سرد پاییز) و زمستان تقسیم می‌شود. هر ماه دارای ۳۰ روز و ۵ روز پتگ (Peteg یا petek) به معنی «بی‌افتاده» یا پنجه‌مستره است. در سال چهارم، یک روز به پتگ اضافه می‌شود و نام آن شیشگ (šišeg، شش‌گاه) است.

آغاز هر سال تبری از نخستین روز از فروردین ماه، یعنی برابر سوم مرداد شمسی بوده است. ماه‌های گاه‌شماری تبری به ترتیب عبارتند از: فردین، فردینه‌ماه، کرچه‌ماه، هرماه، تیرماه، ملارماه، شروینه‌ماه، میرماه، اونه‌ماه، ارگه‌ماه، دی‌ماه، وهمنه‌ماه، نوروزماه.

تیرماه سیزه (tiremā sizze)

جشن تیرگان

«در ایران از کهن‌ترین زمان، در هر ماه جشنی که نام آن ماه را داشت، برگزار می‌شد. از این جشن‌های دوازده‌گانه، تنها جشن تیرگان، با نام تیرماسیزه‌شو (شب سیزده تیرماه) هنوز در مازندران برگزار می‌شود؛ ولی برگزاری جشن‌های دیگر مانند فروردین‌گان، اردیبهشت‌گان و... به دست فراموشی سپرده شده است.»

«تیرماسیزه» اگر چه نام جشن را به همراه دارد؛ ولی در حقیقت رسمی‌کهن است که با خود خاطره هزاران ساله را به یادگار نگه

داشته است. «تیرماسیزده» در غروب روز دوازدهم تیرما (tiremā) باستانی تبری که فردای اش روز سیزدهم تیرماه - برابر با ۱۲ آبان‌ماه خورشیدی است - برگزار می‌شود.

تیرماه، ماه چهارم از ماه‌های باستانی تبری است. شب سیزدهم این ماه که به «لال‌شو» معروف است، تبرک و تقدس خاصی نزد مردم سوادکوه دارد. این شب دارای قدمت و پیشینه‌ای محکم است و جایگاه مهمی در فرهنگ این مردم دارد.

در مورد تاریخچه این مراسم باید گفت، این شب یادگاری است از دلاوری‌های پیک تقدیر جغرافیای عظمت این سرزمین، «آرش» که روح پاکش را در چله کمانی به وسعت نام ایران رها کرد و «شیش» به معنی ترکه (چوبی که لال اهل خانه را با آن متبرک می‌کند)، نمادی از تیر کمان است.

ابوریحان بیرونی در کتاب «آثارالباقیه» آورده است «... که افراسیاب چون بر کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در تبرستان در محاصره قرار داد، منوچهر از افراسیاب خواست که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر به او بدهد.

همان‌طور که گفته شد، «شیش» نمادی از تیر کمان آرش است که پس از او مردی پاک‌نهاد به نام «لال» به تبرک، آن را به خانه‌های مردم می‌برد. متأسفانه امروزه جوانان و نوجوانان ما، نادانسته این آیین مقدس را تا حدودی تحریف و آن را از جایگاه اصلی‌اش دور کرده‌اند. در سال‌های اخیر، جوانان با سیاه‌کردن دست و صورت خود و یا قراردادن ماسکی مضحک بر چهره، میدان‌دار آیین کهن «لال‌شو»

هستند. در ارتباط با آیین تحریف شده‌ای که ما امروزه در سوادکوه شاهد آن هستیم، باید به قشون‌کشی لال‌های رنگارنگ و کوچک و بزرگ اشاره کرد که در کوچه و خیابان به راه می‌افتند و در بین آن‌ها لال، کیسه‌دار (کسی که هدیه‌های مردم را جمع می‌کند) و شیش‌دار (کسی که ترکه‌ها را با خود حمل می‌کند) مشخص‌ترند.

ناگفته نماند که بعضی از سنت‌ها هم چنان اجرا می‌شود. یکی از آن‌ها همان «شیش‌زدن» لال و انداختن این شیش متبرکک در پشت‌بام خانه‌ها و نگهداری آن تا سال بعد می‌باشد. همچنین پذیرایی صاحب‌خانه از «لال» تقریباً همانند گذشته است.

در قدیم، مرد میان‌سال و خوشنای، متصف به صفات پسندیده و وارث رسالت پدرانش در این امر بود، عصر روز دوازدهم تیرماه به حمام می‌رفت و غسل سکوت می‌کرد. این سکوت به نشانه خویشتن‌داری و مقاومت در برابر هواها و امیال شیطنی بود، بهترین لباس خود را می‌پوشید؛ موهایش را مرتب و صورتش را اصلاح می‌کرد و مانند شب عید نوروز، کلاه‌نمدی بر سر می‌گذاشت و از همان موقع، روزه سکوت می‌گرفت و تا پایان سکوتش که صبح روز بعد بود، فقط نمازش را به جا می‌آورد و با خالقش سخن می‌گفت.

بعد از نماز و صرف شام، در همان ساعات اولیه شب به اتفاق دست‌کم دوتن از هم‌طرازان خود به عنوان «شیش‌دار» (ترکه‌دار) و «کیسه‌دار» در آبادی به راه می‌افتادند و جلوی هر خانه‌ای که می‌رسیدند، همراهان او با صدایی بلند، شعر زیر را می‌خواندند و در واقع خبر از رسیدن لال می‌دادند.

۸۰ ❖ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

لال انه، لال انه

lāl ene, lāl ene.

برگردان: لال می آید، لال می آید.

پسه گنده^۱ خوار انه.

pissegondexār ene.

برگردان: کسی که پسه گنده می خورد می آید.

سرخان سوار انه.

serxāne sevār ene.

برگردان: سوار بر اسب سفید می آید.

سال اتا وار انه.

sāle attā vār ene

برگردان: سالی یک بار می آید.

چوخوا پشلوار انه.

čūxā pašelvār ene.

برگردان: در حالی که کت و شلوار پشمی به تن دارد، می آید.

۱- نوعی شیرینی که مرکب از برنج پخته، کنجد، شکر(عسل یا شیرۀ خرما) و مغزگردوی خرد شده است.

لال چک گلی نوه.

lāle čak geli navve.

برگردان: الهی پای لال نشکند.

امه رسوایی نوه.

ame resvāi navve.

برگردان: موجب رسوایی ما نشود.

تندرستی و دلخشی.

tanderessi o delxeši.

برگردان: [صاحب‌خانه] تندرست و دلخوش باشد.

فراوونی، فراوونی.

ferāvūni, ferāvūni.

برگردان: فراوانی باشد، فراوانی باشد

صاحبخانه بیرون می‌آمد و با خوشرویی لال را به داخل دعوت می‌کرد. «شیش‌دار» و «کیسه‌دار» اغلب بیرون خانه می‌ماندند. لال یک ترکه برمی‌داشت و به محض اینکه داخل خانه می‌شد، بزرگ و کوچک را با ترکه متبرک خود می‌نواخت. مردم آن‌قدر به این ترکه اعتقاد داشتند که از لال خواهش می‌کردند که با این ترکه به درختان بی‌حاصل و کم‌حاصل نیز ضربه‌ای بزند تا سال دیگر پربار شوند.

سپس، لال چوب را همان جا می انداخت و آرام، مانند مهمانی محترم وارد اتاق می شد و می نشست. کدبانوی خانه مجمعه‌ای (سینی بزرگ) را که از قبل به همین منظور مهیا کرده بود، نزد لال می آورد و محتویات آن را در کیسه کیسه دار قرار می داد. محتویات مجمعه عبارت بود از چند عدد پیسه گنده، پشت زیک، نان محلی و گردو. بعضی از افراد شوخ طبع خانواده برای امتحان مقاومت لال، بذله گویی می کردند تا بلکه لال را بخندانند و یا سخنی می گفتند که لال مجبور به پاسخ گویی شود. البته اگر موفق به شکست سکوت لال می شدند، آن وقت لال از گرفتن هدیه آن خانه محروم می شد؛ اما کمتر کسی موفق به شکستن مقاومت لال می شد.

از نکات قابل توجه این بود که بر خلاف امروز، در گذشته یک لال به تمام خانه‌های یک روستا سر می زد و در پایان، اعضای این گروه کوچک به منزل یکی از اعضا و یا یک محل عمومی مانند تکیه می رفتند و هدیه‌های جمع آوری شده (غنائم!) را بین خودشان تقسیم می کردند. ناگفته نماند که لال حتی ضمن تقسیم هدیه‌ها نیز ساکت بود. گاهی اوقات، هدایای مردم آن قدر زیاد بود که هر یک از اعضای گروه آن را بین اقوام و دوستان خود تقسیم می کردند.

جشن بیست و شش عیدماه در بابل

این جشن هر سال در بیست و ششمین روز از عیدماه یا نوروزماه در گاه شماری قدیم ایرانی که در مازندران بازمانده، برابر ۲۸ تیرماه تقویم جلالی، با حضور گسترده مردم در کنار مزار امامزاده حسن و

امام‌زاده عبدالله دهستان فیروزجاه، واقع در بخش بندپی بابل و نیز در برخی از مناطق جلگه‌ای مانند روستاهای سلیمان‌کلا و اگرتیج‌کلا برگزار می‌شود.

بیست و شش عیدماه به جشن اموات یا جشن مردگان نیز معروف است. بنا بر باور رایج، در روزگار باستان، فریدون‌شاه پیشدادی به انتقام خون‌خواهی جمشید، ضحاک را شکست داد و در کوه‌های دماوند زندانی کرد. مردم این پیروزی را در شب ۲۶ عیدماه با آتش‌زدن بوته‌ها در بلندی‌های البرز به یکدیگر اطلاع دادند. فردای آن روز، با برپایی مسابقات کشتی ستی و «لوچو»، این پیروزی را جشن گرفتند.

اهالی با روشن کردن شمع در کنار چشمه‌ها و روی قبرها و تمیز کردن آرامگاه‌ها که به «آستانه‌تراشی» معروف است، با اطعام و خیرات و تشکیل بازارهای محلی و برپایی کشتی ستی لوچو آن را گرامی می‌دارند. جشن مزبور را به برکت‌بخشی و رویش و کشاورزی نیز نسبت داده‌اند و آن را نماد رستاخیز حیات و نباتات می‌دانند. می‌گویند در روزگار قدیم، مردم با آتش‌زدن بوته‌ها در بلندی‌های فیلبند و امامزاده‌حسن، پیروزی فریدون بر ضحاک را جشن گرفتند. این پیروزی، نماد چیرگی خیر بر شر بود. کشتی لوچو نیز نماد پهلوانی و دلاوری و پیروزی است.

مراسم باران بس

یکی از مراسمی که نوع ارتباط و دلبستگی بومیان الاشت را به باران و خدای باران نشان می‌دهد، مراسم عامیانه‌ای است که می‌توان آن را «باران‌بس» یا «وارش وسته» نامید.

اگر چه بومیان چنین نامی را برای این رسم، مورد استفاده قرار نمی‌دهند؛ ولی وقتی از دلیل چنین رسمی پرسیده شود، می‌گویند، این مراسم به هنگام بارندگی زیاد، اجرا می‌شده است. اجزای این رسم هنگامی است که باران، بیش از انتظار و یا بیش از نیاز اهالی بیارد.

شکل اجرایی این رسم به این صورت است که یکی از خانم‌ها با پوشیدن لباس‌های مندرس و گرفتن جارو، سه‌پایه آهنی اجاق و یک سیخ کباب، در کوچه‌های محل راه افتاده و با خواندن شعری وارد خانه‌های مردم می‌شود و با گل‌مالی کردن خود و زدن سیخ بر سه پایه آهنی، در پیشخوان خانه‌ها به نوعی عدم نیاز اهالی را به آمدن بیش از حد باران اعلام کرده و مردم هم به این سبب به او انعام می‌دهند.

به طور معمول این خانم باید کسی باشد که مردم به نوعی به «نَفَس» و یا «دعای» او اعتقاد داشته باشند، یعنی تمام افراد نمی‌توانند این رسم را برگزار کنند، ضمن اینکه این کار همواره به عهده یک نفر است؛ ولی هنگامی که گل و لای را بر سر خود می‌مالد، می‌گوید: «اِفْتابی، اِفْتابی»، یعنی در واقع، آفتاب را به کمک می‌طلبند و دعا می‌کند که فردا آفتاب بیرون بیاید.

وی با خواندن اشعاری در این رابطه، از مردم می‌خواهد تا به او انعام بدهند تا با به‌دست آوردن دل او، باران بند بیاید.

به همین ترتیب، مراسم خاصی برای طلب باران وجود داشته که بر اساس آن، علاوه بر نماز خواندن، مردم آتش شیر یا شیربرنج تهیه کرده و نذر می‌کردند تا باران بیارد و آن‌ها را از خشکسالی نجات دهد.

آیین‌ها و مراسم آلاشت سوادکوه

تأمل در اعتقادات و باورهای بومیان و کهنسالان آلاشت درباره آب و خاک و آتش، نشانگر این نکته است که این سه عنصر حیاتی به خصوص آب برای آن‌ها جایگاهی چون گوهر حیاتی و در عین حال مقدس داشته است.

آتش نیز با تمامی وجوه سوزاندگی خود، نزد آن‌ها از نوعی اهمیت تقدس‌آمیز برخوردار است. اینان معتقدند که آتش خاصه هنگامی که شعله می‌کشد با آدمیان سخن می‌گوید و حتی اعتقاد دارند که آتش گاه حرف‌ها و سخن‌های افراد را به دیگران منتقل می‌کند، ضمن آنکه این توانایی را برای خاک نیز قائل‌اند که بی‌هیچ تردیدی، اگر بعد از مرگ مردگان پشت سر آن‌ها سخن بگوییم، خاک این حرف‌ها و سخن‌ها را به گوش مرده خواهد رساند.

اساساً اعتقاد به حیات مردگان در بین مردم آلاشت، بسیار قوی است، به گونه‌ای که در حال حاضر نیز بومیان آلاشت، هنگام اذان چند کاسه آب پاکیزه را به نیت مردگان خود بر زمین می‌ریزند و

اعتقاد دارند که مردگان آنها با این آب سیراب می‌شوند. علاوه بر خاک و آب و آتش که برای آلاشتی‌ها مقدس هستند، نگاه آنها به خورشید نیز جالب است. در نظر آنان، خورشید دختر زیبایی است با درخشندگی بیش از حد و ماه خواهر کوچکتر خورشید است. آنها برای لکه‌های روی ماه نیز داستان جالب دارند و معتقدند که روزی خورشید و ماه با هم در حال گفت‌وگو بودند که صحبت‌های آنها به مسأله زیبایی صورت‌شان کشیده می‌شود، ماه ادعیا کرد که از خورشید زیباتر است و خورشید از شنیدن این حرف ماه ناراحت شد و با دستی که مشغول تمیز و رنگ‌آمیزی کردن خانه‌اش بود به صورت ماه زد و از آن به بعد چهره ماه لکه‌دار و روشنایی صورتش کم شده است. علاوه بر این اگر هنگام طلوع خورشید، ابری در افق باشد و انوار زرین خورشید با تلالوی کمتری به زمین بتابد، می‌گویند امروز خورشید بیمار است.

بی‌تردید این گونه باورها و افسانه‌ها از منشأ آیینی و اعتقادی برخوردارند. در فرهنگ باستانی ایرانیان، آب همراه سه عنصر آتش، باد و خاک (ارکان اربعه) مقدس بوده است. مردم آلاشت، در آب روان شست‌وشو نمی‌کنند و لاشه و مردار را به درون آب روان نمی‌اندازند؛ زیرا برای نیایش و نذر به کنار آن می‌روند. آلاشتی‌ها آب باران اول بهار را که مصادف با پنج روز اول سال (یا پنجه دزدیده شده) است متبرک می‌دانند. آنها این پنج روز را «پتک» می‌نامند.

آلاشتی‌ها معتقدند که آب باران مربوط به این پنج روز دردهای‌شان را درمان می‌کند. آنها به این آب «پتک او»

(peteke \bar{u}) می‌گویند. علاوه بر این، آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها نیز در این پنج روز متبرک می‌شود.

سوگندها و دعاها

در بسیاری از سوگندها و دعاها یومیان ایران نشانه‌هایی از باور به آیین‌های قبل از اسلام، مانند زرتشت و یا ناهید ملاحظه می‌شود. در میان مردم آلاشت، این نشانه‌ها فراوان است. بر این اساس آن‌ها در بسیاری از ضرب‌المثل‌ها، نقرین‌ها و سوگندهای شان بخشی از تفکرات آیینی و کهن خود را منعکس می‌سازند. نمونه‌ای از آن را می‌توان در ریختن آب، پشت سر مسافر و... مشاهده کرد.

سوگندها

به این چشمه او قسم

be in češmeye \bar{u} qasem

برگردان: سوگند به آب این چشمه

به این آب روون

be in \bar{a} be rav \bar{u} n

برگردان: قسم به این آب روان

به این او قسم

be in \bar{u} gasem

برگردان: به این آب سوگند

به افتاب خسته تن قسم

be eftābe xassetan qasem

برگردان: سوگند به آفتابی که خسته است

به همین تنگ غروب قسم

be hamin tange qorūb qasem

برگردان: سوگند به این انتهای غروب

به این روز عزیز قسم

be in rūze ēaziz qasem

برگردان: سوگند به این روز عزیز و مبارک

به این سوی افتاب

be in sūye eftāb

برگردان: به روشنایی خورشید سوگند

به این ماه چهارده

be in mahe čārdah

برگردان: به روشنایی ماه چهارده قسم

به این ماه عزیز

be in mahe ēaziz

برگردان: سوگند به این ماه عزیز

به این گرم تش

be in garme taš

برگردان: سوگند به این آتش گرم

به این گرم کله

be in garme kele

برگردان: سوگند به این اجاق گرم

به این گرم لوه

be in garme lave

برگردان: به این دیگ گرم سوگند

توضیح: این سوگند اشاره به برکت و غذای درون دیگ و هم گرمای آن دارد که هر دو مأخوذ از معارف زرتشتی است.

به این گرم نون

be in garme nūn

برگردان: سوگند به این نان گرم

قسم به این سفره مرتضی علی

qasem be in sefreye mortezā'ali

برگردان: سوگند به این سفره مرتضی علی

طب عوام

رفع دل پیچه نوزاد

برای رفع دل پیچه نوزاد از چند روش استفاده می کردند که مهم ترین آن ها استفاده از «حلزون»، «جوجه تیغی» و گیاهی به نام «موره» بود. در روش استفاده از حلزون های ریز، آن ها را پس از کشتن، در آفتاب خشک می کردند و سپس پودر آن را برای رفع دل پیچه به نوزاد می خوراندند.

در روش استفاده از جوجه تیغی، روده جوجه تیغی را می شستند و بعد در آفتاب خشک می کردند. سپس پودر آن را به کودک می خوراندند.

در روش بعدی که روشی گیاهی بود، آب گیاه بسیار تلخی به نام «موره» را با نبات مخلوط می کردند و برای کاهش نفخ و رفع دل پیچه به نوزاد می دادند.

درمان سیاه سرفه

برای درمان بیماری سیاه سرفه روش زیر مورد استفاده قرار می گرفت. زیر درخت گردوی تنومندی می رفتند و زیر ریشه افقی آن، تونل مانندی ایجاد می کردند. آن وقت بیمار را سه بار از زیر آن ریشه رد می کردند و معتقد بودند که این عمل باعث بهبودی بیمار می شود.

دفع سنگ کلیه

برای دفع سنگ کلیه در طب عوام، ساقه و برگ تمشک را به همراه گیاه گزنه با مقداری آب می جوشانند و بعد از خنک شدن، آب این

جوشانده را که کمی هم بدمزه است، می‌نوشند. اگر این محلول به مدت هفت روز و هر روز چند لیوان خورده شود، نتیجه مطلوبی دارد و حتی سنگ‌های درشت کلیه نیز دفع می‌شود. هم‌چنین، برای دفع سنگ کلیه، عصارهٔ ترب سیاه نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت.

درمان سوختگی

در درمان سوختگی‌ها از گیاه هوکوچو (*hūkūčū*) استفاده می‌کنند که در نواحی بیلاقی سوادکوه می‌روید. برای تهیه‌ی پماد گیاه هوکوچو به شرح زیر عمل می‌کنند:

ابتدا برگ‌های آن را جدا می‌کنند و ریشهٔ آن را خوب می‌شویند. آنگاه یک ریشهٔ هوکوچو را در ظرفی که روغن آن داغ شده است، می‌گذارند. بعد از اینکه مادهٔ به‌دست‌آمده کمی غلیظ شد، تابه را از روی حرارت برداشته و پماد حاصل را همراه هوکوچوی داخل آن در شیشه می‌ریزند. این پماد برای درمان سوختگی‌های عمیق و تاول‌ها به کار می‌رود.

در بعضی از نقاط سوادکوه، این گونه معمول است که بعد از سوختگی، قبل از هر کاری، بزی را سر می‌برند و آنگاه با پوست بز تازه کشته شده، محل سوختگی را می‌پوشانند. اگر سوختگی عمیق باشد، این عمل را که سوادکوهی‌ها به آن «خام کشیدن» می‌گویند، هر بار با پوست تازهٔ بز کشته شده تکرار می‌کنند.

درمان سرماخوردگی

دم کرده بنفشه صحرائی، گل گاوزبان و بارهنگ، جهت درمان سرماخوردگی بسیار مفید است. برای نوزادانی که دچار زکام شده‌اند، دانه‌های ریز و سیاه بارهنگ را در آب می‌جوشانند تا غلیظ شود، آنگاه آن را روی پارچه سفید و تمیزی می‌مالند و روی پشت نوزاد، زیر کتف او می‌گذارند. همچنین برای درمان سرماخوردگی از بخور گیاه گزنه نیز استفاده می‌شود.

درمان دمل چرکی (کورک)

دمل ابتدا بسیار دردناک است. برای درمان این عارضه، بارهنگ و شیر گاو را مخلوط می‌کنند و روی اجاق می‌جوشانند تا غلیظ شود، سپس آن را روی پارچه تمیزی می‌مالند و روی زخم می‌گذارند. این ضماد باعث جمع شدن چرک‌ها و باز شدن سر دمل می‌شود.

پس از این، برگ گیاه ازتا و برگ گیاه بارهنگ را به همراه برگ نیلوفر وحشی (ککی مار) می‌کوبند و روی زخم می‌گذارند. وقتی سر دمل سفید شد، تیغ نهال انار یا نارنج را خیلی آهسته به قسمت سفید شده دمل می‌زنند تا چرک‌ها خارج شود.

پس سوراخ کوچکی در قسمت بالای تخم مرغ ایجاد می‌کنند، و مقداری آرد گندم و نمک داخل آن می‌ریزند و با قاشق هم می‌زنند. این پماد را روی پارچه تمیزی یا گاز استریل می‌مالند و روی زخم می‌گذارند تا به مرور تمام چرک‌ها از دمل خارج شود. برای

خارج شدن چرک‌ها می‌توان از مخلوط آرد گندم و پودر قند نیز استفاده کرد.

بازی‌های مردم مازندران

بررسی و مطالعه ساختار جوامع گذشته و حال نشان‌دهنده این مطلب است که کوشش و فعالیت بدنی در انسان، سابقه و قدمت تاریخی دارد؛ تا آنجا که می‌توان گفت، ادامه حیات و زندگی اقوام ابتدایی، بدون تحرک امکان‌پذیر نبوده است. بنابراین، پیدایش بازی و ورزش را باید هماهنگ با تاریخ تمدن بشر دانست.

انسان همواره به حرکت نیازمند است. اگر حرکت از زندگی انسان حذف شود، موجب توقف رشد و بروز افسردگی و ناهنجاری‌های رفتاری و ازدست‌رفتن شور و نشاط زندگی می‌گردد. «اویگن فنیک» می‌نویسد: «بازی، واحه شمع در کویر خشک زندگی است». همان‌طور که فلاسفه گفته‌اند، حرکت، دلیل وجود است و سکون، دلیل مرگ.

در منابع تاریخی آمده است که افلاطون، جوانی پرقدردت بوده است. شانه‌های پهن او موجب شد که به وی لقب افلاطون دهند. مردم به او به عنوان یک سرباز جنگجو نگاه می‌کردند. او در بازی‌های رایج آن زمان، دو بار برنده جایزه شد.

در گذشته به دلیل وجود اوقات فراغت بیشتر و همچنین عدم مشغله فکری و داشتن شرایط محیطی بهتر و وسیع‌تر، افراد، بیشتر به تفریحات سالم و بازی می‌پرداختند و کودکان آزادی عمل بیشتری

داشتند؛ ولی امروزه با وجود اسباب بازی های بسیار، اکثر کودکان از فقر حرکتی رنج می برند و از نظر روانی نیز افسرده و خسته به نظر می رسند. انسان هر اندازه که در علم و تکنولوژی پیشرفت می کند، به همان میزان حرکت خود را محدود می سازند؛ به طوری که آمار نشان می دهد، یکی از عوامل افزایش بیماری های قلبی و عروقی، عدم تحرک است.

اگر با دقت به نگرش، رفتار و برخورد جوامع مختلف توجه کنید، آشکارا در خواهید یافت که در سال های اخیر، از فرهنگ و سنت خود فاصله گرفته اند تا از چرخه فن آوری عقب نمانند.

باید توجه داشت که استفاده از تکنولوژی، همراه با حفظ اصالت های فرهنگی و اجتماعی هر منطقه، بسیار مفید خواهد بود. امروزه وجود انواع الگوهای فرهنگی، مردم را از فرهنگ اصلی آنها دور کرده است و بازی های صوتی، تصویری و رایانه ای، اگرچه برای پرورش اندیشه کودکان و نوجوانان مفید است؛ اما مشکل فراوانی را نیز به همراه خواهد داشت که بارزترین آنها ایجاد مشکلات جسمی و حرکتی می باشد. در اینجا تعدادی از بازی های مردم مازندران آمده است.

کمر بند بازی یا کمر بند کا
(kamberbande k̄ā)
میشکا پر، تیکا پر
(miškā par, tikā par)

چل وچه کا
(čel vače k̄ā)
انکرا اونکرا
(enekrā ūnekrā)

بورده بورده	آغوزبازی، یا آغوزکا
(būrde būrde)	(āqūzbāzi, āqūze kā)
پلاپتی کا یا خالخاله کا (خاله بازی)	هفت سنگ
(pelapti kā)	(haft sang)
میرکابازی	پنجه بیتن (مچ انداختن)
(mirkā bāzi)	(panje bayten)
چک کشتی یا لینگ کشتی	لپر بازی (نی نی بازی)
(cakkešti)	(lapper kā)
لیس پس لیس	مرغنه جنگی
(lis pas lis)	(merqenejangi)
ایرا بیرا (کی بود، کی نبود)	کل چور
(irā birā)	(kal čūr)
تپ چو	چه چوب چه
(tap čū)	(čečūbče)
سِلار	آفتاب وضو
(selār)	(āftāb vezū)
آب امار	ماقوتی
(ābemmār)	(māqaveti)
اته بزه کا	پر بمیره یا مار؟
(atte baze kā)	(per bamire yā mār)
اره و بله و نا دنی بوشه	ارکون و رکون
(are o bale o nā danibūše)	(orkūn varkūn)

قارقار	آغوزچالی
(qārqrār)	(aqūzčāli)
السلام علیک	آغوزکا
(assalāmaleyk)	(aqūz kā)
آدنگ قلوک	خالخالکه
(ūdangqelūk)	(xālxāleke)
ایا پر، تیکا پر	اودنگه تیر
(ayā par, tikā par)	(ūdangetir)
بورده بورده کا	بلنی کا
(būrde būrde kā)	(belenni kā)
پک پکی	پارسنگ کا
(pakpaki)	(pārsang kā)
پلنگه لاش	پلا پجه کا
(palenge lāš)	(pelā paje kā)
پیشه کا	پنجه
(piše kā)	(panje)
تب د چله	تب بسیک
(tab de čele)	(tabbassik)
تب لت (لد)	تب کا تب چو
(tab lat)	(tab kā, tab ču)
تب بنه خر	تب نیته خری
(tab bene xar)	(tab nayte xary)
تیلہ کا	تلاجنگی
(tile kā)	(telājangi)

جهنم کا یا لب پر کا	جوز کا
(labpar k̄ā)	(jūz k̄ā)
چرخک کا	جیم جیم کا
(čarxak k̄ā)	(jimjim k̄ā)
چش بیته کا	چش به چش
(češbayte k̄ā)	(češ be češ)
چلیک مارہ کا (او ۲ و ۳ و ۴)	چک بہ چک
(čelik mare k̄ā)	(čak be čak)
چوخر سواری	چمن چمن
(čūxar sevāri)	(čemen čemen)
خرجین ہالہ	خربون کا
(xerjin hāle)	(xarbūn k̄ā)
خرک جوزموز	خرسواری
(xarak jūzmūz)	(xar sevāri)
خنہ دلہ کا	خرہ سر بار درہ
(xene dele k̄ā)	(xare sar bār dare)
دثنہ کا	خنہ کا
(deene k̄ā)	(xene k̄ā)
دسہ بڑہ کا	دچرخہ کا
(dassebaze k̄ā)	(dečarxe k̄ā)
دیواری (وجہ کا)	دنفول کا
(divāri)	(danqūl k̄ā)
سر پیری کا	رسن کا
(sar bapperi k̄ā)	(rasen k̄ā)
سر کئی، بن کئی	سر سنگ بنہ سنگ
(sar kai, ben kai)	(sar sang bene sang)

سنگ کشتی	سرملقی کا
(sang kešti)	(sarmalleqi k̄ā)
سی دره سی چال دره	سیت کا
(si dare si čal dare)	(sit k̄ā)
شر پلنگ کا	شاہ وزیر کا
(šer paleng k̄ā)	(šāh vazire k̄ā)
فرفرہ کا	طوقہ کا
(ferfere k̄ā)	(towqe k̄ā)
کش کا	کت داشته کا
(keš k̄ā)	(kat dāšte k̄ā)
کلک تراش	کلا حسابہ
(kelak terāš)	(kelā hesābe)
کلہ کا	کلنگ کا
(kale k̄ā)	(kelang k̄ā)
کیوبہ	کور مینا ملک مینا
(kayyūbe)	(kūr minā malek minā)
گو خوامہ	گرہ کا
(gū xāme)	(gere k̄ā)
لیس بر لیس	گوکا
(lis bar lis)	(gū k̄ā)
مہقلی مہقو	ممد چالہ
(maqeli maqū)	(mammed čāle)
وجہ کا	نعش
(veje k̄ā)	(naš)
ہس ہس کا	وسط دئی کا
(hes hes k̄ā)	(vaset dai k̄ā)

پتراش کا (beterāš kā)	هفت پرکا (haft parkā)
خرمن کا (xarmen kā)	هلنگ سواری (hellang sevāri)

سرگرمی‌های دیگر مردم مازندران

علاوه بر بازی‌های متنوعی که انجام می‌شد، سرگرمی‌های دیگری نیز وجود داشت که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود.

(۱) **بازی با عبارات:** در این سرگرمی، «ماره» (سرگروه) جمله‌ای را می‌گوید و بازیکن داوطلب باید آن را تند و پشت سرهم تکرار کند. جمله‌هایی مانند «سه شمه شو شصتا سه شو» و ...

(۲) **چیستان:** از دیگر سرگرمی‌های مردم مازندران در شب‌نشینی‌ها، طرح چیستان است که ابتدا با عبارت «و چه چیه» (ve čečiye)، یعنی «این چیست» آغاز می‌شود. چیستان‌ها را معمولاً بزرگ‌ترها طرح کرده و کوچک‌ترها باید پاسخ بدهند، مانند:

راشونه، رد نلنه؟ (ra šūne, rad nelne?)

برگردان: راه می‌رود، ولی ردی از خود به جا نمی‌گذارد. که جواب آن «ابر» است.

(۳) **قصه‌گفتن:** از جمله سرگرمی‌های بچه‌های مازندران، تعریف کردن افسانه‌های محلی توسط مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌هاست که شرح هر کدام از این افسانه‌ها کتابی جدا می‌طلبند. در اینجا فقط

به نام برخی از آن‌ها بسنده می‌کنیم: افسانه قوز بالا قوز، افسانه مشه‌درفتن شغال، قصه هفت برادر، افسانه دیو و افسانه پیرزن و کدو.

۴) ساختن اسباب‌بازی‌ها: کودکان و نوجوانان با توجه به امکانات محیطی خود با الگوگرفتن از زندگی مردم، از گل و چوب برای خود اسباب‌بازی‌هایی می‌سازند و با آن سرگرم می‌شوند؛ مانند ساختن لوازم خانگی، تفنگ، سوت و ...

۵) خواندن شعرهای محلی: در جشن‌ها و نشست‌های شبانه، یک نفر که دارای صدای خوبی بود، به همراه فردی که لله‌وا (نوعی ساز، شبیه نی، *lalevā*) می‌نواخت، با خواندن اشعار محلی، مانند امیری، طالب، کتولی، نجما و لیلی‌جان، باعث سرگرم شدن دیگران می‌شد. افزون بر این، افراد مشهور به «شمرخون» بودند که در جشن‌ها حضور یافته و فی‌البداهه اشعاری از خود می‌سرودند و در لابه‌لای آن به شوخی، اسامی اشخاص محل و مشخصات آنان را یاد می‌کردند.

۶) مثل‌ها: برخی مثل‌های محلی هم در بین کودکان رایج بود که گاه آن را زمزمه می‌کردند.

۷) مشیره (مشاعره): همان مشاعره فارسی است؛ به این صورت که یک نفر بیتی از یک شعر را می‌خواند و نفر بعدی باید شعری بخواند که با آخرین حرف شعر نفر اول شروع بشود. افرادی که حضور ذهن نداشته باشند و نتوانند شعر مناسب را بخوانند، از دور بازی خارج می‌شوند.



باورهای مردم مازندران

فصل چهارم

تبرستان

www.tabarestan.info

باورهای مردم مازندران

اشاره^۱

خاستگاه باورهای مردم مازندران که بخشی از آن‌ها در این کتاب آمده است، به گذشته‌های بسیار دور تعلق داشته و هم‌اکنون با تغییر وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن جوامع، اغلب آن‌ها از کاربرد و استعمال بازمانده‌اند.

برخی از این باورها، بازماندهٔ اسطوره‌ها، حماسه‌ها، سنت‌ها و ارزش‌ها و آداب و رسوم گذشته‌های دورند و برخی دیگر بازتاب نگرش‌های تجربی و درونی و ناخودآگاه به نمادها و پدیده‌هایی است که در شرایط مختلف اجتماعی و به صورت آگاه و ناخودآگاه، به اندیشه و رفتار آدمی فرمان می‌رانده‌اند.

جدا از نمونه‌های به واقع ظاهرینانه، که ناشی از نگرش غیرمنطقی معمول، به علت و چگونگی پدیده‌ها هستند، عشق به آفتاب و باران و زیبایی و زندگی و کار و آدمی و دل بستگی به سرزمین و ستایش بارانی که در طول تاریخ این دیار، همواره در کار

۱- کلاردشت، چون نقش رخ بهشت، صلاحی‌نژاد، علی، پژوهنده، ۱۳۷۷

کلاردشت (جغرافیا، تاریخ، فرهنگ)، ملک‌پور، علی، فکرنو، ۱۳۷۷

باریدن و شستن و رویاندن بوده است، مضمون اصلی این باورها را تشکیل می‌دهند.

نیالودن آب و زندگی به ناپاکی، حرمت نهادن و سوگند به گندم و نان و نمک، ارج نهادن به انسان و احترام به بزرگان، تشبیه بدیمنی‌ها و خوش‌یمنی‌ها به مظاهر و پدیده‌های مشابه موجود در طبیعت و پیرامون، همگی محتوای باورهایی است که پدیدآورندگان‌شان با آن‌ها اندیشیده، زندگی کرده و جان باخته‌اند.

کیفیت و شدت اعتقاد به این باورها در جامعه، تحت تأثیر آموزش و تحولات فرهنگی، تغییر می‌کند؛ ولی چنین باورهایی حتی در آینده و با فرض هر نوع تحول فرهنگی و اجتماعی از بین نخواهد رفت و همچنان موضوع پژوهش‌های دانش مردم‌شناسی فرهنگی خواهد بود.

برخی از این باورها شکل تحریف‌شده‌ای از عقاید مذهبی است و از این نظر در مقوله خرافه‌ها طبقه‌بندی می‌شود و تقریباً هیچ ارتباطی به آموزه‌های اصیل دینی ندارد و ساخته و پرداخته قرن‌ها تجربه زندگی و فرهنگ این منطقه است.

در اینجا قبل از ارائه باورهای خاص بعضی از مناطق مازندران مانند آلاشت، کندلوس، کلاردشت و ... ابتدا باورهای بومی مردم مازندران آمده است:

● اگر رنگین‌کمان در آسمان دیده شود، می‌گویند: «رستم، در پیکار با دیوان پیروز شده و همه را قلع کرده است؛ ولی آخرین دیو

فرار کرده و رستم با رنگین کمان (قوس و قزح) در پی شکار این آخرین دیو است.

● در تیرماسیزده شو (سیزدهمین شب از تیرماه تبری، مصادف با ۱۳ آبان ماه شمسی) با خوردن هندوانه، تنقلات و ازگیل و ... تا پاسی از شب بیدار می مانند و بر این باورند که با این کار، رونق و فراوانی و خوشبختی، در طول سال به سراغ خانواده می آید.

● کسی که به سوی چراغ سوگند یاد کند، عهدشکنی نمی کند و یا به دروغ به آن قسم نمی خورد و بر این باورند که اگر کسی با دروغ و نیرنگ به این کار مبادرت کند، سزای عملش را می بیند.

● به گفته های پیرمردان و پیرزنان (pir baūte soxen) پای بندند و باور دارند که نتایج سخنان شان حتماً درست خواهد بود.

● نان، گندم یا برنج را لگد نمی کنند و می گویند موجب دورشدن برکت می شود. آن ها را بر می دارند و پس از بوسیدن در کنج دیواری یا شکاف درختی و یا جای محفوظی قرار می دهند.

● پشت سر مسافر، آب، گندم و برنج می ریختند و باور داشته و دارند که مسافرشان به زودی و در کمال سلامتی بازمی گردد. برنج یا گندم را برای در ناز و نعمت بودن و آب را برای زودبرگشتن می ریختند.

● به سفره سوگند می خوردند. به سفره گسترده پشت نمی کنند؛ زیرا معتقدند که با پشت کردن به سفره، برکت از سفره می رود. از روی سفره گسترده غذا عبور نمی کنند و این کار را موجب ازین رفتن خیر و برکت می دانند.

- در آخرین روزهای اسفندماه (kohne sāl)، هر کسی باید متوجه این باشد که دچار اتفاقات و پیشامدهای بد نشود. باورشان این است که حوادث ناگوار در این روزها دامنگیر افراد می‌شود.
- در روزهای پایانی سال (kohne sāl) از چیدن بنفشه خودداری می‌کنند و آن را نشانهٔ بدشگونی برای سال آینده می‌دانند.
- ستایش روشنی و آتش و نور، در شب چهارشنبه‌سوری، با این باور باستانی آمیخته است که آتش و سرخی، زدايندهٔ پلیدی‌ها و پلشتی‌هاست و زردرویی و شرمساری باید سوزانده شود تا سرخ‌رویی و پاکی به آدمی برگردد.
- هر پیشامد و بلای طبیعی و آسمانی را ناشی از اعمال بد انسان‌ها می‌دانند و می‌گویند: «اگر اعمال انسان‌ها درست نباشد، حتماً اتفاقات ناگوار طبیعی و آسمانی رخ می‌دهد».
- هر مرگ و پیشامدی را مقدر می‌دانند و می‌گویند: قضا و قدر است و بر این باورند که هیچ زایش و مرگی بدون قضا و قدر نیست.
- اگر در زمستان برف و باران زیادی بیارد، می‌گویند: بهار خوبی خواهیم داشت و اگر در زمستان برف و باران اندکی بیارد، می‌گویند: بارندگی بهار امسال زیاد است.
- زیر بعضی از درخت‌ها، چراغ و شمع روشن می‌کنند و باور دارند که نیازشان برآورده می‌شود. همچنین در شکاف بعضی از کوه‌ها چراغ و شمع می‌افروزند تا نیازشان برآورده شود؛ زیرا چنین محل‌هایی را محل عبور پاکان و معصومان می‌دانند.

● وقتی می‌خواهند مرغی را بکشند، ابتدا به او آب می‌دهند تا تشنه نباشد. بعد رو به قبله سرش را جدا می‌کنند و بر این باورند که اگر حیوانی را بدون دادن آب بکشند، کیفر آن دامگیر اهل‌خانه می‌شود.

● به سگ، گربه، گنجشک و... غذا می‌دهند و بر این باورند که اگر کسی به این کار مبادرت کند، پاداش عملش را خواهد دید.

● اگر گوسفندی دوقلو می‌زایید، آن را نشانه خوش‌شانسی صاحب آن می‌دانستند و بر این باور بودند که این زایش مزده از دیدگاه گوسفندان او در آینده است.

● اگر گنجشکی در آب شنا می‌کرد، بر این باور بودند که به زودی هوا بارانی می‌شود.

● اگر گوسفندی پشتش را می‌جنباند، بر این باور بودند که هوا بارانی می‌شود.

● فرار و رم‌کردن ناگهانی حیوانات را نشانه وقوع بلای آسمانی یا زمینی می‌دانستند.

● اگر با وجود آفتاب، باران نیز بیارد، می‌گویند: «شال عروسیه، *šāle ēarūsiye* (عروسی شغال است) و بر این باورند که دیگر هوا خوب خواهد شد.

● شنیدن صدای قارقار کلاغ‌ها در هوای سرد و بارانی را نشانه بارش برف می‌دانند.

● وقتی هوا به شدت گرم شود، این گرمی بیش از حد را نشانه بارندگی می‌دانند.

- شکستن ظروف را سبب رفع بلا می‌دانند و بر این باورند که در غیر این صورت، دامنگیر اهل خانه می‌شد.
- شب‌های دوشنبه و چهارشنبه را سنگین می‌دانند و بر این باورند که گرفتن تصمیم یا انجام کار در این شب‌ها باید با احتیاط همراه باشد.
- از تکان دادن گهواره‌های خالی جلوگیری می‌کردند و می‌گفتند: «بچه می‌میرد یا عمرش کوتاه می‌شود».
- بر این باورند که بوسیدن پشت گردن بچه سبب نازک‌نارنجی شدنش می‌شود.
- زنان حامله به دریا نگاه می‌کردند و بر این باور بودند که بچه آن‌ها دارای چشم‌های زاغ می‌شود!
- کسی که دچار کمردرد شدیدی می‌شد، زن دوقلو زاییده‌ای با لگد به پشت و کمرشان لگد می‌زد تا درد کمر برطرف شود.
- پشت سر عروس آب نمی‌ریختند تا برنگردد و در خانه شوهر بماند.
- پدر و مادر عروس، قبالة ازدواج را مدت‌های مدیدی نزد خود نگهداری می‌کردند و بر این باور بودند که اگر هنگام عروسی، قباله هم با عروس به خانه داماد برود، احتمال جدایی و بازگشت عروس به خانه پدر وجود دارد.
- از روی بچه‌ای که خوابیده بود، عبور نمی‌کردند و این کار را باعث قدکوتاه شدن بچه می‌دانستند.

۱۰۹ ❖ زمائندران شهر ما یاد باد...

- در بغل نوعروسانی که به تخت می‌نشستند و عازم خانه داماد می‌شدند، کودک پسری قرار می‌دادند تا اولین فرزندشان پسر باشد.
- زنان نازا به جفت زنان تازه زاییده لگد می‌زدند تا آنان نیز حامله شوند.
- همواره خواب‌های مشکوک و دلواپس‌کننده را، برای آب روان، نهر، چشمه، رود و... بازگو می‌کردند و بر این باور بودند که آب، تعبیر بد آن خواب‌ها را از بین می‌برد.
- شب‌ها، جوراب را بالای سر - کنار متکا یا بالش - قرار نمی‌دادند و این کار را سبب دیدن خواب‌های بد می‌دانستند.
- گرفتن ناخن در روزهای یکشنبه را موجب ازدیاد ثروت می‌دانستند.
- خواندن زاغ را، نشانه رسیدن مژده و خبری از سفر کرده یا گمشده خویش می‌دانستند.
- کشتن قورباغه را سبب بارش باران در روز عروسی فردی که قورباغه را کشت، می‌دانستند.
- ریختن آب روی گربه را سبب ایجاد زگیل می‌دانستند.
- صدای ظرف‌ها را در جای خود، بدون آن که کسی به آنها دست بزند، نشانه آمدن مهمان می‌دانستند.
- ردیف‌شدن اتفاقی سه استکان، نعلبکی یا لیوان و ظرف را روی سفره غذا نشانه آمدن مهمان می‌دانستند.
- برخورد با شغال را علامت خوش‌یمنی و برخورد با سگ را علامت بدیمنی و نحوست می‌دانستند.

- وقتی پرنده‌ای را شکار می‌کردند، با پا سه بار به او ضربه می‌زدند. با این باور که جفتش را شکار کنند.
- سوزاندن چوب درخت شمشاد را در اجاق‌ها بدیمن می‌دانستند.
- خشک کردن جغد و نگهداری آن را در خانه بدیمن و سبب روی دادن اتفاقات شوم می‌دانستند.
- بر این باور بودند که اگر به مدت چهل روز، اول هر صبح، آستانه حیاط خانه را جارو کنند، سر چهل روز حضرت خضر(ع) را می‌بینند.
- سوزاندن برگ‌های سبز درختان را عامل درد دندان می‌دانستند.
- هاله دور ماه را نشانه بارش باران می‌دانستند.
- قطع کردن سیل گربه را نشانه از دست رفتن قدرت بویایی‌اش می‌دانستند و افراد را از این کار منع می‌کردند.
- باور داشتند که بریدن گوش‌های سگ باعث افزایش قدرت گیرندگی‌اش می‌شود.
- صدای زنگ گوش راست را نشانه تولد یک هم‌نام و صدای زنگ گوش چپ را نشانه مردن یک هم‌نام می‌دانستند.
- بر این باور بودند که اگر کف دست راست بخارد، نشانه آمدن پول و ثروت و اگر کف دست چپ بخارد، نشانه رفتن پول و دارایی آدمی است.

- کشتن سگ را بدشگون می دانستند و بر این باور بوده اند که در پی آن اتفاق های ناگواری روی خواهد داد.
- زوزه گرگ را نشانه نحوست و بدیمنی می دانستند.
- داخل کفش مهمانی که چند روز از آمدنش گذشته بود، نمک می ریختند تا به خانه اش برگردد.
- زوزه شغال و گرگ را نشانه بدیمنی و رویداد مرگبار می دانستند.
- زوزه جمعی شغال ها را در شب، نشانه صاف شدن هوا می دانستند.
- شکوفه دادن درخت آلوچه در پایان فصل پاییز را نشانه فرارسیدن زمستانی سخت می دانستند.
- نشستن زاغ در حیاط خانه را نشانه برکت و فراوانی و نعمت می دانستند.
- هر گاه مهمان تا پاسی از شب می ماند و قصد رفتن نداشت، داخل کفشش زغالی می گذاشتند تا زود برخیزد و به خانه اش برود.
- بر این باور بودند که پس از نوشیدن چای، اگر استکان را به صورت وارونه در نعلبکی قرار دهند، بد است.
- تکان دادن دسته کلیدها را نشانه نزاع افراد خانواده می دانستند.
- بر این باور بودند که اگر دم سگ را کوتاه کنند، سرعتش بیشتر می شود.
- به هنگام خوردن چای، افتادن قند از دهان یا از بین دو لب را نشانه آمدن مهمان می دانستند.

- در عروسی‌ها، وقتی هوا بارانی می‌شد، داماد را وادار می‌کردند تا ته دیگ غذا را بیوسد یا بلیسد و بر این باور بودند که هوا صاف می‌شود.
- سوزاندن مشق‌ها را موجب بدشدن خط می‌دانستند!
- قسمتی از ساختمان یا بنای تازه‌ساز را تکمیل نمی‌کردند تا دفع چشم زخم گردد. برای مثال، یکی از ستون‌های آن را با مصالح کهنه درست می‌کردند.
- بر این باور بودند که اگر گربه رو به دریا (به سمت شمال) دست و پایش را بلیسد، به زودی هوا بارانی می‌شود.
- برای آدم بدچشم اسفند دود بکنید.
- زیر درخت گردو نروید، جن و پری وجود دارد.
- وقتی آب را به عروس تعارف کردی، اگر نگیرد سر او هوو می‌آورد.
- اگر هنگام آب خوردن، آب روی گلوی ما گیر کند، می‌گوییم بچه ما آب می‌خواهد.
- اگر آب یا غذا روی گلو گیر کند، می‌گویند سوغاتی می‌خوریم.
- اگر پوست پیاز یا سیر را درون آتش بیندازی، میان آن خانواده جدایی می‌افتد.
- اگر غذای آلوده به دهان گربه را بخوری بدنت دچار لرزه می‌شود.

- اگر کسی می‌خواهد با آب، آتش را خاموش کند، باید سه بار بسم‌الله بگوید.
- اگر کسی دست به بغل باشد، دل آن فرد غمگین است.
- اگر گوش کسی تکان بخورد، به مسافرت می‌رود.
- وقتی به پشت‌بام (بام‌های قدیمی که محل نگهداری آذوقه بود) می‌روی، صلوات بفرست تا خداوند برکت پشت بام تو را زیاد کند.
- اگر شیشه‌گردسوزی که جلوی عروس و داماد روشن است، بشکند، بین آن‌ها اختلاف می‌افتد.
- خنده زیاد، گریه به دنبال دارد.
- اگر می‌خواهید عروس و داماد تا آخر عمر به خوبی و خوشی زندگی کنند، روی سرشان پول و نقل و نبات بریزید.
- اگر می‌خواهی نی را آتش بزنی، بسم‌الله بگو.
- اگر می‌خواهی تمام دندان‌های بچه سالم دریاید، آش گندم درست کن.
- اگر دو خواهر هم‌زمان بدون روسری باشند، انگار در کنار نعش مادر خودشان هستند.
- اگر زنی چادرش را وارونه سر بگذارد، شوهرش زن می‌برد.
- اگر بچه در حال شست‌وشوی لباس است، آن روز به مسافرت می‌روی.
- اگر از روی کیسه آرد عبور می‌کنید، بسم‌الله بگویید تا برکت بیفتد.

- اگر زنی بچه ندارد، از روی قبر یک مرده خاک برمی‌دارد و با آن گِل درست می‌کند و در حمام روی سرش می‌ریزد تا بچه دار شود.
- وقتی در روز جمعه پروانه‌ای در اطراف انسان بچرخد، می‌گویند این روح یکی از درگذشتگان است.
- هنگام غروب به داخل چاه نگاه نکنید.
- بعد از برداشتن پلو، داخل دیگ آب بریزید، وگرنه دیگ آدم را نفرین می‌کند.
- پنج‌شنبه‌ها نان و خرما خیرات کنید تا ثواب آن به مرده‌های شما برسد.
- وقتی دست شما زخمی شد، آن را داخل گوش گربه بگذارید، خوب می‌شود.
- اگر دلت برای فرزندان شور می‌زند، درون اجاق آتش نمک بریز، می‌آید.
- اگر مرد نانی را که داخل تنور افتاد بخورد، از درخت می‌افتد.
- اگر کسی در روز دوشنبه و چهارشنبه بمیرد، باید چیزی وقف کنند.
- اگر ساقه‌چای روی استکان چای قرار بگیرد، می‌گویند، مهمان قدبلند می‌آید.
- اگر کسی چوب نیم‌سوخته را آب بزند، فرزندش می‌میرد.
- اگر لانهٔ پرستو را خراب کنید، پرستو دست شما را خشک می‌کند.

- سر بالین زائو که چهل روز از زایمان او گذشته باشد، کارد و قمه می‌گذارند تا جن و پری او را نبرند.
- اگر به تنهایی داخل حمام می‌روید، بسم‌الله بگویید؛ زیرا درون حمام جن و پری است.
- ناخن بچه کوچک را نگیرید، گناه دارد. www.tabarestan.info
- اگر خواب بد دیدید، صدقه بدهید تا بیدی خواب برطرف شود.
- اگر می‌خواهید مسافر دیگر برنگردد، پشت سرش خاکستر بریزید.
- جلوی خانه نباید درخت گردو داشته باشد، چون بد است.
- اگر دمپایی پشت به پشت قرار بگیرد، به مسافرت می‌روی.
- سه پایه فلزی را باید بخوابانیم، اگر نخوابانیم، می‌گوییم گاو ما لاغر می‌شود.
- زن حامله اگر سنگدان مرغ را بخورد، فرزندش غرغری می‌شود.
- اگر زن حامله خرسواری کند، فرزندش خردندان درمی‌آورد.
- اگر زن حامله مرده را ببیند، چشم فرزندش «گیرا» می‌شود.
- اگر روی فرد سید آب بریزید، باران می‌آید.
- اگر سیدی مشهد رفت، به او مشهدی نباید گفت؛ چون سیدی از مشهدی بالاترست.
- کوتاه کردن مو در شب درست نیست.
- اگر در شب آینه ببینید، چشم کم‌نور می‌شود.

- شانه کردن مو در شب بد است.
- وقتی هنگام شب از خانه بیرون می‌روید، بسم‌الله بگویید تا جن‌ها شما را اذیت نکنند.
- هنگام خوابیدن قل‌هواالله بخوان.
- شب قتل نباید به حمام رفت؛ زیرا گناه است.
- اگر شیر گاو روی زمین ریخت، می‌گویید، لگد نکنید؛ زیرا شیر گاو خشک می‌شود.
- تا سه روز یک نفر باید همراه عروس و داماد باشد تا آن‌ها تنها نباشند.
- حنای دست عروس را سید باید بگیرد.
- اگر سر مرغ را بخورید، پدر شما می‌میرد.
- برای اینکه رعد و برق تخم‌مرغ‌های زیر مرغ را خراب نکند، زیر مرغ ماده قطعه آهن می‌گذارند.
- بعد از گذشت سه روز از مسافرت افراد برای شان آتش پشت پا می‌بزند.
- اگر روی تنور گرم را بپوشانید، برای شما حادثه‌ای روی می‌دهد.
- هر گاه ماه را دیده‌ایم، هفت درخت را می‌شماریم یا صورت خود را با آب می‌شویم یا صلوات می‌فرستیم.
- در ماه محرم دعوکردن درست نیست.
- انبر را به ارتعاش (لرزه) در نیاورید، انبر آدم را نفرین می‌کند.

- اگر جوانی مغز گوسفند را بخورد، می گویند، صورت تو کک و مک درمی آورد.
- هنگام غروب (بی وقتی) زیر درخت نخوایید.
- اگر محصل نانی را که داخل تنور افتاده است، بخورد، از درس خواندن می افتد.
- اگر باران نبارد، پیش تکیه شیربرنج می دهند.
- بچه اگر سسکه بکند، نخ روسری او را می گیرند، آب دهان می زنند و روی بینی او می گذارند و می گویند، از لانه چه کسی تخم مرغ دزدیدی تا سسکه او رفع شود.
- اگر بچه ای که سرخک دارد از روی آب پیرد، سرخک او طولانی می شود.
- دندان سری بچه به عهده مادر و ختنه سری بچه به عهده پدر است.
- وقتی کلاغ به سمت شرق می رود، هوا بارانی می شود و هنگامی که به سمت غرب می رود، هوا آفتاب است.
- هر کس مرد، باید سه روز روی قبرش فانوس روشن باشد.
- اگر روی پای کسی خال داشته باشد، نشانه این است که به کربلا می رود.
- هر کس که روی صورتش خال دارد، نشانه آبرو است.
- اگر کسی به طور ناگهانی بیمار شود، می گویند: فلانی او را نظر کرده است.

باورهای مردم ساری

باران

- روی کرسی ضرب نمی‌گیرند؛ چون معتقدند که باران خواهد آمد.
- کشته‌شدن قورباغه را دلیل آمدن باران می‌دانند.
- برای قطع شدن باران نام چهل کچل را می‌نویسند و به درختی آویزان می‌کنند.
- اگر فرزند اول خانواده، روز بارانی زمین بخورد، معتقدند که باران قطع خواهد شد.
- در سال‌های اخیر، زمین خوردن هر کسی را در روز بارانی، دلیل قطع شدن باران می‌دانند.

بیماری

- بدون روسری به توالت رفتن، عقل را کم می‌کند.
- با جوراب خوابیدن عقل را معیوب می‌کند.
- آب دهان ریختن روی سر و صورت دیگران، موجب پدیدآمدن زگیل در خود شخص می‌شود.

توبه شگستن

- اصولاً اگر بخواهند توبه‌ای را بشکنند، برای مثال، سرکه بیندازند یا ترشی و یا مربای خاصی درست کنند، یا حیوانی را در خانه نگهدارند یا گیاهی را در خانه بکارند که سابق بر این، در آن

خانواده بدیمن به حساب می‌آمد، آن را توسط عروسی که از خانواده خودشان نیست، انجام می‌دهند، به این کار توبه شکستن می‌گویند. البته این مورد بسیار کم پیش می‌آید.

جن و همزاد

● شب چهارشنبه آب بستن (آب را از جوی کوچه وارد خانه کردن که در گذشته معمول بود) نامبارک است؛ زیرا جن به خانه شما را پیدا می‌کند.

● شب چهارشنبه به حمام نمی‌روند؛ زیرا همزاد فرد او را اذیت می‌کند.

● بچه کوچک نباید در آینه نگاه کند، زیرا چشمش به همزادش می‌افتد.

● آب چلوی گرم و به طور کلی آب گرم را وقتی به زمین می‌ریزند، بسم الله می‌گویند؛ وگرنه ممکن است باعث مرگ فرزند همزادشان شود و در نتیجه توسط همزاد مورد اذیت و آزار قرار بگیرند.

● گاهواره خالی بچه را تکان نمی‌دهند؛ زیرا معتقدند که بچه همزاد لج می‌کند و بچه را مریض می‌سازد و ممکن است، بچه به دل درد مبتلا شود.

● سوت زدن سبب حضور شیطان است.

چشم‌زخم

● گذاشتن پوست تخم‌مرغ روی گل‌های خانه، اهالی خانه را از چشم‌زخم مردم در امان نگاه می‌دارد. گاهی اوقات، ممکن است، شخصی به مرضی مبتلا شود و درمانش به تعویق بیفتد یا محتاج به مرور زمان باشد. معتقدند که چنین فردی مورد چشم‌زخم قرار گرفته است. به این سبب با آداب خاصی تخم‌مرغ می‌شکنند تا شخصی را که به بیمار چشم‌زخم رسانده، بشناسند.

ابتدا یک سکه روی تخم‌مرغ قرار می‌دهند و می‌گویند: اسپند و اسپنددانه، اسپند سی و سه دانه، شنبه‌زا، یکشنبه‌زا، دوشنبه‌زا، سه‌شنبه‌زا ... جمعه‌زا، سپس چهار همسایه چهار جهت خانه و کسانی را که در چند روز اوائل بیماری، بیمار را دیده‌اند، نام می‌برند. در ضمن برزبان آوردن نام افراد، با دست به روی سکه فشار می‌آورند و سرانجام در حین ادای نام یکی از افراد، تخم‌مرغ می‌شکند و به این ترتیب شخصی را که چشم‌زخم رسانده است، می‌شناسند. گاه ممکن است حتی قرعه به نام پدر یا مادر و افراد نزدیک بیمار بیفتد. به همین سبب مادرها می‌ترسند که فرزندشان را به علت دوست داشتن زیاد نظر کنند. به همین علت سعی می‌کنند، در مقابل کارهای دوست‌داشتنی فرزندشان بی تفاوت باشند تا مبادا به آن‌ها آسیبی برسد.

حیوانات

● جغد را نامبارک می‌دانند.

● به مار خانگی بوم کیوانی (کدبانوی بام) می گویند؛ زیرا معتقدند که بین دو سقف هر خانه‌ای، ماری وجود دارد. خانه‌های شمال ایران به طور معمول دارای دو سقف هستند (یکی افقی و یکی شیب‌دار). آن‌ها زنان فتنه‌گر را نیز کیوانی می‌نامند.

● کشتن مار خانگی بدیمن است.

خوش‌یمنی

- پریدن پلک چشم نشانهٔ رسیدن خبر خوشی است.
- اگر غذا وارد نای فرد شود، برایش سوغات می‌آورند.
- وجود لکه‌های سفید روی ناخن نشانهٔ خریدن چیز نو و ثروتمند شدن است.
- کودکی را که دارای دندان‌های بافاصله است، خوش‌یمن و پُروزی می‌دانند.
- اگر خبر خوشی بشنوند، در حالی که کف دست‌شان به سمت خودشان است، ناحیهٔ نرم بین انگشت شست و نشانه را با دندان می‌گزند (یعنی از ما باشد).

خواب و تعبیر آن

- خواب را باید برای آب بگویند تا خوش‌یمن شود.
- دیدن آب در خواب نشانهٔ روشنائی و تسریع کار است.
- دیدن خون در خواب، نشانهٔ باطل بودن خواب است؛ یعنی دیگر به فکر تعبیر آن نباید بود.

۱۲۲ ❖ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

- مار علامت مال و ثروت است.
- گاو علامت خصومت و دشمنی است.
- زایمان نشانهٔ فارغ شدن از غم و اندوه است.
- افتادن دندان نشانهٔ مرگ است.
- اگر زنی در خواب ببیند که گوشواره‌هایی به او داده‌اند، حامله می‌شود و دختری زیبا به دنیا می‌آورد. ولی اگر انگشتر به او بدهند، پسر می‌زاید.
- اگر سیدی را در خواب ببینند، خواب را عزیز می‌شمارند و به انتظار تعبیر آن می‌نشینند.

دزدی

- از تماس قسمت انتهایی جارو با تن خودداری می‌کنند؛ زیرا معتقدند که پس از این برخورد، شخص مرتکب دزدی می‌شود. اگر این تماس صورت بگیرد، روی جارو آب دهان می‌اندازند.

خصومت و دشمنی

- بازماندن دهان قیچی، نشانهٔ بازشدن دهان دشمن است.
- هیچ گاه قیچی و تخم مرغ را به دست انسان نمی‌دهند؛ زیرا این عمل باعث خصومت می‌شود.
- از گره زدن انتهای نخ سوزن دیگری خودداری می‌کنند، چون باعث دشمنی می‌شود.

دعا

- هنگام بیرون رفتن از خانه بسم الله می گویند و دعا می خوانند.
- به طور معمول مادران به فرزندان خود، هنگام بیرون رفتن از خانه سفارش می کنند که مهر هاکن، یعنی بسم الله بگو یا دعا کن.

دعوا

- به هم خوردن دو ناخن شست دختر بزرگ خانه تولید دعوا می کند.
- پراکنده نمودن ناخن و لگد کردن آن باعث دعوا می شود.
- هنگامی که پاشنه پای کسی به پاشنه پای دیگری می خورد، فوراً برمی گردند به هم دست می دهند؛ زیرا در غیر این صورت، بین آنها دعوا می شود.

روزها

- روز سه شنبه لباس نو نمی پوشند؛ زیرا معتقدند یا دزدیده می شود یا می سوزد.
- گرفتن ناخن، جز در روزهای پنجشنبه و جمعه جایز نیست.
- روزهای شنبه و دوشنبه ناخن نمی گیرند، زیرا باعث قطع نسل می شود.
- در روز چهارشنبه اجازه نمی دهند، کسی از خانه آنها آب ببرد (خانه کسانی که جوی آب یا چاه آب وجود دارد).

- شب چهارشنبه زیر درخت نمی‌روند؛ زیرا همزادشان را می‌بینند.
- روز جمعه لباس نمی‌شویند و اگر ناچار شوند، لباس سیدی را با لباس‌های خود می‌شویند تا بدیمنی از بین برود.
- شب چهارشنبه از صحرا و خرابه عبور نمی‌کنند؛ زیرا باعث بدبختی می‌شود (مشکلات مختلف زندگی).
- در شب اول ماه با دیدن ماه به کسی نگاه نمی‌کنند. اکثراً به آب یا درخت سبز یا خودشان نگاه می‌کنند.
- شکستن چیزی را در اولین روز ماه شوم می‌دانند.
- کسی که عزادار یا درگیر گرفتاری است، نباید روز اول ماه وارد خانه دیگران بشود؛ زیرا با این کار بدبختی را به خانه آن‌ها می‌برد.
- دادن آتش به دیگران در روز اول ماه خوش‌یمن نیست. (این مورد مربوط به گذشته‌های دور است).

زایمان

- زن زائو را تا ده روز و بعضی‌ها تا چهل روز تنها نمی‌گذارند.
- با طلا وارد اتاق نوزاد نمی‌شوند؛ زیرا باعث زردشدن رنگ نوزاد می‌شود.
- همراه بردن کلید به اتاق نوزاد، باعث قفل شدن دندان‌های نوزاد می‌شود.

- به چشم نوزاد سر مه نمی کشند؛ زیرا معتقدند که در بزرگی کارش به زندان می کشد.
- زن حامله هر چیزی را که هوس کرد، باید بخورد؛ زیرا ممکن است دهان بچه باز بماند یا بچه اش را سقط کند.
- زن باید در تمام طول بارداری سعی کند هر چه را می خورد با اجازه ی صاحبش باشد و گرنه بچه اش در بزرگی دزد می شود.
- با خوردن سیب و انار، رنگ پوست بچه سفید می شود.
- قبل از حامله شدن، باید غذاهای گرم خورد تا نوزاد پسر شود.
- اگر نوزاد پسر باشد، مادر در طول مدت شیر دادن از خوردن نان خودداری می کند؛ زیرا معتقدند که طبع پسر گرم است. در نتیجه مادر برنج می خورد.
- لباس نوزاد را نباید شب ها در هوای آزاد بگذارند؛ زیرا ستارگان نباید لباس نوزاد را ببینند؛ زیرا بچه به مرض شوسوتی (šusūti) دچار می شود و برای درمانش باید شب چهارشنبه چادر سر کرد و به سر جوی رفت و ناگهان بدون آنکه ستارگان آسمان متوجه شوند، یک مشت گل جوی را گرفته و در زیر چادر پنهان کنند و به تن بچه بمالند.
- اگر بچه در سینی بنشیند، یکی از نزدیکانش حامله خواهد شد.

عروسی

- اجازه نمی‌دهند هر کس در اتاق عقد حضور داشته باشد، به خصوص زنی که شوهر یا بچه‌اش مرده باشد یا اینکه طلاق گرفته یا دوباره ازدواج کرده باشد.
- عروس تا چهل روز نباید تنها به جاهای تاریک برود؛ زیرا ممکن است همزادش بر او غلبه کند.
- عروس در چهل روز اول باید همیشه قرآن کوچکی به همراه داشته باشد.
- عروسی که هنوز چهل روز از عقدش نگذشته است، نباید سر عقد عروس دیگری برود؛ زیرا باعث افتادن چهل و بچه‌دار شدن یکی یا هر دوی آنها می‌شود.
- اگر دختری شب شنبه لباس‌هایش را پشت و رو بپوشد و کفش‌هایش را بالای سرش قرار دهد و نماز حاجات بخواند، بختش را شب در خواب می‌بیند (یعنی مردی را که در آینده همسرش خواهد شد، در خواب می‌بیند).
- بچه اگر از عروسی صحبت کند، آن را به فال‌نیک می‌گیرند؛ زیرا عروسی پیش می‌آید.
- اگر دختر یا پسری غذای باقیمانده در ته دیگی را بخورد، می‌گویند در عروسی‌شان باران خواهد بارید. برای جلوگیری از ریزش باران، عروس و یا داماد ته دیگ را در روز عروسی می‌بوسند.
- اگر قند سر عقد را دختران بسایند، خوشبختی عروس حتمی است.

- سفره عقد را بر سر دختران می تکانند تا بختشان باز شود.
- در جهیز دختری که شب عروسی او را به خانه داماد می برند، پوست فندقی که محتوی جیوه است، قرار می دهند تا مهر عروس هم چون چرخش جیوه، در داخل فندق، تا ابد در دل شوهر بچرخد.
- به صدادر آوردن انگشت های دست و پا باعث فقر و بدبختی می شود.
- پاک کردن دست و صورت با سفره باعث فقر می شود.

مال و ثروت

خارش کف دست نشانه به دست آمدن پول و ثروت است.

مرگ

- مرد زن دار نباید از میان دو زن عبور کند؛ زیرا باعث مرگ زن خودش می شود.
- اگر کسی به سر کسی بزند، باید طرف مقابل جواب او را بدهد، وگرنه والدینش خواهند مرد.
- گل بازی بچه موجب مرگ والدینش می شود.
- گرفتن ناخن در شب موجب مرگ والدین می شود.
- مرغ اگر در روز دوشنبه آواز سردهد، نشانه مرگ و نابودی است.

مسافرت و مهمان

- روز شنبه لباس شستن، مرد خانه را حاجی می کند.

● قرارگرفتن کفش‌ها بر روی هم، نشانهٔ مسافرت رفتن است.
● قارقارکردن کلاغ، نشانهٔ آمدن مهمان و به‌خصوص مسافر است.

● خارش دماغ نشانهٔ دعوت به عروسی است.
● خارش کف پا نشانهٔ آمدن مسافر است.
● اگر بچه پاهایش را باز کند و از زیر دریا نگاه کند، مهمان می‌آید و یا مسافر از راه می‌رسد.
● به‌هم‌خوردن ناگهانی استکان و نعلبکی و ایجاد صدای خاص نشانهٔ آمدن مهمان است.
● اگر آبی که روی زمین ریخته می‌شود، صدایی شبیه کف‌زدن انسان بدهد، مهمان خواهد آمد.

یادگاری، جدایی و غربت

● دختری که هنگام خیاطی نخ بلند به سوزنش می‌کند، به غریبی می‌رود.
● دستمال یادگاری دادن، باعث جدایی می‌شود.

باورهای هواشناسی مردم آمل

● همهٔ حوادث و بلاهای طبیعی و هر پیشامد آسمانی را نتیجهٔ کارهای بد و نامشروع انسان‌ها می‌دانند و می‌گویند؛ اگر اعمال انسان‌ها درست و مشروع باشد، هیچ اتفاق ناگوار طبیعی و نیز هیچ بلائی آسمانی رخ نخواهد داد.

● با مشاهده حرکت شهاب سنگ‌ها در آسمان و رؤیت نور آن‌ها به حالت احترام به آن می‌نگرند و ضمن یاد نام خداوند متعال، بر حضرت محمد (ص) و خاندانش سلام و صلوات می‌فرستند و معتقدند؛ این نور همان نور امامان و معصومان است که جابه‌جا می‌شود.

● رؤیت قوس قزح (رنگین کمان) را نشانه فرارسیدن خشکی می‌دادند.

● در مناطق ییلاقی، وقتی باران نیارد و خشکی و گرما مدت‌ها ادامه یابد و مراتع و چراگاه‌ها در معرض خشکسالی قرار گیرند، چوپانان برای اینکه باران بیارد، جمجمه اسب مرده‌ای را در داخل گل‌ولای دفن می‌کردند تا باران بیارد و مراتع سبز شوند.

● به پسرانی که هنگام ازدواج آن‌هاست، سفارش می‌کنند که داخل ماهی‌تابه غذا نخورند؛ زیرا باورشان این است که در این صورت هنگام عروسی شان هوا بارانی خواهد شد.

● اعتقاد دارند، بارانی که در روز شنبه هفته گذشته شروع به بارش کرده است، فقط در روز جمعه بند خواهد آمد و بر این باورند که روز جمعه هوا صاف می‌شود و اگر چنین نشد تا شب شنبه دیگر هم چنان هوا بارانی خواهد بود.

● معتقدند؛ در فصول بهار و تابستان، بلافاصله پس از درخشش برق آسمان در مناطق خاصی از جنگل، کوه و نیز مناطق کوهپایه‌ای، «آگلی» که همان «قارچ خوراکی» است از خاک بیرون می‌آید.

● اگر ابری از مکانی قهر بکند، باید آن را در منطقه کوهستانی «چلاو» پیدا کرد و معتقدند؛ اولین مکان تجمع ابرها این منطقه است؛ زیرا از ابر پرسیدند، خانهات کجاست؟ گفت: «چلاو». رفتن به منطقه چلاو به هنگام بارندگی بسیار سخت و دشوار است. بنابراین، رفتن به چلاو، در هوای بارانی به دروغ شباهت دارد.

● بر این باورند که اگر در فصل بهار هوای سمت کوه (بیلاق) صاف باشد، هوا خوب است و اگر ابری باشد، هوا دگرگون می‌شود و باران می‌بارد و در اواخر مرداد اگر هوای سمت دریا خوب باشد، وضعیت هوا هم‌چنان خوب است و اگر ابری باشد، هوا ناپایدار می‌شود و باران می‌بارد.

● شهریورماه را با عنوان «کرج‌ماه» می‌شناسند و بر این باورند که ماه شهریور، رفتاری مانند مرغ کرج دارد. بر اساس این عقیده، وضعیت جوی در اوایل شهریورماه به گونه‌ای است که در ابتدا به صورت متناوب، نیمه‌ابری تا تمام‌ابری و گاهی همراه با رعد و برق است و هر چه به روزهای آخر شهریور نزدیک‌تر می‌شویم، بر روزهای ابری اضافه می‌شود، به نحوی که با شروع فصل پاییز، تعداد روزهای همراه با رعد و برق و بارش باران بیشتر خواهد شد.

● اگر هوا روزها ابری باشد و باران نیارد، می‌گویند؛ هوا یکدنده شده، نه می‌بارد و نه صاف می‌شود و بر این باورند که حتماً بلائی آسمانی یا بارانی سنگین، سیل و... در پی خواهد بود.

● بر این باورند که اگر در زمستان، سنگ به مقدار زیاد گرم و داغ شود، در آینده نزدیک هوا بارانی خواهد شد.

- وزش باد گرم را در فصل زمستان نشانه ناپایداری جو می‌دانند و معتقدند که فردای آن روز هوا بارانی خواهد بود.
- در روزهای بسیار گرم و سوزان، وقتی ابرها به تدریج در حال شکل‌گیری و حرکت هستند، می‌گویند، ابر به دریا می‌رود تا آب بخورد و بر این باورند که هوا به زودی بارانی می‌شود.
- در فصل تابستان و روزهایی که هوا بسیار گرم و شرجی و رطوبت بسیار بالاست، می‌گویند: «هوا پلِ هدا»
(hevā pel hedā)؛ یعنی، هوا خیلی شرجی است. و این به معنی آن است که به زودی باران خواهد بارید.
- بارانی که همراه با وزش باد و به صورت مایل از سمت شمال، جنوب و یا شرق بیارد و با در و دیوار و پنجره‌ها برخورد کند، «ولِ وارش» (بارانِ کج) نامیده می‌شود و نشانه ناپایداری شدید هواست.
- ریزش برف در پاییز را نشانه زودرس بودن فصل سرما می‌دانند و معتقدند که زمستان آن سال بسیار سرد خواهد بود، همچنین بارش برف در زمستان را نشانه پایان یافتن فصل سرما و نویدی برای فرارسیدن فصل بهار می‌دانند.
- ماه‌های سرد زمستان، یعنی دی و بهمن را به دو قسمت تقسیم می‌کنند که به نام‌های «گت‌چله و کچیک‌چله» (چله بزرگ و چله کوچک) معروف است. چله بزرگ، از اول دی ماه شروع و به مدت چهل روز تا دهم بهمن ماه ادامه دارد. چله کوچک، از دهم بهمن شروع و در سی‌ام بهمن پایان می‌یابد.

باورهای مردم آلاشت

● به نان و نمک قسم یاد می‌کنند و این دو را از برکات پراهمیت می‌دانند.

● به هر نوع روشنایی مانند: چراغ، شمع، آتش و... سوگند یاد می‌کنند و عبارت: «به این سو قسم» را به کار می‌برند؛ یعنی به این روشنایی قسم.

● اگر کسی سر سفره نشسته و مشغول خوردن غذا باشد؛ اما بخواهد زودتر از دیگران از صرف غذا دست بکشد و برخیزد، از سفره اجازه می‌گیرد؛ به این ترتیب که انگشت سبابه را به گوشه سفره می‌زند، بعد همان انگشت را می‌بوسد و سپس از جمع خداحافظی می‌کند.

● اگر کسی سخت بیمار باشد و امیدی به بهبودی و زنده ماندن‌اش نباشد، می‌گویند: «خدا وره رحمت هاکنه»

(xoda vere rahmet hākene)

بدین معنی که: خداوند به وسیله مرگ، او را از بیماری سخت برهاند.

● اگر هوا چند روز مداوم باران بیارد، می‌گویند: «بنازم خداوند فیروزه، خداوند دیروز و پریروز و امروزه».

● اگر شب‌هنگام، شهاب‌سنگی را در آسمان مشاهده کنند که به طرف زمین می‌آید، می‌گویند، این نور به سوی امامزاده می‌رود و در اصطلاح گفته می‌شود: «بورده امامزاده»

یعنی نور به امامزاده رفت. (būrde emāmzad)

● به هنگام آفتاب‌گرفتگی و ماه‌گرفتگی (کسوف و خسوف) بر ظروف مسی می‌کوبند تا به اصطلاح خودشان ازدها، خورشید یا ماه را رها کرده و برود. مردم در چنین مواقعی می‌گویند:
«آفتاب را ازدها دهون بکشیه».

یعنی: ازدها آفتاب را بلعیده است.

eftāb re eždehā dehūn bakešiye.

● کسوف و خسوف نشانه بدیمنی است.

● اگر در فصل زمستان هوا خیلی گرم شود و درختان شکوفه بدهند، می‌گویند: احتمال آمدن زلزله زیاد است.

● انار را از میوه‌های بهشتی می‌دانند و تمامی دانه‌های آن را می‌خورند تا مبادا از یکی از دانه‌های بهشتی آن محروم شوند.

● معتقدند مارهای خانگی دو موکل یا دو فرشته دارند تا به دیگران نیش نزنند.

● اگر مرغ و خروس‌ها در روز گرم رو به آفتاب بنشینند و پرهای خود را باز کنند (به اصطلاح حمام آفتاب بگیرند)، روز بعد احتمالاً هوا بارانی خواهد بود.

● اگر گاو، گوسفند، سگ و یا اسب بی‌جهت سروصدا کنند احتمالاً زلزله خواهد آمد.

● اگر کسی قصد سفر داشته باشد و سگی در جلوی راهش قرار گیرد، می‌گوید: «مره سگ پیش بخرده»

(mere sag piš baxerde)

یعنی: سگ سر راه من ظاهر شد. در این صورت یا از مسافرت منصرف می‌شود و یا سفرش را چند روز به تعویق می‌اندازد. وگرنه پیشامد بدی برایش رخ خواهد داد.

● بعضی از افراد شورچشم که به شورچشمی خود واقف هستند، هنگام ورود به خانه دیگران، یک مو از مژه‌ی چشم خود برمی‌دارند و در آتش می‌اندازند تا چشم زخم‌شان به دیگران آسیب نرساند.

● معتقدند که دست بعضی‌ها سبک است؛ یعنی دست بعضی‌ها سبب رسیدن خیر و برکت است. در اصطلاح می‌گویند: «ونه دست سَوَکه»

(vene dast saveke) یعنی، دست او سبک است.

● اگر کسی بی‌جهت با دیگران دعوا کند و سر و صدا راه بیندازد، می‌گویند: «ونه مرگ هارسیه»

(vene marg haresiye) یعنی؛ مرگش فرا رسیده است.

اگر کسی با انگشت اشاره خود قبری را نشان دهد، می‌گویند باید انگشتش را گاز بگیرد، وگرنه مرده او را خواهد برد.

● اگر روی قبر قدم بگذارند، می‌گویند مرده آن‌ها را به طرف خود خواهد کشاند.

● در مراسم ترحیم و دید و بازدید مربوط به سوگواری، کفش مهمانان را مرتب نمی‌کنند، چون معتقدند برای این افراد خطرناک است. شاید مرده آن‌ها را به دنبال خود ببرد.

- کمی از دوده اسپندی را که برای کودکان دود می‌کنند به بینی آن‌ها می‌مالند تا چشم‌زخم دیگران مؤثر واقع نشود.
- روبه‌روی دیگران خمیازه‌کشیدن یا دهن‌دره کردن زشت است؛ چون بر این باورند که شخص با خمیازه‌کشیدن تمام خستگی و بیماری خود را به افراد مقابل خود منتقل خواهد کرد.
- وقتی که بچه‌ای تب کند، مادرش نباید به او دست بزند، چون تب کودک زیاد می‌شود و برای او خطرناک خواهد بود.
- بعد از آنکه به پیشانی فرد تب‌کرده دست مالیدند، دست‌شان را به زمین می‌زنند تا به اصطلاح تب بریزد: «تب بکله» (tab bakele)؛ یعنی تب بریزد.
- زنان نازا به همراه زائو به حمام می‌روند تا آب «چل تاس» (چهل کاسه) که روی کودک می‌ریزند، به روی آن‌ها نیز پاشیده شود تا آن‌ها باردار شوند.
- وقتی کودکان تازه‌متولدشده می‌خندند، معتقدند فرشتگان آن‌ها را می‌خندانند و با آن‌ها بازی می‌کنند.
- اگر مگسی را که روی بدن اسب می‌نشیند گرفته و دفن کنند، پولدار خواهند شد.
- خوابیدن روی شکم (دمرو) را بد می‌دانند و می‌گویند کسی که این‌گونه خوابیده، به خدا پشت کرده است.
- معتقدند که آب را ایستاده نباید خورد.
- بعضی از خانواده‌ها نگهداری کبوتر را بدیمن می‌دانند و می‌گویند: «ورا نیه» (varā niye)، یعنی شگون ندارد.

- اگر مرغی شبیه خروس بخوابد، آن مرغ را ذبح می‌کنند، چون معتقدند، شگون ندارد و حادثه بدی در پیش است.
- وقتی که خروس بی‌موقع بخواند، می‌گویند، مهمان در راه است.
- گوش سگ را می‌برند تا ترسش پریشد و بتواند به گرگ و پلنگ حمله کند.
- اگر گوش کسی بخارد، احتمالاً برای او مهمان خواهد رسید.
- سعی می‌کنند از سر راه کسی که چشمش شور است کنسار بروند یا آنکه پنهان می‌شوند تا آن شخص از محل دور شود.
- اگر قورباغه درختی بخواند، هوا بارانی خواهد شد (شعر داروک نیما یوشیج به همین موضوع اشاره دارد).
- اگر مرغی تخم دوزرده بگذارد، نشانه خوش‌یمنی است.
- روشنایی چراغ‌هایی مانند لامپا، فانوس و حتی شمع را فوت نمی‌کنند، چون این کار را شوم می‌دانند.
- عروس‌ها تا سه روز نباید ترشی بخورند.
- به کودکانی که سرخک گرفته‌اند نباید با دست‌های ناپساک یا تن غسل‌نکرده دست زد.
- اگر از روی ترازو بپرند، برکت از ترازو رخت بر خواهد بست.
- دانه‌های اسپند را به نخ می‌کشند و در خانه آویزان می‌کنند تا از چشم‌زخم در امان بمانند.

- اگر دو گریه در حیاط کسی جیغ و داد کنند، زن و شوهر آن خانه نیز با هم دعوا خواهند کرد.
- اگر سگ جلوی خانهٔ مریمی زوزه بکشد، آن شخص دیر یا زود خواهد مرد.
- اگر از خانواده‌ای افراد زیادی بمیرند، می‌گویند که کفن در دهان مرده گیر کرده است.
- اگر بوی سدر و کافور از مرده یا قبر او زیاد به مشام برسد، می‌گویند به زودی کسی خواهد مرد.
- اگر تشییع جنازهٔ کسی خیلی زود انجام شود و تابوت مرده سریع به حرکت در آید، می‌گویند متوفی با خیال راحت مرده است و دلواپسی ندارد و برعکس.
- در قبر کسی که تازه در گذشته است، گندم می‌ریزند.
- اگر هنگام غروب کرانهٔ آسمان سرخ‌رنگ باشد، می‌گویند، فردا آفتابی است؛ اما اگر ابر قرمز در صبح پدیدار شود، می‌گویند فردا بارانی است.
- مالداران و دامداران معتقد بودند که اگر سیخ کباب را در آتش بگذارند، یکی از گاوهایشان خواهد مرد.

باورهای مردم کندلوس

- آب مهریهٔ حضرت زهرا (ع) است.
- در آب جوی، چشمه یا خزینه نباید ادرار کرد.

- اگر آب روی سفره بریزد، نباید ناراحت شد، چون آب روشنایی است.
- اگر بخواهند بچه‌ای از شر جن و پری مصون بماند، روی سینه‌اش سنجاق، چاقوی کوچک یا تکه‌ای فلزی می‌آویزند.
- اگر بچه‌ای در شب، تنها به لانه مرغ یا جاهای تاریک برود، جنی می‌شود.
- اگر بچه را در زنبیل یا روی طاقچه نشانند، گوانی می‌شود.
- اگر بچه‌ای صبح از خواب برخیزد و صورتش را نشوید، می‌گویند شیطان به صورتش تف انداخته است.
- اگر بچه‌ای روز عید قربان به دنیا بیاید، حاجی است.
- اگر بچه‌های یک خانواده در سنین کم بمیرند، اسم یکی را «بموتی» می‌گذارند و اگر پسر باشد به گوشش گوشواره می‌آویزند و او را غلام یکی از ائمه می‌کنند. مانند غلامعلی، غلامحسین و...
- اگر بچه‌ای غشی باشد، می‌گویند با بچه از ما بهتران (جن و پری) عوض شده است.
- اگر ادرار دختر یا پسر کف کند، نشانه بلوغ اوست.
- بچه اول مال «کلاچ» (کلاغ) و «کشکیک» (چل چله) است؛ یعنی، اگر بمیرد مهم نیست.
- اگر بزرگ‌ترها بخواهند در شب به تنهایی جایی بروند، باید چاقو یا داسی به همراه داشته باشند تا جن به آن‌ها حمله نکند.
- اگر کسی جن ببیند و بسم‌الله بگوید، جن می‌گریزد.

● اگر سم قاطر را در چای دم کنند و به زنی که زیاد می‌زاید بخوراند، آن زن دیگر نمی‌زاید.

● اگر گوسفند را در روز عید قربان، قربانی کنند. آن گوسفند، قربانی کننده را پشت خود سوار می‌کند و روز قیامت از پل صراط می‌گذراند.

● زن حامله به هنگام نخستین گردش بچه در رحم به هر کس نظر کند، بچه‌اش به شکل او می‌شود.

● اگر کسی هفت قدم دنبال تابوت برود، ثواب دارد.

● اگر کسی چیزی یا هدیه‌ای برای کسی بفرستد، گیرنده هدیه باید در ظرف چیزی را به عنوان خالی نبودن جا بگذارد و بفرستد.

● افتادن سنگ از آسمان، نشانه مردن یک نفر است.

● در شمارش اشیاء به جای عدد سیزده می‌گویند، زیاده، چون عدد ۱۳ را نحس می‌دانند.

● اگر در شب عید فطر مهمان بیاید، فطریه‌اش به عهده میزبان است.

● بریدن نان با چاقو و قیچی بد است.

● اگر رو به قبله یا امام‌رضا شلوار بپوشند بد است.

● اگر قرآن باز بماند، شیطان آن را می‌خواند.

● اگر کسی غسل و خریزه را با هم بخورد بد است.

● لگد کردن سفره غذا بد است.

● جلوی پدر یا مادر، بچه خود را بغل کردن بد است.

● شانه کردن سر، جلوی بزرگ‌ترها بد است.

❖ ۱۴۰ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

- برای رفع بی‌وقتی شدن، پهن گاو را در آتش می‌اندازند و دودش را به کسی که بی‌وقتی شده است می‌دهند.
- اگر کسی مورد چشم‌زخم واقع شود (نظر بخورد و بیمار شود)، آتش را محکم و با شدت به اسم افراد مختلف در ظرف آب می‌اندازند. هر کدام بیشتر صدا داد، همان کسی است که نظر زده است. سپس از آب آن ظرف به دهان شخصی که مورد چشم‌زخم واقع شده می‌ریزند.
- شانه (کتف) گوساله را پس از تولد گاز می‌گیرند تا گاو جنگی بشود.
- اگر گاو، شب به خانه صاحبش نیاید، چاقو را در خاک فرو می‌کنند تا گاو در امان بماند.
- اگر در دهان گاوی علف باشد آن علف را درون شیر می‌اندازند تا شیرش اضافه شود.
- استخوان کام را که بادامی شکل است و به زبان ماهی شهرت دارد، در جیب بچه می‌گذارند تا بی‌وقتی نشود.
- اگر چاقوی باز را به کسی بدهند، دعوا می‌شود.
- اگر شاخه انبر در دست کسی بلرزد، مرده منسوب به او در قبر می‌لرزد.
- اگر کسی دندان بکشد، آن را در کاغذ می‌پیچد و در سوراخ می‌گذارد تا کلاغ نبرد.

باورهای مردم ایزده (ایزد شهر)

- اگر بچه‌ای خانه را جارو بزند، مهمان از راه خواهد رسید.

- پشت سر مسافر گریه کردن خوب نیست.
- وقتی خانواده صاحب پسر شود، بعد از رفت و آمد مهمان‌ها، پدر خانواده به تعداد مهمانان، با چوب کبریت آتشی روشن کرده و سپس خاموش می‌کند.
- اگر پشت گردن بچه را ببوسند، بچه لجباز و تئس بار خواهد آمد.
- اگر کف پای بچه را ببوسند یا از روی آن رد شوند، بچه رشد نخواهد کرد و کوتاه‌قد خواهد شد.
- اگر کسی زبان خود را گاز بگیرد، نشانه این است که کسی پشت سر او مشغول غیبت کردن است.
- اگر کف پای کسی بخارد، کفش نو خواهد خرید.
- روز چهارشنبه آخر سال نباید جارو کرد؛ زیرا خانه‌ها پر از مورچه می‌گردد.
- عروس نباید شب جمعه به خانه بخت رود؛ زیرا مادرشوهر خواهد مرد.
- مهمان نباید در خانه میزبان ناخن کوتاه کند؛ زیرا نشانه دشمنی است؛ اما اگر موی سر را شانه کند، نشانه دوستی مهمان به میزبان است.
- اگر قاشق از دست کسی بیفتد، مهمان مرد و اگر چنگال بیفتد، مهمان زن از راه خواهد رسید.
- اگر بچه‌ای پای خود را بالا ببرد، مهمان از راه دور خواهد رسید.

❖ ۱۴۲ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

- خارش بینی نشانه آن است که کسی پشت سر آدمی مشغول غیبت کردن است.
- اگر به بالش سرت سوگند دهی، همان ساعتی که در سوگند بیان کردی، بیدار می شوی (مثلاً ساعت پنج صبح).
- اگر به هنگام شروع کاری، لباس به دستگیره گیر کند، نباید آن کار را انجام داد.
- شب شنبه اگر نان و پیاز بخورند، پولدار می شوند.
- در روز غدیرخم نباید خیاطی کرد، وگرنه انگشت فرد میخچه خواهد زد.
- برخورد قاصدک با انسان، نشانه خیر و خوشی است.
- اگر در شب یلدا هندوانه بخورند، در گرمای تابستان، کمتر احساس تشنگی می کنند.
- اگر کسی هنگام تحویل سال نو سنجد بخورد، گزنده‌ای تا پایان سال او را نمی‌گذرد.
- هنگام درست کردن سمنو و هم زدن آن هر حاجتی را بخواهند مستجاب می‌شود.
- عروس نباید تنها بیرون برود یا تنها در خانه بماند.
- اگر دختری به هنگام خندیدن از چشم‌هایش اشک جاری شود، راه دور شوهر خواهد کرد.
- اگر کفش‌ها به طور تصادفی روی هم قرار گیرند، مسافرتی در پیش است.

- نفرین به هنگام اذان، شوم است و موجب فوت نفرین شونده یا نزول بلایی آسمانی می شود.
- دختر و پسر تازه عقد کرده تا چهل روز باید یک چاقوی فلزی همراهشان باشد.
- در چهارشنبه آخرسال که به اصطلاح «کل چهارشنبه» می گویند، خانم‌ها باید تکه‌ای از موی سر خود را کوتاه کنند.
- اگر باد شدیدی بوزد، پسر بزرگ خانواده بجه حیاط خانه می رود و با کشیدن یک دایره کوچک، کاردی را وسط آن قرار می دهد تا وزش باد قطع شود .
- اگر بچه‌ای را در زنبیل یا طاقچه بنشانند، گرانی خواهد شد.
- اگر کسی خنده اش گرفت و بند نمی آید، به ناخن شصت خود نگاه کند، خنده اش بند می آید.
- اگر انگشت کسی عفونت پیدا کرد و به اصطلاح «گوشی» شد، باید در گوش گربه گذاشت تا خوب شود.
- برای انجام امور خیر باید ساعت گرفت تا روز نحس یا اصطلاحاً قمر در عقرب نباشد.
- هنگام ریختن شالی با کیله (وسیله چوبی توزین) به درون کیسه‌ها، بهتر است سیدی این کار را شروع کند تا برکت داشته باشد.
- نشستن روی کیسه‌های برنج کراهت دارد؛ زیرا بی احترامی به برنج است و گناه محسوب می شود.

باورهای مردم اسرم

باورها و عقاید، بخشی از ارزش‌های فولکلوریک مردم اسرم است که اندیشه‌های گوناگون آمیخته با عناصر مذهبی را در خود جای داده است.

در اینجا نمونه‌هایی از باورهای مردم اسرم تقدیم می‌شود که شاید بعضی از آن‌ها در حال حاضر رواج نداشته باشد.

● اگر یک لنگه کفش روی لنگه دیگر بیفتد، می‌گویند: « وقت شوهرکردن یا زن‌گرفتن است ».

● وقتی برگ چای به صورت عمودی داخل استکان بایستد، می‌گویند: « این خانه مهمانی بسیار شلوغی در پیش دارد ».

● وقتی استکان‌ها و قندان‌ها به طور تصادفی در یک ردیف قرار بگیرند، می‌گویند: « مهمان می‌آید ».

● هر گاه پلک چشم بپرد، می‌گویند: « مهمان می‌آید ».

● هر گاه فرد مذکری وارد منزلی شود و چای یا غذا آماده و

سفره پهن باشد، می‌گویند: « مادر زنش دوستش دارد ».

● اگر کسی قورباغه را بکشد، می‌گویند: « باران می‌آید ».

● اگر بیش از حد باران می‌آمد، جارو را به ستون خانه می‌بستند

و با چوب انار آن را تنبیه می‌کردند و می‌گفتند: « باران بند می‌آید ».

● هر گاه ناخن‌های دو شست را بسایی، می‌گویند: « مشاجره بین

زن و مرد به دعوا منجر می‌شود ».

● تفنگ خالی را نباید به طرف دوست گرفت؛ چون می‌گویند:

« شیطان آن را پر می‌کند ».

- اگر چاقو به طور جدی یا شوخی به طرف کسی گرفته شود، باید نوک آن را به زمین زد؛ چون می‌گویند: «جسوی خونریزی را می‌گیرد».
- هنگام غذا خوردن نمی‌خندند؛ چون می‌گویند: «برکت غذا کم می‌شود».
- شب عید به افراد بی‌بضاعت طعام می‌دهند؛ چون باور دارند: «مرده‌ها چشم به راه هستند».
- با آمدن پروانه قهوه‌ای رنگ بزرگ به منزل می‌گویند: «متوفی خانواده تشنه است و با ریختن آب به طرف آن می‌گویند: «آب بیر».
- زنی که نوزاد کمتر از ده روزه دارد، اگر کسی به دیدنش می‌رود، نباید کلید منزل را با خود ببرد؛ چون باور دارند که «بخت آن نوزاد بسته می‌شود».
- عروس سه روز خانه را جارو نمی‌زند؛ چون باور دارند که «برکت خانه می‌رود».
- هنگام پختن سمنو می‌گویند، نباید فرد ناپاک آن را ببیند؛ چون باور دارند که «سمنو تلخ می‌شود».
- باور دارند بچه‌ای که سرخک دارد «ناید آدم ناپاک را ببیند».
- زنی را که تازه زایمان کرده تا ده روز تنها نمی‌گذارند؛ چون باور دارند که بچه را جن می‌برد».
- می‌گویند: «اگر وسط سر پسری دو گره مو داشته باشد، دوزن‌دار می‌شود».

باورهای مردم کتی یا (دیار بریادمانده)

- رفتن مکرر پدر و مادر بر مزار فرزند مکروه است و موجب عذاب فرزند خواهد بود، تنها شب‌های جمعه (عصر پنج‌شنبه) مستحب است که پدر و مادر به مزار فرزند خود بروند.
- پدر باید از نفرین کردن فرزندانش خودداری کند؛ زیرا نفرین پدر مؤثر است؛ اما نفرین مادر اثری ندارد.
- اگر فردی به تنهایی در خانه بخوابد، به هنگام بیدار شدن گرفتار موجودی به نام «کل‌ونی» (بختک) می‌شود؛ به گونه‌ای که قدرت هیچ تحرکی را نداشته و به سختی بیدار می‌شود.
- موی سر نوزاد را به هنگام رویش چماز (سرخس) تیغ می‌کنند تا موهای افشان و فرفری (مجمد) برآید.
- اگر زاغ (قشیک) آواز سردهد، خیری در راه است؛ خوب یا بد.
- از زائو (زنی که فرزند به دنیا آورده) تا چهل روز باید مراقبت شود؛ زیرا مزاج او دائماً دگرگون می‌شود.
- تخم مرغ را نباید به طور مستقیم به کسی داد؛ زیرا بین آن دو نزاع و درگیری رخ خواهد داد؛ باید آن را روی زمین گذاشت تا طرف مقابل بگیرد.

باورهای عامیانه مردم کلاردشت

در نزد مردم کلاردشت، عقاید و باورهای خاصی، همچون همه جوامع دیگر رواج دارد که تحت تاثیر شرایط تاریخی و فرهنگی این

خطه، همچنان حفظ شده و استمرار یافته است. در اینجا به برخی از باورهای مردم کلاردشت می‌پردازیم:

زوزه‌سگ و گورگ: اهالی کلاردشت بر این باورند که زوزه‌سگ ممکن است نشانه شومی و حاکی از پشامدی ناگوار در آینده باشد. در موارد معدودی، این عقیده به زوزه‌گرگ نیز تعمیم داده می‌شود. **نماز گریه:** وقتی گریه‌ای دست و پای خود را می‌لیسد و تمیز می‌کند، باور عمومی مردم کلاردشت این است که گریه مورد نظر در حال نماز و نیایش است.

اهمیت عطسه کردن (صبر): مردم کلاردشت برای «صبر» اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل‌اند و تقریباً هیچ کاری را بلافاصله پس از عطسه کردن انجام نمی‌دهند.

عصر دوشنبه: فروش شیر گاو و گوسفند در عصر دوشنبه خوشایند نیست و ممکن است به گاو و گوسفند آسیبی برسد یا شیر آن‌ها کم شود.

چله‌گرفتگی: زنانی که به تازگی وضع حمل کرده‌اند، بهتر است یکدیگر را نبینند؛ زیرا ممکن است با دیدن یکدیگر دچار «چله‌گرفتگی» شوند. که این امر برای آن‌ها و نوزادشان پستندیده نیست و احتمالاً خطراتی دارد. رعایت چله برای نوعروسان نیز توصیه می‌شود.

● خنده بچه در خواب، نشانه حضور و خنده فرشتگان در اطراف اوست که از چشم بزرگ‌ترها پنهان هستند.

۱۴۸ ❖ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

● اگر گهوارهٔ خالی بچه را بجنبانند، آن بچه گوش درد خواهد گرفت.

● اشاره کردن به گور مردگان موجب شومی است و کراهت دارد.

● خواندن خروس در حیاط خانه، نشانهٔ آمدن مهمان است.

● پریدن یک تکه از نان یا خمیر، نشانهٔ آمدن مهمان است.

● جدا شدن یک تار موی زن خانه، نشانهٔ آمدن مهمان است.

● کفش مهمان را باید به صورت جفت و رو به خارج خانه قرار

داد.

● قبل از رفتن مهمان باید خانه را جارو کرد و جاروزدن، بلافاصله بعد از رفتن مهمان عیب است.

● مهمان نباید در خانهٔ میزبان دست به هیچ کاری بزند.

● هیچ گدایی را نباید از خانه راند و حتما باید چیزی به او

بخشید.

● اگر کسی به مجلس عزایی رفته باشد، حق ندارد، قبل از آنکه

به خانهٔ خود برگردد، به خانهٔ کسی برود.

● اگر کسی نانی را که از دو طرف برشته شده است، بخورد،

پول پیدا می‌کند.

● از فروختن شیر و لبنیات در روزهای دوشنبه و چهارشنبه

خودداری می‌کنند.

● اگر گوش کسی بخارد، هوا خراب است.

● اگر در روز ابری، ماری دیده شود، هوا خراب است.

● زوزه گورکن نشانه مردن فردی از اهالی محل در روز بعدی است.

● زنان نباید شب به حمام بروند.

● مالیدن «برنج مانده بر روی سفره محرم» به تنه درخت، باعث زیاد شدن میوه آن می شود.

تبرستان

www.tabarestan.info



موسیقی بومی مردم مازندران

فصل پنجم

تبرستان

www.tabarestan.info

موسیقی بومی مردم مازندران

شعر و ترانه‌های مازندرانی

ویژگی‌های طبیعی و اقلیمی مازندران به وضوح در اشعار مازندرانی دیده می‌شود. عناصر زنده و ملموس طبیعت، ناهمواری‌ها، کوه، جنگل، دریا، کشاورزی و دامداری و ... به گونه‌ای در تصاویر هنری مردم مازندران راه دارد. ریتم یا وزن و نوای موسیقی، در تناسب با طبیعت و شیوه‌های کار در موسیقی فولکلور (folklore)، هماهنگی و ارتباط مستقیم دارد.

آفرینندگان اصلی فولکلور، هنرمندان عامی هستند که در میان توده‌های مردم زندگی می‌کنند. آن‌ها به طور معمول از صدای خوبی برخوردارند و برخی نیز سازی را می‌نوازند. این هنرمندان در محافل و مجالس مختلف به تناسب بداهه‌سرایی می‌کنند و یا ترانه‌هایی را متناسب با آن مجلس می‌خوانند. چنین افرادی در زبان محلی دارای عنوان‌هایی به شرح زیر بوده‌اند:

شعرخون (Šeēr xūn): شعرخوان

لله‌چی (laleči): نوازندهٔ لاله‌وا (lalevā)

نوروزخون (nowrūzxūn): نوروزخوان

مردم ساده و پاکدل مازندران، ترانه‌های زیبا و ساده‌ای خلق کرده‌اند که گذشت روزگار هرگز از لطافت و زیبایی آن‌ها نخواهد

کاست. نغمه‌های بومی و آوازهای محلی، از آن جهت زیبا و دل‌انگیزند که از دل مردمی ساده و بی‌آلایش برمی‌خیزند و بر دل‌ها می‌نشینند. موسیقی بومی مازندرانی که از دل قرون و اعصار، سینه به سینه تداوم یافته، دارای تاریخ مدونی نیست؛ ولی از اشعار موجود می‌توان به قدمت آن پی برد.

صاحب‌نظران و اهل فن، این موسیقی را به عنوان موسیقی مقامی می‌شناسند. هم‌چنین ترانه‌ها و تصانیف را نیز مقام نامیده‌اند، در حالی که در شرق مازندران به «کیجا جان» (kijā jān) و در غرب آن به «کیجا جانک» هم مشهور است. با این حال، در حال حاضر در مازندران کمتر از عنوان «مقام» استفاده می‌شود و به جای آن بیشتر واژه «حال» مورد استفاده قرار می‌گیرد. مانند: «امیری حال»، «کله‌حال» و «کتولی حال».

از نظر تطبیق با دستگاه‌های موسیقی ایران، موسیقی بومی مازندران بیشتر در دستگاه شور و آواز دشتی و بعضی‌ها در دستگاه سه‌گاه قرار دارد. این موسیقی، بیشتر بر اساس تکنوازی و تکخوانی استوار است. با توجه به نوع زندگی مردم مازندران، موسیقی مقامی این استان به گونه‌های مختلف به کار می‌رود:

- ۱- موسیقی آوازی ۲- تصنیف‌ها ۳- موسیقی آیینی ۴- موسیقی «گوداری» (gūdāri) یا هراتی ۵- موسیقی سازی

موسیقی مازندران

الف: موسیقی آوازی

ریتم و متر در موسیقی آوازی دخالتی ندارد و هر یک از آن‌ها زیربنای فرهنگی خاص دارند که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- کتولی (katūli)

۲- کله‌حال (kele hāl)

۳- طوری (tūri) یا امیری

۴- نجما (najmā)

۵- صنم (sanem)

۶- چاروداری (čārvedāri)

ب: تصنیف‌ها

۱- سورت‌خونی (sūrtxūni)

۲- طالبا (tālebā)

۳- آق‌ننه (āqnane)

ج: موسیقی آیینی

۱- نوروزخونی (nowrūzxūni)

۲- نواجش یا نوازش (صوری) (nevāješ)

۳- چاووش‌خونی (čāvūšxūni)

د: موسیقی سازی

۱- موسیقی چوپانی (ویژهٔ لسه‌وا)

۲- آهنگ‌های ویژهٔ سرنا و نقاره

موسیقی چوپانی که توسط ساز لسه‌وا اجرا می‌شود و شامل

قطعات زیر است:

کتولی (katūli)

غریب‌حال (غریبی)

میشی‌حال (miši hāl)

دنبالهٔ میشی‌حال

کیجا کرچال (kijā karčāl)

زاری (Zāri)

کمرسری (kamersari)

دخترعموجان (doxterēamū jān)

جلوداری (jelodāri)

عباس‌خوانی

سماع‌حال (semāē hāl)

آهنگ‌های ویژهٔ سرنا

آهنگ‌های ویژهٔ سرنا که معمولاً با نقاره نواخته می‌شود (البته در

بعضی از ملودی‌ها، نقاره نقشی ندارد):

پیشنمازی یا پیشنوازی (که معمولاً قبل از مراسم عروسی نواخته می‌شود)، یک چوبه، دوچوبه، سه‌چوبه، ترکمنی، روونی (ravūni)، لایلا گواگر، ورساقی، شروشور، کتولی.

ه: موسیقی گوداری (gūdāri)

شامل: هراتی، بلبل، گل، طبیعت، فاطمه، سنکین.

سازهای مازندران

سرنا، قرنه، دسرکوتن (desare-kūten)، کمانچه، لاله‌وا (lalevā)، دتار (detār)، دس دایره (das dāyere)

سازهای آیینی

بق (baq)

زنجیر

موسیقی آوازی مازندران

کتولی (katūli)

کتولی یک از آوازهای مازندرانی است؛ آواز کوه و صحرا و آواز دشت؛ آواز مردان و زنان شالیزار؛ آوازی است که سینه به سینه تداوم یافته و تداعی‌کننده خاطرات هر مرد و زن مازندرانی است. کتولی از قطعات موسیقی‌سازی نیز محسوب می‌شود. کتول، نام شهری در

استان گرگان به نام علی‌آباد کتول است. بعضی‌ها اعتقاد دارند که این آواز مربوط به منطقه علی‌آباد کتول است.

اعتقاد دیگر بر این است که این آواز هنگام چرانیدن گاو کتول خوانده می‌شده است و به همین دلیل آن را کتولی می‌گویند. لازم به توضیح است که گاو کتول، گاوی است اهلی که به خاطر شیردهی آن، برای روستائیان بسیار عزیز است و به طنور معمول در منزل نگهداری می‌شود و یا در اطراف محل سکونت آن را به چرا می‌برند. در صورتی که گاوهای غیرکتولی به وسیله گالش در مراتع و جنگل‌ها نگهداری می‌شود.

درآمد و یا شروع آواز کتولی مشابهت نزدیک با درآمد کرد بیات و دشتی و حجاز دارد. این آواز بیشتر در حین راه‌رفتن یا کارکردن معمول است. به همین خاطر در بین آواز از کلمه «جان» یا «جانا» یا «هی» یا «ای» که گویا برای نفس تازه کردن است، استفاده می‌شد و این عمل برحسب عادت در حال حاضر بین هنرمندان معمول است. آواز کتولی را با واریاسیون‌ها و صورت‌های مشابه و متنوع در شرق و مرکز و غرب مازندران در روستاها می‌خوانند. فواصل مقامی آن در همه‌جا یکی است و فقط از نظر تزیین و تحریرها با هم اختلاف دارند و با آواز دشتی و دستگاه شور مرتبط است. مردم مازندران علاقه خاصی به آواز کتولی دارند. چون این آواز یادآور خاطرات جوانی و گذشته‌های آنان است. کتولی، آوازی است که در هنگام کار و هنگام غم و اندوه و حتی شادی خوانده می‌شود.

پیشنمازی یا پیش‌نوازی: این ملودی، سازی است؛ یعنی بدون کلام است و چنانچه از اسم ملودی پیداست آن را قبل از شروع عروسی می‌نوازند تا اهالی از مکان عروسی باخبر شوند. به عبارت دیگر چون یک روز قبل از شروع عروسی، پیش از نماز مغرب در خانه عروس یا داماد این ملودی نواخته می‌شود، آن را پیشنهادی هم می‌گویند. نواختن این ملودی با ساز سرنا و یک یا دو نقاره معمول است.

کله‌حال

کله‌حال یا عاشق لیلی (ēāšeq layli)، در دستگاه شور و نوعی آواز است که در آخر آواز کتولی به دلخواه خوانده می‌شود. البته بعضی‌ها عقیده دارند که زن‌های خانه‌دار مازندرانی آن را هنگام پخت‌وپز یا آشپزی با کله (اجاق) می‌خوانند، کله به نوعی اجاق دست‌ساز می‌گویند که با سنگ و گل درست می‌شود و از سه قسمت متصل به هم تشکیل می‌شود. سوخت این اجاق هیزم است. آوازی را که زنان هنگام پخت‌وپز در کنار «کله» (kele) می‌خوانند، کله‌حال (kele hāl) می‌گویند.

اعتقاد دیگر بر این است که آواز کوتاه را کله‌حال می‌نامند. کِل (kel) به زبان مازندرانی به معنی کوتاه است. برای مثال، اگر دست کسی کوتاه‌تر از حد معمول باشد، به او «کِل دست» (kel dast) و به سگی که گوش او را برای گیراشدن کوتاه کرده‌اند، «کِل گوش» (kele gūš) می‌گویند. بنابراین، چون این آواز در آخر آواز کتولی به صورت کوتاه ارائه می‌شود. آن را کِل‌حال یا

کله‌حال (kele hāl) می‌نامند. استاد «طیبی» یکی از نوازندگان بسومی مازندران، آخر آواز کتولی را که به شور ختم می‌شود، (کله‌حال) می‌داند.

این آواز با سرنا یا لسه‌وا نواخته می‌شود که مسلماً با امکانات ساختمانی هر یک از این سازها واریاسیون مخصوص به خود را اخذ می‌کند. به اعتقادی دیگر، کله‌حال همان ملودی‌ای است که در مازندران اغلب به نام آق‌ننه معروف است.

آواز امیری «طوری/ تبری» (tavari / tabari)

این آواز که در زمان قدیم طوری یا تبری نامیده می‌شده است در ارتباط با نام مازندران است؛ ولی به خاطر اینکه با اشعار شاعر بلندآوازه مازندران، شیخ‌المعجم، امیر پازواری خوانده می‌شده است، امیری نام گرفت. امیر پازواری، یکی از شعرای دلسوخته و صوفی و صافی‌ضمیر مازندران است که بنا به روایتی در دوران حکومت امیر تیمور گورکانی (۸۵۰ هـ. ق) می‌زیسته است. پس از اینکه مورد غضب آن سلطان قرار گرفت، به هندوستان تبعید شد و مدتی را در آن سامان گذراند و پس از این که مجدداً مورد لطف امیر قرار گرفت، به مازندران عزیمت کرد و قصبه کنونی امیرکلا (حومه شهرستان بابل) به او هدیه شد. این شاعر بقیه عمر خود را در آن محل گذراند و در همان‌جا نیز وفات یافت و به خاک سپرده شد؛ ولی متأسفانه آرامگاه او در امیرکلا مشخص نیست. دویتی‌های شیوای او ورد زبان چوپانان، کشاورزان و شالیکاران است و با حال و آهنگ

مخصوص، که بسیار جالب و دلنشین است، خوانده می‌شود. این دویته‌ها در مازندران به امیری معروف است.

دیوان اشعار او در دو جلد به نام «کنزالاسرار» به کوشش «برنهارد دارن» روسی و «میرزا محمدشفیع مازندرانی» در سال ۱۲۸۳ هـ. ق در پترزبورگ چاپ شد و سپس آقای گل‌باباپور نیز با نوشتن دیباچه مفصلی درباره این شاعر، این کتاب را منتشر کرد که مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفت. به ظن قریب به یقین، زمان زندگی امیرپازواری پس از انقراض سلسله صفویه در اشرف (بهشهر کنونی بوده است). مضامین دویته‌های این شاعر بزرگ، عارفانه، عاشقانه و در ستایش حضرت علی و اولاد او می‌باشد.

امیری، آوازی است که از عشاق دشتی شروع می‌شود و به دستگاه شور فرود می‌کند و معمولاً وسعت صوتی آن از یک اکتاوا تجاوز نمی‌کند. این آواز در نقاط مختلف مازندران با واریاسیون‌های مختلف خوانده می‌شود.

نجما (najmā)

یکی دیگر از آوازهای مازندرانی نجماست. روایت است که میرنجم‌الدین معروف به نجما شاهزاده‌ای اهل فارس بود که عاشق دختری از مازندران به نام رعنا شده بود. در مازندران آواز نجما و رعنا در وصف عشق و عاشقی آنان خوانده می‌شود. تمام اشعار این آواز فارسی است. ملودی نجما در دستگاه شور و از گوشه رهاوی تأثیر پذیرفته است و از نظر موسیقایی متأثر از موسیقی مرکزی ایران

است. حتی در بعضی از قسمت‌ها، شباهت‌هایی به موسیقی فارسی و مناطقی از خراسان دارد.

در واقع، نجما داستانی ایرانی و ملی است که در بسیاری از مناطق کشور رواج داشته و در استان‌های شرق ایران مانند خراسان، داستان نجما تقریباً به همین صورت است. البته در هر منطقه‌ای طبعاً مردم دخل و تصرف‌هایی هم در آن داشته‌اند و تصورات خود را با فرهنگ آن منطقه آمیخته‌اند. در مازندران هم بخشی از تزئینات و حالات و لغزش‌های موسیقی مازندرانی در آن دخالت کرده است و با موسیقی بومی مازندران و موسیقی اقوام دیگر تلفیق شده و به این شکل و شمایل همه‌گیر شده است.

صنم (sanem)

صنم، یکی از آوازهای دیگر مازندرانی است که گاهی آن را حقانی می‌خوانند و از نظر ویژگی‌های موسیقی با آن یکی است. فقط از نظر بیان ملودی، خواننده، صنم را با کلمه صنم و حقانی را با کلمه الله شروع می‌کند و این تنها تفاوت آن‌هاست. این آواز پدیده تفکرات و باورها و برداشت‌های جدیدتر اجتماعی است که مضامین گسترش یافته اجتماعی را نسبت به زندگی اولیه و بدوی نشان می‌دهد. به همین خاطر، این ملودی ممکن است بی‌تأثیر از ملودی مناطق دیگر ایران نباشد.

چاروداری (čarvedāri)

چاروداری، یکی دیگر از موسیقی‌های آوازی مازندران است که چارودارها از آن استفاده می‌کنند و بیان زندگی پریچ و خم چارودارهای مازندرانی است. چارودارها، فروشندگان خرده‌پای گذشته مازندران بوده‌اند که با چهارپایان خود، کالاهایی مانند: برنج، گندم، حبوبات، زغال و هیزم را به نقاط دیگر منتقل می‌کردند و در مقابل، چای و کالاهای مورد نیاز منطقه خود را می‌آوردند. موسیقی آوازی چاروداری، بازتاب زندگی چارودارهاست و معمولاً به وسیله چارودارها خوانده می‌شده است. در فرهنگ لغت دهخدا در مورد چارودار آمده است: چارودار شخصی است که چند الاغ یا اسب و یا قاطر دارد و به وسیله این چهارپایان، مسافران را از محلی به محل دیگر می‌برد و یا بار و مال‌التجاره حمل می‌کند و از این بابت وجهی دریافت می‌نماید. ملودی چاروداری گاهی در ریتم و گاهی به صورت آوازی معمول است که آوازگونه آن بیشتر رایج است. چارودار گاهی سواره و گاهی نیز پیاده بوده است و احتمال می‌رود هنگام سواره و یورتمه‌رفتن مرکب، اکسان‌هایی در ملودی ایجاد شده و ملودی ریتمیک گردیده باشد و چه‌بسا همین ملودی را چارودار هنگام پیاده‌روی به صورت آوازی می‌خوانده است.

تصنیف‌های مازندرانی

بخش دیگر موسیقی مازندرانی را تصنیف‌ها تشکیل می‌دهند. در قسمت‌های مختلف مازندران، تصنیف‌ها دارای نام‌های گوناگونی

هستند، مانند: ریزمقوم یا کیجاجان یا کیجاجانک که در اینجا چند نمونه کهن آن قید می‌شود:

سوت یا سورت (sūt / sūrt) که بیشتر شامل ترانه‌های حماسی مازندرانی است. عامه مردم با این ملودی، اشعار قهرمانان و پهلوانان و حماسه‌های ملی و میهنی خود را می‌خوانند. نزدیک‌ترین سورت (آواز در رثای نامداران و پهلوانان) به زمان ما، سورت مشتی (mašti) است که مربوط به حدود بیش از پنجاه سال پیش می‌باشد. مشتی، تفنگداری بود، اهل روستای پلور (pelver) که گویا در زمان رضاشاه مبارزاتی داشته است. برخی می‌گویند، وی یاغی بوده است و برای فرار از دست ژاندارم‌ها مبارزه می‌کرده است. در هر صورت، چون علیه رژیم که مردم روستا تحت ستم و فشار آن قرار داشته‌اند، مبارزه می‌کرد، جزو قهرمانان داستان‌های سورت‌گونه به حساب می‌آید.

عده‌ای دیگر معتقدند که این ملودی مربوط به روستای سورت از توابع بخش چهاردانگه سورتیچی ساری است که مرکز آن بالاتر از کیاسر فعلی است. آهنگ‌هایی که اهالی روستای سورت می‌خواندند را سورت می‌نامیدند. سورت‌خوانی در مازندران دارای ریشه تاریخی است و بازگوکننده مبارزات اجتماعی، حماسه‌ها و شور و شوق و آرمان‌های مردم مازندران است. بعضی از نوازندگان بومی مازندران اعتقاد دارند که سورت از همان سرود گرفته شده است. سورت در واقع، نوعی موسیقی آرمان‌گرایانه است که متأثر از موسیقی کیجاجان می‌باشد. در مجموع، بیشتر سورت‌ها مربوط به افراد مبارز است.

آق‌ننه (āqnane)

یکی دیگر از تصنیف‌های مازندرانی، آق‌ننه است که به روایت‌های مختلف خوانده می‌شود. عده‌ای معتقدند که مضامین این آواز، زبان حال مردی است که عاشق آق‌ننه، دختر شخص متمول و نامداری می‌شود و چون متأهل بود و جرأت خواستگاری نداشت، آق‌ننه را اغفال می‌کند و به یکی از روستاهای قائم‌شهر فعلی می‌برد و مدتی را با هم در منزل یکی از دوستان به سر می‌برند.

اقوام دختر که در منطقه نفوذ داشتند، دختر را پیدا می‌کنند و به روستا بازمی‌گردانند و او را مجبور به ازدواج با فرد دیگری می‌کنند. این ملودی که با اشعار محلی خوانده می‌شود. زبان حال همان مردی است که معشوقه خود را از دست داده است.

عده‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که آق‌ننه، شخصی مانند مادر بزرگ یا بزرگ خانواده است که در غیاب سرپرست خانواده، مدیریت خانه را عهده‌دار می‌شود و این ملودی توصیف حالات گوناگون اوست. آق‌ننه به معنی مادر بزرگ پدری است. زیرا آق (āq) در گویش مازندرانی، مخفف آقا به معنی پدر و ننه (nane) به معنی مادر است و آق‌ننه به مفهوم مادر آقا یا پدر به کار می‌آید. در ضمن این ملودی را بعضی از هنرمندان مازندرانی «کله‌حال» (kele hāl) می‌دانند. قدمت این ملودی حدود پنجاه سال است. ملودی آق‌ننه در دستگاه شور و آواز دشتی خوانده می‌شود.

طالب یا طالبا

طالبای یکی دیگر از تصانیف مازندرانی است که ملودی آن معمولاً با اشعار خواهر طالب «سیتی گلین نسا» (siti galin nesā) که در فراق برادرش سروده است، خوانده می‌شود. طالب آملی یا طالبا از شاعران فارسی‌زبان معروف است که در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم می‌زیست. او اهل آمل بود و در دیار هند شهرت بسیار داشت و در صف اول شاعران عهد خود جای گرفت. او در شعر، طالب تخلص می‌کرد.

خواهر طالب زنی باسواد و دارای طبع شاعری بود. او به خاطر علاقه زیادی که به برادرش داشت در طلب دیدار طالب، راه هند را در پیش گرفت؛ ولی هنگامی که به آگره رسید، طالب در رکاب جهانگیرخان بود. طالب چون خبر رسیدن خواهر خود را به آگره شنید، در قطعه‌ای از پادشاه، اجازه ورود خواهرش را به دربار خواست.

سیتی‌النساء در سال ۱۰۵۶هـ.ق درگذشت و به فرمان شاه در آرامگاه نزدیک تاج محل به خاک سپرده شد. طالب هنوز هم در مازندران زبانزد کوه‌نشینان است. از خواهرش که در فراق او بی‌تابی می‌کرد، اشعار بسیاری در روستاهای مازندران به گویش طبری نقل می‌شود.

موسیقی آیینی

نوروزخونی (نوروزخوانی)

نوروزخونی از ملودی‌های کهن به حساب می‌آید و از نظر مضمون، بخشی از موسیقی آیینی مازندران است. زمان مناسب خواندن این آواز از نیمهٔ دوم اسفندماه تا نوروز است و به تدریج تا دهم فروردین نیز ادامه می‌یابد و بعد از آن مراسم نوروزخوانی تمام می‌شود.

نوروزخوان که در مازندران به نوروزخون معروف است، فردی است دارای طبع روان و بداهه‌سرا که به همراه یکی دو نفر دیگر به خانه‌های مردم می‌روند و با اطلاعاتی که از دیگران دربارهٔ افراد خانواده و کار و وضعیت‌شان به دست می‌آورند، نوروزخوانی می‌کنند. نوروزخوان اصلی، بعد از حمد و ستایش خدا و رسول اکرم و ائمه اطهار، به وصف خانه و اعضای خانواده می‌پردازد و در ضمن آن، تقاضای انعام و عیدی می‌کند، برگردان اشعار او را یک یا دو نفر دیگر که همراه وی هستند، با هم می‌خوانند. اگر صاحبخانه انعام مورد نظر را برای‌شان بفرستد او را ضمن ابیاتی دعا می‌کنند، وگرنه با خواندن اشعاری گلایه‌آمیز به خانهٔ دیگری می‌روند.

چاووش‌خونی (چاووش‌خوانی)

چاووش‌خوانی برگرفته از موسیقی ملی و موسیقی مناطق دیگر است و از نظر مضمون، برداشتی از آیین‌های مذهبی ایران پس از اسلام است. این آواز که در گذشته به هنگام مسافرت زوار به اماکن مقدسه

یا به هنگام مراجعت آنان خوانده می‌شده است، البته با اشعار مختلف، قطعاً می‌تواند یک هنر دوگانه ایرانی و اسلامی تلقی شود. اشعار چاووش خوانی به فارسی است. هر چند اقوام آسیایی میانه و خاور نزدیک و اعراب بدوی، سنتی مشابه در این مورد داشتند، ولی ایرانیان به گونه روشن‌تری در تعزیز هجرت کنندگان خود یا استقبال از آیین‌هایی مانند نوروز، جشن سده و بنا تقدیس و سوگ قهرمانان ملی، آوازهایی را خلق کرده و به اجرا درآورده‌اند. در واقع چاووش خوانی سمبلی از درهم آمیختگی سنن موسیقایی ایرانیان و فلسفه آیین‌های مذهب شیعه است. در حال حاضر، این آیین به طور نادر اجرا می‌شود، امید است که این آیین‌های کهن و زیبا مورد توجه بیشتر محققین و دست‌اندرکاران فرهنگی قرار بگیرد و به دست فراموشی سپرده نشود.

نوازش (نوازش، موری)

موری از آوازهای آیینی‌ای است که پس از مرگ عزیزان، توسط بستگان و معمولاً زنان خوانده می‌شود. موری از نظر محتوا بسیار حزن‌انگیز است و تقریباً می‌شود گفت نوعی مرثیه مازندرانی است که اغلب دو یا سه نفر از بستگان درجه یک یا غیره، یکی بعد از دیگری جهت از دست دادن عزیزی آن را می‌خوانند که در ارتباط با اعتقادات به مسائل مذهبی جامعه است؛ ولی موسیقی آیینی بازتاب تلفیقی از باورداشت‌ها، آداب و رسوم، عیدها، جشن‌ها و ... است که امکان دارد برداشت‌های مذهبی نیز در اینجا دخیل باشند. موسیقی آیینی، در

واقع، بازتاب نوعی نگرش‌ها و باورها و مجموعه خرافه‌ها و پندارهای مردم است.

بعضی‌ها معتقدند که آواز نوازش یا نوازش در ارتباط با دوری فرزندان و بستگان درجه یک خوانده می‌شود و گاهی هم مادران جهت نوازش فرزند کوچک خود، آن را می‌خوانند.

موسیقی سازی

موسیقی سازی شامل دو بخش است:

بخش اول: موسیقی سازی چوپانی که با لسه‌وا (lalevā) اجرا می‌شود.

بخش دوم: موسیقی مراسمی و میدانی و رقص، که با سرنا و نقاره قابل اجراست. آن بخش از موسیقی چوپانی که با لسه‌وا نواخته می‌شود، شامل بخش‌های زیر است:

کتولی، غریبی، میشی حال، دنباله میشی حال، کیجا کرچال، زاری، کمرسری، دخترعموجان، جلوداری، عباس خوانی و سماع حال

غریبی (qaribi)

غریبی یکی دیگر از نواهای چوپانی است که در دستگاه شور ارائه می‌شود. گویا چوپانان، این ملودی را در غریبی یا غربت می‌نواختند. چوپانان برای کار چوپانی گاهی اوقات مجبور بودند که دور از دیار خود به کار چوپانی بپردازند. بنابراین، هر گاه دلتنگ می‌شدند و غم

غربت را در خود حس می‌کردند، با لسه‌وا آهنگ غریبی را می‌نواختند.

میشی‌حال (miši hāl)

در مازندران به گوسفندان ماده، میش (miš) می‌گویند و لحن یا ملودی را نیز حال (hāl) می‌نامند. میشی‌حال، ملودی مخصوص گوسفندان است و برای گوسفندان بسیار مهیج است. در زمستان، هنگامی که برف، دشت و صحرا را می‌پوشاند، چرانیدن گوسفندان کاری بس دشوار است. چون هیچ گونه علوفه‌ای نمودار نیست که گوسفندان از آن استفاده کنند. در چنین حالتی چوپان احساس می‌کند که گوسفندان به علت کثرت برف قادر به چریدن نیستند، با لسه‌وا قطعه میشی‌حال را می‌نوازد و گوسفندان گرسنه که دنبال علوفه هستند با شنیدن این ملودی به وجد می‌آیند و با دست خود برف‌های روی علفزار را کنار می‌زنند و به چریدن علف‌های زیر آن مشغول می‌شوند. میشی‌حال در دستگاه شور و ریتم آن است.

دنباله میشی‌حال

این ملودی بعد از میشی‌حال و معمولاً پس از چریدن گوسفندان، یعنی هنگام مراجعه به روستا برای برگرداندن گوسفندان به چفت (آغل گوسفندان) نواخته می‌شود. گوسفندان که به اندازه کافی چرا کرده‌اند، با شنیدن دنباله میشی‌حال متوجه می‌شوند که هنگام برگشتن به چفت فرا رسیده است. بنابراین، همراه با چوپان به سمت چفت

حرکت می‌کنند. دنبالهٔ میشی‌حال از نظر فواصل مانند میشی‌حال است.

کیجا کرچال یا کرچال (kijā karčāl)

کرچال به معنی داربست است و توسط آن جاجیم و گلیم و نوعی پارچهٔ پشمی ضخیم به نام چوخا بافته می‌شود. کیجا هم در گویش مازندرانی به معنی دختر است. به نظر می‌رسد این ملودی در وصف دخترانی که در پای دستگاه کرچال نشسته و مشغول جاجیم‌بافی یا گلیم‌بافی هستند، نواخته شده است. در هر صورت، این ملودی به این نام جزو موسیقی چوپانی است که با لاله‌وا نواخته می‌شود.

اعتقاد دیگر در رابطه با آواز مذکور بر این است که یکی از فرآورده‌های مهم گوسفند پشم آن است که توسط چوپان تراشیده و بعد تبدیل به نخ می‌شود و سپس به وسیلهٔ دستگاه کرچال چوخا تولید می‌شود که اغلب تن‌پوش چوپانان روستائیان بوده و هست. از این طریق می‌توان فهمید که این ملودی چگونه به موسیقی چوپانی راه یافته است؛ زیرا کار آن روز دامداران، خاصه چوپانان، پشم‌ریسی و تهیهٔ پارچه‌های پشمی بوده است. البته بعضی از روستائیان هم اعتقاد دارند که این ملودی در وصف معشوقهٔ چوپان که جاجیم‌باف بوده به وسیلهٔ چوپان با ساز لاله‌وا نواخته می‌شده است.

جلوداری (jelodāri)

این ملودی را لوطی‌ها یعنی افرادی که در عروسی‌ها نوازندگی می‌کنند، هنگام حمام‌بردن عروس و برگرداندنش و هم‌چنین هنگام انتقال عروس به خانه داماد با سرنا و نقاره می‌نوازند.

معلوم نیست از چه طریقی این ملودی به موسیقی چوپانی راه پیدا کرده است. شاید صرفاً از طریق شنیدن آن بوده است و یا اینکه قبل از ظهور سرنا و نقاره در منطقه، این ملودی با ساز *لله‌وا* اجرا می‌شده است. این ملودی به طرز زیبایی به دستگاه سه‌گاه عبور می‌کند و بعد از گردش در دستگاه سه‌گاه مجدداً به شور برمی‌گردد و پس از گردش چند در دستگاه شور، تغییر ریتم می‌دهد و تبدیل $\frac{6}{8}$ به $\frac{6}{8}$ می‌شود و در این ریتم به اتمام می‌رسد.

عباس‌خونی (عباس‌خوانی)

این ملودی جزو موسیقی آیینی است که با ساز *لله‌وا* ابداع شده و در موسیقی چوپانی ظاهر شده است. عباس‌خوانی از تعزیه حضرت عباس (ع) که از مجالس بسیار برجسته و شاخص تعزیه است، الهام گرفته شده؛ ولی در حال حاضر جزو موسیقی سازی محسوب و با *لله‌وا* نواخته می‌شود. عباس‌خوانی فاقد ریتم و متر است و در بیات ترک، یکی از آوازهای دستگاه شور نواخته می‌شود. البته عباس‌خوانی در چهارگاه نیز قابل اجراست.

سماع حال (semāē hāl)

در مازندران به رقص، سماع می‌گویند. چنان‌که از نام قطعه بر می‌آید، سماع حال: یعنی ملودی مخصوص به رقص که در دستگاه سه‌گانه نواخته می‌شود. البته این ملودی با سرنا و نقاره هم اجرا می‌شود که اجرا با سرنا و نقاره آن بیشتر در عروسی‌ها معمول است و در اینجا نیز امکان دارد از طریق شنیدن آن به موسیقی چوپانی راه یافته باشد. ملودی سماع حال در دستگاه سه‌گانه و از ریتم برچوردار است. اعتقاد دیگر بر این است که این ملودی، هنگامی که کشت به طور کامل برداشت شده است، بعد از اتمام کار کشاورزی، در سر خرمن یا زمین کشاورزی نواخته می‌شده است و کشاورزان با این آهنگ به رقص و پایکوبی می‌پرداختند.

زاری (Zāri)

ملودی زاری در دستگاه شور و بر مبنای داستانی استوار است که این گونه روایت می‌کنند: دو برادر جوان که چوپان گله‌ای بودند، به نوبت، هر ۲۴ ساعت، گوسفندان را به چرا می‌بردند. برادر بزرگ‌تر که ابراهیم نام داشت، تازه ازدواج کرده بود و با شور و شوق خاصی به زندگی نگاه می‌کرد. روزی که نوبت او بود، به «منگل» (محل استراحت گوسفندان، mangel) آمد و طبق معمول صبحانه برادرش را آورد تا گوسفندان را از برادرش تحویل بگیرد، بعد از تحویل گرفتن گوسفندان، گله را به طرف دشت برد و تمام روز را

مشغول چرانیدن گوسفندان شد، تا اینکه شب هنگام گوسفندان را در دامنه بلندی خوابانید تا شب را در آنجا سپری کند.

بادی ملایم شروع به وزیدن کرد. سگ‌های گله در اطراف گله مشغول نگهبانی بودند. چوپان نیز گاهگاهی از کنار آتشی که روشن کرده بود، بلند می‌شد و نگاهی به اطراف می‌انداخت و طبق عادت، صداهایی هم به خاطر رانیدن حیوانات وحشی از اطراف گله از خودش درمی‌آورد.

در میان گله قوچی (گوسفند نر) بود که بر حسب عادت، نیمه‌های شب حرکت می‌کرد و گوسفندان هم به تبعیت از او، پشت سرش شروع به حرکت می‌کردند. چوپان به خاطر جلوگیری از این امر، شاخ قوچ را با ریسمان به پای خود بست و چون گرگ‌ها معمولاً از دامنه بلندی به گله حمله می‌کنند، در بالای بلندی خوابید تا از حمله گرگ‌ها جلوگیری کرده باشد.

نیمه‌های شب، قوچ بر حسب عادت از جا بلند شد و چراکنان به راه افتاد تا اینکه ریسمانی که به پای چوپان بسته شده بود، کشیده شد و چوپان را بیدار کرد. کشیده شدن طناب باعث شد که تعادل چوپان به هم بخورد و در حالت خواب و بیداری همراه با قوچ سقوط کند و جان به جان‌آفرین تسلیم نماید.

آن شب برای گوسفندان اتفاقی نیفتاد. صبح طبق معمول برادر کوچک‌تر صبحانه برادرش ابراهیم را آورد تا گوسفندان را از او تحویل بگیرد. هنگامی که به میعادگاه رسید، دید که گوسفندان هستند؛ ولی از برادرش خبری نیست. هر چه با صدای بلند برادرش

را صدا کرد، صدایی نشنید. به سمت بلندی رفت تا شاید برادرش را بیابد؛ اما بر بالای بلندی رفتن همان و روبه روشن شدن با صحنه دلخراش سقوط برادر همان.

سراسیمه از بلندی فرود آمد و دریافت که برادرش با حالتی غرقه در خون دار فانی را وداع گفته است و ناچار با حالتی زار و مبهوت با گوسفندان به طرف روستا روانه می‌شود. هنگام حرکت به سمت روستا از شدت ناراحتی و دور شدن از حال طبیعی خود لاله‌ها را برمی‌دارد و در همان حال قطعه‌ای را فی‌البداهه می‌نوازد.

همسر ابراهیم از دور متوجه آوردن بی‌موقع گله به روستا می‌شود؛ اما شوهرش را نمی‌بیند و در این حال ملودی نوظهوری را می‌شنود که تا به حال آن را نشنیده بود. این ملودی آن قدر سوزناک و دردآلود بود که غم بزرگی را حکایت می‌کرد. همسر جوان ابراهیم با شنیدن این ملودی متوجه واقعه شوم می‌شود. با فریاد و شیون او اهالی محل از موضوع آگاه می‌شوند و به طرف بلندی می‌روند و جسد ابراهیم را به روستا می‌آورند و دفن می‌کنند.

این ملودی نوظهور، زاری نام گرفت و در حال حاضر به موسیقی چوپانی تعلق دارد. معمولاً این ملودی به هنگام حزن و اندوه چوپانان نواخته می‌شود و کاربرد خاصی از نظر ملودیک ندارد.

کمرسری (kamersari)

کمرسری نیز در دستگاه شور است. هنگامی که گوسفندان در دامنه‌های سرسبز به چرا مشغول‌اند و علف‌های بکر و دست‌نخورده را

می‌چرند، چوپان هم به خاطر تکمیل نمودن چرای گوسفندان در کمرکش سنگی نشسته و با لسه‌وای خود ملودی کمرسری را می‌نوازد تا گوسفندان با اشتهای بیشتری به چرا مشغول شوند. گوسفندان با شنیدن این ملودی چنان به هیجان می‌آیند و حتی بعضی از آن‌ها جهش می‌کنند و به این ترتیب تأثیر ملودی را بر خود نشان می‌دهند.

این ملودی، در شروع به صورت آوازی است. از عشاق دشتی شروع می‌شود؛ ولی بعداً ریتم و متر مشخص به خود گرفته و با ریتم ادامه می‌یابد. ملودی به دو بخش کمرسری اول و دوم تقسیم می‌شود. بعد از کمرسری اول، دوباره پایه کمرسری اول؛ یعنی همان عشاق، تکرار و در قسمت کمرسری دوم، ملودی دارای متر می‌شود و در دستگاه شور به پایان می‌رسد.

دخترعموجان (گله را بردند)

این ملودی در دستگاه شور و فاقد کلام است؛ ولی اخیراً شعری برای آن سروده شده است که گویای خلاصه داستان است و با آهنگ مذکور بیشتر بر جان می‌نشیند. دخترعموجان نیز مثل سایر مقامات بر مبنای داستانی استوار است:

روایت است که جوانی نزد عموی خود چوپانی می‌کرد. روزها گوسفندان را به صحرا می‌برده و شامگاهان آن‌ها را به چفت بر می‌گردانده است. وی در کومه‌ای (اطاق کوچکی که با چوب و گل

ساخته می‌شود) که عمویش در کنار چفت برایش در نظر گرفته بود زندگی می‌کرد و شب‌ها از درد تنهایی و بی‌کسی با ساز لسه‌وای خود درد دل می‌کرد. دخترعموی او که در واقع، دختر ارباب او هم بود، چنان شیفته صدای لسه‌وای پسرعموی خود شده بود که بی‌اختیار ساعت‌ها در گرما و سرما می‌نشست. به صدای سازش گوش فرا می‌داد و تنها هنگام بردن غذا برای پسرعموی‌اش، او را می‌دید. به تدریج عشق و علاقه این پسر و دخترعمو چنان شعله‌ور شد که پرده پنهان‌کاری دریده و عشق این دو دلداده به هم ابراز شد. این عشق آن‌قدر بالا گرفت که دخترعمو می‌توانست با صدای دلنشین لسه‌وا درد دل‌های پسرعموی خود را بفهمد و پسرعمو هم روزها از دامن دشت و کوه با صدای سازش با دخترعموی خود گفت‌وگو می‌کرد.

افرادی نزد عموی چوپان رفتند و عشق این دو دلداده را عنوان کردند؛ ولی عموی پسر به علت این که برادرزاده‌اش چوپان او بود و از نظر او کارگر و جیره‌خوار وی محسوب می‌شد، حاضر نبود که دخترش را به او بدهد.

غم بزرگی در دل این دو دلداده لانه کرده بود و بعد از هویداشدن موضوع، دیدارها ممنوع شد و دخترعمو کمتر قادر بود که پسرعموی خود را ملاقات کند و تنها با صدای سازش می‌توانست از غم و اندوه پسرعموی خود آگاه شود.

مدت‌ها به این صورت سپری شد و هر روزی که می‌گذشت، قلب‌های این دو دلداده به هم نزدیک‌تر و آتش عشق آن‌ها شعله‌ورتر

می‌شد. تا اینکه روزی از روزها که پسرعمو مشغول چرانیدن گوسفندان در چراگاه بود، عده‌ای یاغی به گوسفندان حمله کردند و قصد سرقت گوسفندان را داشتند. چوپان به علت زیادبودن تعداد یاغی‌ها نتوانست کاری کند. یاغی‌ها گوسفندان را بردند. چوپان به سرعت بالای بلندی رفت و با الله‌وای خود ملودی‌ای را که در حال حاضر دخترعموجان نام دارد را نواخت که مضمون آن چنین است:

دخترعموجان گله را بردند

دخترعموجان همه را بردند

و چون می‌دانست که دخترعمویش صدای سازش را طبق معمول روزانه گوش می‌دهد و این‌نوا به گوش دخترعمویش می‌رسد، مطمئن بود که به او کمک خواهد کرد. دخترعمو با شنیدن این ملودی پدرش را از این موضوع با خبر کرد؛ اما پدر موضوع را از دختر نپذیرفت و امتناع کرد. دختر با اسرار زیاد و با متوسل شدن به ریش سفیدان، پدرش را راضی کرد که عده‌ای از روستائیان را برای کمک به پسرعمویش به چراگاه بفرستد.

مردم روستا با شنیدن این خبر همه با هم راهی چراگاه شدند. یاغیان که از دور متوجه روستائیان شدند پا به فرار گذاشتند و گوسفندان را رها کردند. روستائیان گوسفندان را به چراگاه برگرداندند؛ اما همه از این موضوع متعجب شدند که چگونه این خبر را دخترعموی چوپان متوجه شد و به مردم و پدرش خبر داده است. عمومی چوپان که با این ماجرا متوجه دلباختگی عمیق این دو جوان

زمازندران شهر ما یاد باد... ❖ ۱۷۹

شده بود با پادرمیانی و خواهش پیرمردان و بزرگان روستا به این ازدواج رضایت می‌دهد و دخترش را به عقد برادرزاده‌اش درمی‌آورد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست منابع

- ۱- فرهنگ و آداب و رسوم مردم سواذکوه، یوسفی، فریده، پژوهش‌های فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۰
- ۲- آیین‌های باستانی، مجیدزاده (م)، م. روحا، محسن، پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۵
- ۳- آداب سارویان، شکری، گیتی، بی‌نا، بی‌تا
- ۴- باورها و بازی‌های مردم آمل، مهجوریان نماری، علی‌اکبر، فرهنگ‌خانه مازندران، ۱۳۷۴
- ۵- باورهای هواشناسی مردم آمل، بهزادی، هوشنگ، شلفین، ۱۳۸۶
- ۶- ضرب‌المثل‌ها و اعتقادات مشهور مازندرانی، خورشیدیان میانایی، اسماعیل، مؤلف، ۱۳۷۳
- ۷- اباختر (فصل‌نامه علمی - پژوهشی)، مهدوی‌امیری، محمدعلی، پژوهش‌های فرهنگی، شماره اول و دوم، ۱۳۸۱
- ۸- موسیقی بومی مازندران، قلی‌نژاد، جمشید، انجمن موسیقی مازندران، ۱۳۷۹
- ۹- کندلوس، جهانگیری، علی‌اصغر، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷

❖ ۱۸۲ فرهنگ و ادبیات شفاهی مردم مازندران

- ۱۰- چیستان‌های مازندرانی، الهی، یوسف و قلی‌پور گودرزی،
شهرام، شلفین، ۱۳۸۹
- ۱۱- ریشه‌های قومی قبایل سوادکوه، درویشی، ابراهیم، شلفین،
۱۳۸۹
- ۱۲- کا(فرهنگ بازی‌های مازندرانی)، فیروزجایی، لیلیا، رسانش،
چاپ دوم، ۱۳۸۹
- ۱۳- افسانه‌های مردم مازندرانی، عمادی، اسدالله، شلفین، چاپ
دوم، ۱۳۸۹
- ۱۴- سرزمین من اسرم، برزگر اسرمی، عیسی، شلفین، ۱۳۸۲
- ۱۵- یزده(ایزدشهر)، بینایی، اباصلت، شلفین، ۱۳۸۲
- ۱۶- کتی‌با(دیوار بریادمانده)، بینایی، قوام‌الدین، میرما، ۱۳۸۷
- ۱۷- فرهنگ مردم آلاشت و سوادکوه، پهلوان، کیوان، آرون،
۱۳۸۲
- ۱۸- کلاردشت، چون نقش رخ بهشت، صلاحی‌نژاد، علی،
پژوهنده، ۱۳۷۷
- ۱۹- کلاردشت(جغرافیا، تاریخ، فرهنگ)، ملک‌پور، علی، فکرنو،
۱۳۷۷
- ۲۰- کجور(تاریخ، فرهنگ و جغرافیا)، سلطانی لرگانی، محمود،
آرون، ۱۳۸۲
- ۲۱- جغرافیای استان مازندرانی، ترزبان، صادق و دیگران، وزارت
آموزش و پرورش، ۱۳۸۰

زمازندران شهر ما یاد باد... ❖ ۱۸۳

۲۲- راهنمای گردشگری استان مازندران، سازمان میراث فرهنگی
و گردشگری، (مستول اجرا: فریده یوسفی)، ۱۳۸۹

۲۳- باورها و بازی های مردم مازندران، مهجوریان نماری،
علی اکبر، دانشگاه شمال، ۱۳۸۴

۲۴- بابل، شهر بهار نارنج، ملکشاهی، غلامرضا و دیگران،
چشمه، ۱۳۷۹

کتاب‌های منتشر شده مؤلف

- تبرستان
www.tabarestan.info
- بررسی زمینه‌های معنوی طلاق
نگاهی تازه و متفاوت به روابط زن و مرد

راه‌گزین از قفسی
شیوه‌های برتر رهایی از درد و رنج

نگاهی تازه به زندگی
شیوه‌های برتر دستیابی به خرد و آگاهی، سرزندگی و شادابی و جوانی دوباره

سرگ
پایان توهم و درد و رنج، آغاز هوشیاری و آگاهی

لوگوترابی (معنادرمانی)
شیوه‌های برتر خودشناسی و درک معنا، مفهوم و هدف زندگی

راز سلامتی
تندرستی و شادابی با تغذیه طبیعی و گیاهی

کیمیای عشق
بررسی تأثیر اعجاب‌انگیز عشق بر سیر تکامل معنوی انسان

زندگی درس است و دیگر هیچ!
عصاره تعالیم معنوی

نگاهی تازه و متفاوت به موسیقی
بررسی تأثیر اعجاب‌انگیز موسیقی بر روح و روان

دنیای شگفت‌انگیز رنگ‌ها

بررسی زمینه‌های معنوی، روان‌شناختی، درمانی، سمبلیک و کاربردی رنگ

فرهنگ ضرب‌المثل‌های مازندرانی
عصاره و بازتاب فرهنگ، اعتقادات و باورهای مردم مازندران

انسان، بیماری و موهبت الهی شفای معنوی

آن سوی دیوارهای نامرئی

شیوه‌های برتر رهایی از ترس، استرس، اضطراب و نگرانی

طلاق پنهان

(با هم؛ ولی جدا!!)

انسان‌های شکست‌ناپذیر

راه‌کارهای عملی تبدیل شکست به پیروزی

در شوق ارتباط صمیمانه با خدا

نگاهی به زمینه‌های فطری گرایش انسان به دعا و نیایش

آن شو که باید بشوی!

فرآیند تحول معنوی انسان مادی

هنر تصویرسازی ذهنی خلاق

راز حقیقی تصویر ذهنی

همگام با زندگی، هماهنگ با طبیعت

معنای زندگی
انسان، معناجویی و معنا درمانی

بهر موج اندیشه
بازتاب شکوه و عظمت مولانا در آینه شمس

تبرستان

www.tabarestan.info

کتاب‌های در دست چاپ مؤلف

طب کل نکر و مکمل

شیوه‌های برتر شفا و درمان کل نکر

در جستجوی آرامش حقیقی

شیوه‌های برتر دست‌یابی به تعادل درونی و هماهنگی با طبیعت

نقش بیماری در تعالی روح انسان

نگاهی به زمینه‌های روحی و روانی درد و رنج

ضرورت ایجاد تحول در آگاهی

خروج از حصار می‌دانم!

رهایی از دام افسردگی

افسردگی و درمان شناختی

خودباوری و اعتماد به نفس بالنده

زن و عزت نفس واقعی

Mazandaran

فرهنگ هر جامعه‌ای، بیانگر هویت و ارزش‌های خاصی آن جامعه و عامل انتقال این ارزش‌ها به نسل‌های بعدی است، پژوهش و تحقیق پیرامون فرهنگ اصیل مردم مازندران که در تار و پود اعتقادات، آداب و رسوم، باورها، افسانه‌ها، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، ترانه‌ها و ... یافت می‌شود، ضرورتی است انکارناپذیر که درک آن، دوستداران و شیفتگان حفظ این میراث اصیل و ارزشمند فرهنگی را بر آن می‌دارد تا هر یک به سهم خویش، متناسب با توش و توان خود، گامی در جهت مکتوب‌نمودن و حفظ این آثار ارزشمند به‌جامانده بردارند.

اصالت و ارزش والای فرهنگ مردم این مرز و بوم از یک سو و عدم وجود آثار مکتوب قابل توجه و کافی در مورد فولکلور یا ادبیات شفاهی از سوی دیگر، انگیزه‌ای بود تا پس از نوشتن کتاب «فرهنگ ضرب‌المثل‌های مازندرانی» به تألیف این کتاب یا عنوان «ز مازندران شهر ما یاد باد...» پردازم.

انتشارات سلفین

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۰-۱۸۶-۶